

# انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۳۹۹

سلسله تحقیقات ایرانی



تهران-۱۳۴۵

# مزدپرستی در ایران قدیم

ماخوذ از دو رساله آرتور کرستینسن بنام

ملاحظات درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی

و تحقیقات درباره کیش زرتشتی ایران باستانی

ترجمه



## تذکار

بعد از صفحه ۱۳۲ بجای ۱۳۳ نمره صفحه اشتباهاً ۱۳۷  
چاپ شده و بهمین ترتیب تا آخر کتاب ادامه یافته است.  
خواهشمند است اصلاح فرمائید



چاپ اول ۱۳۳۶

چاپ دوم ۱۳۴۵

چاپ و صحافی یک هزار و پانصد نسخه از این کتاب در فروردین ماه ۱۳۴۵  
در چاپخانه دانشگاه تهران، با اتمام رسید

بها ۵۵ ریال

## مقدمه متوجّم

تحقیق درباره موضوعات مختلف مربوط بایران قدیم از جمله مسائلی است که در میان ما روز بروز رواج بیشتری می گیرد. در نخستین سده های دوره اسلامی، که هنوز ایران از تمدن دوره ساسانی متأثر و به همین سبب در علم و تحقیق و تفکر و تعقل بمراتب از سده های واپسین نیرومندتر بوده است، بر اثر وجود منابع متعدد پهلوی و پارسی و یا کتابهایی که ایرانیان از روی متنیهای کهن بتازی درآورده بودند، و نیز بسبب آنکه هنوز خاندانها و بعضی از طبقه های اجتماعی قدیم در بیشتر ناحیتهای این کشور با سنتها و شناختها و کیشهای پیشین خود زندگی میکردند، اطلاع آنان از ایران پیش از اسلام آسانتر و شوق و علاقه یی که لازمه کسب این آگاهی هاست بسیار زیادتر بوده است؛ اما از نیمه قرن پنجم هجری و خاصه از قرن ششم بر اثر چیرگی های پیایی و دُمادُم قبیله های وحشی زرد پوست، و حکومت یافتن غلامان، و غلبه سیاست دینی و چیرگی عالمان مذهبی، و رواج روز افزون زبان تازی و دانشهای دینی، و بمیان آمدن تعصب و خشکی، و سپس چیرگی وحشیان مغول و تاتار و ترکان جغتایی، و تاخت و تازها و کشتارها و چپاولها و ازینگونه عاملها، فاصله ملت ایران با گذشته خود چنان ژرف شد که گذشتن از یکسوی بسوی دیگر آن هنوز هم دشوار می نماید. بتحقیق میتوان گفت که آگاهی ایرانیان از قرن ششم هجری تا نیم قرن پیش، از ایران پیش از اسلام بسیار ناچیز و منحصر بافسانها و اطلاعات ناقص و گاه کودکانه بود، در مقابل فرنگیان از قرن هفدهم میلادی ببعد در رشته های گوناگون تاریخ و زبانها و ادبیات ایرانی، خاصه آنچه بدوره های پیش از اسلام وابسته است، بتحقیقهای سودمند پرداختند و دست زدند چنانکه حاصل کوششهای آنان در این راه خود کتابخانه بزرگی بوجود می آورد. با این

## مزدایپرستی در ایران قدیم

کوششها ایرانیان نیز از خواب غفلت برخاستند و برای باز شناختن آن گذشته پرافتخار ولی فراموش شده بتکاپو افتادند و اکنون کم و بیش این تکاپودنباله دارد لیکن گاه از روش تحقیقی و علمی بیرون و مقرون بدتعصبهایی است که شایسته اهل دانش نیست.

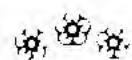
عقیده بسیاری از کسان که می خواهند آگاهی نسبت بایران پیش از اسلام را در دوره ماتجدید کنند آنست که علاوه بر آشنایی بآساخداصلی باید آثار ایران شناسان بزرگ فرنگی بویژه آنها را که در زبانهای فرانسوی و انگلیسی و روسی نوشته شده است، بفارسی درآورند. این نظر درست است زیرا از این راه هم از حاصل کار نخبه ایرانیان بهره برداری خواهد شد و هم روش کار آنها مورد استفاده کسانی که بامرتحقیق در ایران پیش از اسلام سرگرم خواهند شد، قرار خواهد گرفت. کتابهای مرحوم آرتور کریستن سن از جمله همین کارهای برگزیده و او از ایران شناسان پرکاریست که مسلماً میبایست همه آثار اساسی اورا بفارسی درآورد، چنانکه تاکنون قسمتی از آنها به فارسی ترجمه شده و مورد استفاده طالبان قرار گرفته است. کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی ما میشود مجموعه ییست از دو مقاله فاضلانه آن استاد فقید که نخستین را بنام «ملاحظات در باره قدیمترین عهد آیین زرتشتی» - *Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme* در مجله *Acta Orientalia* نگاشته و سپس بصورت رساله یی جداگانه منتشر کرده است؛ و دومین را بنام «تحقیقات در باره کیش زرتشتی ایران باستانی» - *Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique* بسال ۱۹۲۸ در کپنهاگ انتشار داده است.

چون بحثها و تحقیقات آن استاد فقید در این هردو مقاله در یک زمینه است و هردو رساله مکمل یکدیگرند، تصمیم گرفته شد که هردو را با یکدیگر و بصورت کتابی واحد تحت عنوان «مزدایپرستی در ایران قدیم» انتشار دهیم تا دانشجویان دانشکده ادبیات که بمطالعه اینگونه کتب حاجت وافر دارند فرصت استفاده از آن یابند.

نویسنده این دو رساله عمیق و ذیقیمت مرحوم «آرتور کریستن سن» (Arthur Christensen) استاد فقید دانشگاه کپنهاگ در ۹ ژانویه ۱۸۷۵

ولادت یافت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۵ بدروود حیات گفت. تحصیلات او در رشته زبان شناسی در دانشگاه کپنهاگ صورت گرفت و او در این دانشگاه از محضر استاد فاضل و ناسبردار دانمارکی وسترگارد Westergaard که تحقیقات وی مخصوصاً در باره اوستا شهرت وافردارد، استفاده کرد و علاوه بر آن چندی در دانشگاههای آلمان نیز سرگرم تحصیل و مطالعه بود و از جمله بزرگترین استادانیکه در آلمان ملاقات و نزد او تلمذ کرد آندراس Andreas خاورشناس مشهور و نام آور آلمانی بود. مرحوم کریستن سن بعد از ختم تحصیلات خود در دانمارک و آلمان و کسب اطلاعات عمیق و آشنایی با زبانهای اوستایی و پهلوی و عربی و فارسی و زبانهای سهم اروپایی، شروع بمطالعات دقیق خود در باره تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام کرد و اولین مقاله او در ۱۹۰۱ راجع به سزدک بزبان دانمارکی نوشته شد و آن مرد فاضل پرکار و ثمربخش از آن پس تا پایان حیات همواره سرگرم کار و کوشش و مطالعه و تحقیق بود و نزدیک شصت کتاب بزبانهای مختلف در باره ایران انتشار داد.

بسبب خدمات گرانبهایی که مرحوم کریستن سن بایران و تاریخ و زبان ایرانی کرد در روز ۱۲ آذر ماه سال ۱۳۲۴ مجلسی بیاد آن استاد فقید در فرهنگستان ایران ترتیب یافت که گروهی از دانشمندان ایرانی و غیرایرانی در آن حضور داشتند. در آن مجلس استاد فاضل دانشگاه آقای سعید نفیسی سخنانی سمتع در بیان احوال مرحوم کریستن سن گفتند و آنگاه این حقیر بی مقدار چند کلمه‌یی در بیان احوال و آثار و مخصوصاً ارزش کار و زحمت او در مطالعات مربوط بداستانهای سلی ایران اظهار داشت که اینک عین آنرا در اینجا نقل می‌کند:



« نخست از ذوات محترمی که بیاد استاد بزرگ آرتور کریستن سن در این مجلس گرد آمده‌اند، و مبلغ تأسف قاطبه دانشمندان ایران بر سرگ این مرد جلیل‌القدر هستند، وبخاطر خدمات عظیم وی قبول تصدیع میکنند، سپاسگزاری می‌کنم.

کسانی که در تاریخ و ادب و فرهنگ ایران رنج برده و با اطلاع از



مشکلات عظیم بروشن کردن شبهات آن همت گماشته اند ، خوب میدانند که در این کشور دیرپای کهنسال ، از آنروز که رهبران قوم «آری» خردوبزرگ این قبیله را از آسویه دریاعبور میدادند ، تا امروز که ما بباد یکی ازدوستان بزرگ ایران در این محفل اجتماع کرده ایم ، چه حوادث عظیم گذشته و چه روزهای شادی و غم سپری شده است .

از آن ایام نخست ایران اکنون نه تنها اطلاع درستی در دست نیست بلکه ورود در مرحله حدس و گمان راجع بآن هم دشوار است . اما قوم بزرگ «آری» از همان ایام سرگرم کار و عمل بود و برای خود تاریخی پراز افتخارات و بزرگیها و مردانگیها پدید می آورد .

از همان روزگاران نخست در مشرق ایران وقایع بزرگی روی می داد . مهاجمان جدید پیاپی باین خاك روی می آوردند و میخواستند از این خوان گسترده آهورسزدا بهره بردارند . اما ایرانیان دلیر و گندآور از همان ایام مردانه میکوشیدند که میراث خود را دور از دستبرد اغیار باخلاف خویش بسپارند . زندگی ایشان در جنگ و ستیز با این مهاجمان و فرستادگان اهریمن میگذشت و پهلوانان و سرافرازانی از میان ایشان علمدار دفاع از خان و مان و آب و خاك برادران آریایی خود بودند .

در همان حال نیز پایه های تمدن ایران نهاده میشد . نژاد فعال و آبادی دوست و هنرمند « هند و ایرانی » در این سرزمین که آثار لطف اورمزد و قهر اهریمن هر دو را در کنار یکدیگر دارد ، بایجاد آثار مدنی همت گماشت و با تمام عوایل اهریمنی بجنگ برخاست .

بنا بر این تاریخ افتخارات نیاکان ما و مجاهدات ایشان برای ایجاد ملیت و مدنیت ایرانی و حفظ آن ، از همین اوان آغاز میشده و یاد این افتخارات و مجاهدات نیز از همان گاه باز در خاطر ایرانیان محفوظ بوده است .

حوادثی را که پس از این ایام از قبیل ظهور زرتشت ، تشکیل حکومت ماد ، پدید آمدن شاهنشاهی هخامنشی در ایران ، روی داد ، در حقیقت مکمل تاریخ ایران باید شمرده آغاز آن .

از این قسمت از تاریخ ایران ، که بخطا سرآغاز تاریخ ایرانیش می شماریم ،

از منابع آشوری و کلدانی و ایرانی و یونانی و ارمنی کم و بیش اطلاعاتی بدست میآید. اما آنکه بواقع در تاریخ ایران رنج می برد نباید باین حد ناقص بسنده کند و گرنه راه را از نیمه آغاز کرده است.

ما که یک روز پیروی از احادیث و روایات دینی و اساطیری و حماسی قدیم تاریخ خود را بنحو مبهمی از عهد گیومرث و یا هوشنگ پیشداد آغاز میکردیم، پس از آشنایی با منابع یونانی و اروپایی، یکباره، و چون کودکانی که اگر طرفه‌یی نو یابند تحفه کهن را از دست می‌نهند، روایات کهن را دور انداختیم و آنها را سراسر افسانه پنداشتیم و بگفتار استاد بزرگ طوس نگرستیم که گفته است:

تو این را دروغ و فسانه مدان      بیکسان روشن زمانه مدان

این امر مدتی ادامه داشت تا برخی از مستشرقان بفکر تطبیق تمام این داستانهای کهن بر تاریخ مادی و هخامنشی افتادند و از این طریق اندیشه‌های ناروای تازه‌یی بمیان آوردند که چند گاهی از جانب مانیز تأیید میشد.

اما حقیقت امر همواره در مرحله ابهام باقی نماند و عاقبت دانشمندان بزرگی پدید آمدند که صرف نظر از تاریخ سدون و مرتب ایران، روایاتی را که از اوستا تا شاهنامه و دیگر منظومهای حماسی دیده میشود، مورد توجه قرار دادند و بر آن شدند که در این باب نیز بتحقیقاتی پردازند و اساس آنها، حتی امارات صحت یا عدم صحت آنها را معین کنند. در اینجا است که نام استاد بزرگ آرتور کریستن سن یکباره بخاطر میآید و او چون قهرمانی بزرگ در این میدان پهناور بی پایان دیده میشود.

استاد آرتور کریستن سن که شرح احوال او را دانشمند محترم آقای سعید نفیسی بتفصیل فرمودند، در چند رشته از مسائل راجع بایران اطلاع کافی داشته است مانند: داستانها و روایات ملی ایران - تحقیقات و تتبعات راجع بتاریخ و ادبیات اوستایی - ادبیات پهلوی - لهجه‌های جدید ایرانی - فرهنگ توده ایرانی - تاریخ و تمدن دوره ساسانی - ادبیات فارسی و عربی؛ و در هر یک از این رشته‌ها تألیفات گرانبهایی که برخی از آنها مانند: شاهنشاهی ساسانی - ایران در عهد ساسانیان - رساله بزرگمهر حکیم - سلطنت قباد و کمونیسم



مزدکی - مطالعات انتقادی در باب حکیم عمر خمام ، بفارسی ترجمه شده است ،  
بیادگار گذاشته و مجموعه تالیفات او بشصت کتاب در زبانهای انگلیسی  
و فرانسوی و دانمارکی و آلمانی بالغ شده است .

استاد فقید در این تالیفات نهایت تعمق و دقت خود را آشکار ساخته  
و گاه در ابراز این صفت عالی علمی بدرجه یی رسیده است که خواننده را بحیرت  
میافکند . این استاد بر اثر اطلاع از ادوار مختلف تاریخی و ادبی ایران و نیز  
در نتیجه احاطه کامل بر ستون اوستایی و پهلوی و عربی و فارسی ، و آگاهی از  
زبانهای معروف و مهم جدید اروپایی که تالیفات گرانبھایی در باب ایران بدانها  
صورت گرفته ، توانسته است با نهایت قدرت در هر رشته بتحقیق پردازد .

بعقیده حقیر مهمترین تالیفات این استاد بزرگ را باید در تحقیقات راجع  
بداستانهای ملی ایران و تاریخ و تمدن ایران در عهد ساسانیان جست و جو کرد  
و در همین دو رشته است که این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را  
در کتب معتبر مانده : شاهنشاهی ساسانیان<sup>۱</sup> - سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی<sup>۲</sup>  
یادداشتهایی در باب قدیمترین ادوار آیین زرتشتی<sup>۳</sup> - تحقیق در آیین زرتشتی  
ایران قدیم<sup>۴</sup> - داستان بزرگمهر حکیم<sup>۵</sup> - آیا آیین زروانی وجود داشت<sup>۶</sup> -  
کیانیان<sup>۷</sup> - ایران در عهد ساسانیان<sup>۸</sup> - حماسه شاهان در روایات ایران قدیم<sup>۹</sup> -  
نمونه های نخستین بشرو نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان<sup>۱۰</sup> - گرد آورده است .

- 1- L'empire des Sassanides
- 2- Le règne du roi Kawādh et le communisme mazdakite
- 3- Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme
- 4- Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique
- 5- La légende du sage Buzurjmihr
- 6- A-t-il existé une religion zarwânite
- 7- Les Kayanides
- 8- L'Iran sous les Sassanides
- 9- Gestes des rois dans la tradition de l'Iran antique
- 10- Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens, 2 vols.

یکی از مهمترین خدمات استاد فقید جمع و نشر متون پهلوی کهنی است که اصل آنها در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ موجود است. در این مجموعه استاد بزرگ بعضی از کتب مهم دینی و تاریخی و ادبی پهلوی مانند: قسمتی از بندهشن بزرگ - دانستان مینوگ خرد - قسمتهایی از دینکرد - بهمن یشت - روایت پهلوی - زادسپرم - اردای ویرافنامگ - ماتیگان یوشت فریان - دانستان دینیگ و جز اینها را در شش مجلد با مقدمه‌یی که بر هر یک با انگلیسی افزوده است، به چاپ رسانده و می‌توان گفت تحقیقات استاد فقید در باب این کتب پس از تحقیقات وست دانشمند بزرگ انگلیسی که در تاریخ فقه اللغة ایرانی به چاپ رسیده، بیش از دیگر تحقیقات حائز اهمیت و اعتبار است.

از جمله تحقیقات کریستن سن در باب کتب دینی زردشتی و آیین ایرانیان قدیم چنانکه عرض کرده ام رساله کوچک ولی بسیار مهمی است که بعنوان «تحقیق در آیین زردشتی ایران قدیم» سال ۱۹۲۸ در کپنهاگ چاپ شد. این کتاب حاوی مطالعات دقیقی راجع به یشتها و تاریخ تدوین آنهاست. در این کتاب نفیس ثابت شده است که یشتهای ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ در عهد پیش از هخامنشیان و یا اوایل عهد هخامنشیان مدون گردید، و یشتهای ۵ و ۷ و ۸ و ۱۴ و ۱۵ و یسناهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۵۷ در عهد هخامنشیان و احتمالاً در قرن چهارم پیش از میلاد، و وندیداد در قرن دوم یعنی سال ۱۴۷ پیش از میلاد، و یشتهای ۹ و ۱۶ در دوره اشکانی.

یکی دیگر از وجوه اهمیت این کتاب بحثهای دقیقی است که در باب بعضی از اسامی خاص یشتها و داستانهای مربوط باین نامها در آن شده است. مثلاً کریستن سن از بیستمین صحیفه این کتاب بعد پس از تحقیق و استقصاء کامل ثابت کرده است که موضوع تقسیم دنیابه سه قسمت بدست فریدون و سپردن آنها بایرج و سلم و تور اگرچه ریشه آریایی و سکایی قدیم دارد، اما در عهد اشکانی سر و صورت واقعی پذیرفت و در تاریخ داستانی ایران وارد شد. در همین کتاب استاد فقید اطلاعات مبسوط و تازه‌یی راجع بآیین زردشتی و رابطه آن با مذهب زروانی داده است.

کریستن سن بداستانهای ایران و تحقیق در باب آنها علاقه خاصی داشت



و شاید بر اثر همین علاقه و عشق وافر بود که بترجمه شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی بزرگان دانمارکی پرداخت، و باز بر اثر همین علاقه است که استاد بزرگ بنگارش مقالات و تألیف رسالات و کتبی در این باب همت گماشت که از آن میان کتاب «نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایران» و کتاب «کیانیان» از همه مهمتر بنظر می‌آید. در کتاب نخستین بشر و نخستین شاه که مجلد اول آن بسال ۱۹۱۷ در استکهلم و مجلد دوم آن بسال ۱۹۳۴ بچاپ رسید، آرتور کریستن سن کوشیده است تمام روایات و اساطیر کهن ایرانی را در باب نمونه‌های نخستین فرد و نخستین خانواده‌های بشری و همچنین نخستین شاه که در داستانهای قدیم ایران وجود داشت، نقل کند و مورد تحقیق و مطالعه قرار دهد.

مجلد اول این کتاب خاص تحقیق در باب گیومرث، مشیگ، و مشیانگ، هوشنگ و تهمورث است. در این مجلد نخست از داستان «گیه‌مرتَن» و گاو «اولک‌دات» و تمام مطالبی که راجع بآن دو در اوستا و کتب معتبر پهلوی مانند: بندهشن کوچک، زات سپرم، داستان دینگ، مینوگ خرت، دینکرت، ائوگم‌دچا، گنج شایگان و اردای ویرافنامگ آمده است، آغاز کرده و سپس اساطیر اسکاندیناوی و ایرانی را در این باب مقایسه نموده و بتحولاتی که این اساطیر در مذهب و آثار زرتشتیان پذیرفته است با توجه بداستان مسیگ و مشیانگ در کتاب خداینامگ و منابع اسلامی، از کتب قدیم عربی گرفته تا آخرین کتب فارسی، توجه نموده و آخرین تحولات این داستان را بر ما آشکار ساخته است. در باب داستان هوشنگ پیشداد و تهمورث زیناوند که باختلاف روایات نخستین شاه در داستانهای ایرانی شمرده میشوند، نیز همین روش استقرائی بکار رفته و مجلد دوم این کتاب که وقف برداستان «ییم خَشْت» یعنی «جهم‌شید» میباشد بر این سیاق نگارش یافته است.

این کتاب کریستن سن نخستین قسمت‌های بسیار مبهم و تاریک از داستانهای ملی و حماسی ما را ببهترین صورتی روشن و دور از ابهام کرده است.

کریستن سن در این کتاب تنها اوقات شریف خویش را بیافتن نخستین

بشر و نخستین قبائل بشری و نیز نخستین شاه، وقف کرد و چون این کتاب را بدقت بخوانیم میتوانیم عمایده ایرانیان را راجع به خلقت و تکوین مدنیت بشر بخوبی دریابیم. اما از نخستین سلسله داستانی ایران، که در داستانهای متأخرین پیشدادیان خوانده شده‌اند، در این کتاب تنها از هوشنگ و تهمورث و جمشید که هریک در داستانهای ایرانی نخستین شاه شمرده شده‌اند، سخن رفته، و مابقی سخنان استاد را در این باب باید در کتاب معروف دیگر او بنام «حماسه شاهان در داستانهای ایرانیان» یافت.

یکی دیگر از کتب مهم کریستن سن که بسیاری از حقایق مربوط به تاریخ داستانی ایران در آن آشکار میشود، کتاب کیانیان است که بسال ۱۹۳۱ در کپنهاگ به چاپ رسید. در این کتاب استاد بزرگ نخست با بحث استادانه مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیان و سلسله تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندانی مانند هرتل و هرتسفلدر این باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یک دسته از امرای محلی مشرق ایران در عهود مقدم بر اوستا، که آخرین آنها ویشناسب بازردشت پیامبر معاصر بوده است. مابقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع به کلمه «کی» و هریک از سلاطین و امرایی که در اوستا خاصه در اناهیت یشت و فروشی یشت با لقب گوی ذکر شده‌اند، با توجه به تمام ماخذ از اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. در پایان این کتاب کریستن سن بحث فاضلانه‌یی راجع به خاندان گرشاسپ یعنی خاندان پهلوانی سیستان پیش گرفته و بسیاری از حقایق را با توجه به روش استادانه خود راجع به داستان این پهلوانان روشن کرده است و سپس در باب بهمن و جانشینان او، و نفوذی که از این پس از بقیه السیف اطلاعات ایرانیان راجع به سلسله هخامنشی در سلسله داستانی کیان مشهود مییابد، سخن گفته است.

با این بحث مختصر که حقیر در باب چند اثر از کریستن سن کرده، و فهرستی که از کارهای وی در این کتب داده است، اهمیت زحمات این ایران شناس جلیل القدر تا درجه‌یی آشکار میشود اما باید دانست که چون استاد

در انتخاب وجوه قراآت اساسی قدیم بیشتر بر سیرت «آندراس» رفته گاه از طریق صواب و یا لا اقل از طریقی که مقبول عموم باشد دور شده است .

یکی از علل جامعیت کریستن سن و اهمیت کارهای او آنست که این دانشمند در تحقیقات خود بتمام و یا نزدیک بتمام آثار و نتایج تحقیقات خاور شناسان بزرگ اروپا توجه داشته و حتی از زبانهاییکه اطلاع نداشت بوسیله مترجم استفاده کرد و همین کثرت مطالعه استاد علت وسعت کم نظیر اطلاعات و قدرت وی در تحصیل نتایج کلیه علمی راجع بتاریخ و فرهنگ ایران قدیم شده است .

زندگی این استاد جلیل وقف بر ایرانیان و لهجات و فرهنگ و تاریخ ایران بود، در کلام او هیچگاه جز آثار احترام و بزرگداشت ایران نمی بینید و او بی شک ایران را چون یک وطن ثانوی دوست میداشت و همین دوستی و علاقه او نسبت باین خاک عزیزمارا برآن میدارد که نخست از خدای بزرگ آمرزش روان اوزاسألت کنیم و سپس برای رضای روح جاوید او و دوام فرهنگ و تمدن ایران بقاء جلال و افتخارات آنرا از یزدان نیکی دهش بخواهیم و بگوییم: آمرزیده باد روان کریستن سن، جاوید باد ایران و فرهنگ ایران! .

۱

# ملاحظاتى درباره قدیمترین عهد آئین زرتشتی





## ۱ - درباره مکان و زمان ظهور آیین زردشتی

مسأله مولد زرتشت با آنهمه بحث که در باب آن شده هنوز ب نتیجه قطعی نرسیده است . من نمیخواهم در اینجا از نو دلایلی را که مدافعین سه نظریه راجع بمولد زرتشت گفته اند تکرار کنم . آن سه نظریه عبارتست از :

- ۱- نظریه آنانکه معتقدند اصل زرتشت از ناحیه غربی ایران بود،
  - ۲- نظریه آنانکه مولد او را در مشرق ایران میدانند،
  - ۳- نظریه کسانی که میگویند زرتشت در مغرب ایران ولادت یافته و برای نشر آیین خویش بمشرق این کشور رفته است<sup>۱</sup> .
- توضیحات متناقض مؤلفان یونانی و رومی ثابت میکنند که راجع بمولد زرتشت روایت کهنی در دست نبوده است . از «گاتاها» که تنها مأخذ اساسی راجع بزندگی زرتشت است هیچگونه اطلاعی، خواه در باب مولد و خواه درباره محل دعوت و منطقه عمل او، بدست نمی آید .

دریشتهای کهن که قدیمترین قسمت از اوستای جدیدست زرتشت قربانیهای خود را در «آریان و یوچه»<sup>۲</sup> در ساحل رود «داتیآ» بایزدان

---

۱ - نظریه چهارم مبنی برآنکه زرتشت وجود خیالی و داستانی محض است ، در زبان ما بوسیله G. Hussing در :

Mitteil. d. Geograph. Gesellschaft. 1919, p. 409 sqq.

از سر گرفته شده است .

۲ - Aryâna Vyôchah . قراءت آندراس (Andreas) . و یوچه Vyôchch معادل کلمه ودائی Vyačas یعنی «سرزمین پهناور» است اما قرائت سنتی این کلمه ائیرین واجه Airyana Vaêjah است .

میده‌د<sup>۱</sup> و در «آریان ویوچه» شهرت دارد<sup>۲</sup>، و در ذکر مجاهدات زرتشت سخن از ساحل رود «دُرْجا»<sup>۳</sup> در ناحیه «آریان ویوچه» می‌رود. با این حال بسیار بعید بنظر می‌آید که ایرانیان هنگام انشاء قطعات گائاها خاطره صریح و روشنی از وضع جغرافیایی «آریان ویوچه» که آنرا کشور اصلی قبایل ایرانی تصور میکردند، و همچنین رودهای آن سرزمین، داشته بوده باشند، و بهر حال پیش از آنکه مؤلفان پهلوی توضیحات خود را بر روایات قدیم بیفزایند، اصل روایاتی که راجع باین سرزمین وجود داشت از میان رفته بود.

در یشت ۱۹ (زامیادیشْت) ، که محققاً از یشتهای ادوار بسیار کهن است، نام دریاچه «کوسوی»<sup>۴</sup> بنحوی ذکر میشود که در تطبیق آن با دریاچه هامون کنونی تردیدی نمی‌ماند. در همین دریاچه است که بنا بر روایات زرتشتیان نطفه زرتشت محفوظ است و ۹۹۹۹۹ «فرورتنی» آنرا نگاهبانی می‌کنند<sup>۵</sup> تا موعودهای زرتشتیان در دوره آخرالزمان از آن پدید آیند<sup>۶</sup>.

در آغاز دوره اشکانیان «آریان ویوچه» را ایرانیان بر ناحیه

۱ - یشت ۵ بند ۱۰۴ . یشت ۹ بند ۲۵ . یشت ۱۷ بند ۴۵

۲ - یشت ۹ بند ۱۴

۳ - Drojâ

۴ - Kôsavya . قراءت سنتی این کلمه «کَسَ سَ اُی» Kasaoya است. [ این

همان دریاچه است که در پهلوی کیان سیه Kÿansih و در فارسی زه هامون

شده است. sih در پهلوی همانست که در فارسی به «زه» تبدیل شده و با کلمه

see بمعنی دریا در زبان آلمانی از یک ریشه است. مترجم ]

۵ - یشت ۱۳ بند ۲۶ ؛ و مقایسه شود با بند هشتن فصل ۳۲ بندهای ۸-۹ .

۶ - یشت ۱۹ بند ۹۲

خوارزم انطباق داده بودند<sup>۱</sup> و حال آنکه بعدها که مرکز شاهنشاهی مجدداً بمغرب ایران انتقال یافت، سعی شد که «آریان ویوچه» را در حدود آذربایجان جست و جو کنند<sup>۲</sup> در صورتیکه همواره<sup>۳</sup> دریاچه «فرز دانیو»<sup>۴</sup> را که در کنار آن ویشناسپ حامی زرتشت برای «آردویسورا اناهیتا» قربانیهای تقدیم داشته بود<sup>۵</sup> در سیستان فرض میکردند<sup>۶</sup>.

اگر اشارات موجود در اوستای جدید را درباره زادگاه زرتشت دارای ارزش بسیار کمی بدانیم باید معترف باشیم که اشارات مؤلفان

۱ - در وندیداد (فرکرد ۱ بند ۳) «آریان ویوچه» کشوری سرد توصیف شده است: «آنجا ده ماه زمستانست و دو ماه تابستان و در این دو ماه نیز آب و زمین و گیاه همه سردند.» و بهمین سبب است که مارکوارت Marquart (ایران شهر Erānsāhr ج ۱ ص ۱۵۵) آریان ویوچه را همان خوارزم میداند که بنا بر نقل جغرافیا نویسان اسلامی از قبیل اصطخری و ابن الفقیه سردترین نواحی ایران قدیم است. آندر آس نیز از طریق دیگر بهمین نتیجه رسیده و بادقت در شمالکی که در فرکرد اول از وندیداد ذکر شده چنین نتیجه گرفته است که این فصل در دوره سلطنت مهرداد اول (۱۷۴ - ۱۳۶ ق. م.) پادشاه اشکانی نوشته شده است و چون «آریان ویوچه» در اینجا اولین کشور دانسته شده و پس از آن نام سغد و مرو و بلخ آمده است، پس نمیتواند غیر از خوارزم که علی الظاهر کشور اصلی اشکانیان بوده است جایی دیگر باشد.

۲ - بند هشتن فصل ۲۹ بند ۱۲

۳ - بند هشتن فصل ۲۲ بند ۵

۴ - Frazdānu [قراءت سنتی این اسم در اوستا Frazdānava است. مترجم]

۵ - یشت ۵ بند ۱۰۸

۶ - [در فصل ۱۲ از کتاب بند هشتن تصریح شده است که دریاچه فرزندان در سیستانست و بنا بر فصل هفتم از زند و هومن یشت هوشیدر در کنار همین دریاچه ولادت خواهد یافت. یشتها، آقای پور داود ج ۲ ص ۲۹۴. مترجم]



یونانی و رومی اصلاً ارزشی ندارند و بنا براین باید تحقیق کرد که آیا میتوان از گائاها اشارات غیرمستقیمی در این باب بدست آورد؟

امروز تقریباً همه دانشمندان متفقند که گائاها اثر شخص زرتشت است و یا بدوره بسیار نزدیکی بعهد وی تعلق دارد. لیکن از تحقیق در زبان گائاها نمیتوان نتایج اطمینان بخشی بدست آورد. «گلدنر»<sup>۱</sup> و «بارتولومه»<sup>۲</sup> جداً از تعیین سرزمینی که زبان گائاها در آن متداول بوده است خودداری میکنند. «آندر آس»<sup>۳</sup> چنین می پندارد که گائاها در زمان متأخری در ایران شرقی انشاء شده است. بارتولومه دلایلی را که سابقاً در باب انشاء گائاها بزبان مادی اقامه شده بود رد کرده<sup>۴</sup> و اخیراً «تدیسکو»<sup>۵</sup> نظریه انتساب دو لهجه اوستایی را بنواحی غربی تجدید نموده است ولی چند اثر ایران غربی که او در زبان اوستایی نشان میدهد با امکان اینکه زبان اوستایی از مشرق ایرانست مانعة الجمع نیست، زیرا ممکن است بعضی از عناصر لهجات ایران غربی و برخی از خصائص نحوی متعلق بآنها در ضمن تدوین گائاها و یشتهای قدیم که بدست روحانیان مادی در عصر همخامشی صورت گرفته، وارد آنها شده باشد؛ چنانکه در روزگاران بعد هنگام تدوین اوستا در عهد اشکانی برخی از آثار لهجات

۱ - Geldner رجوع شود به تاریخ فقه اللغة ایرانی

Grundriss der Iranischen Philologie ج ۲ ص ۳

۲ - Bartholomae رجوع شود به : p. 19 Zum Altiran. Wörterbuch

۳ - Andreas und Wackernagel : Die vierte Ghâthâ, Nacher. d. -

K. Ges. d. wiss. zu Göttingen, phil. hist. Klasse, 1911, p. 2.

۴ - Zum Altiran. Wörterbuch, p. 16 sqq. -

۵ - Tedesco -

متوسط ایران در آنها راه یافته است<sup>۱</sup> مثل آوردن دسته<sup>۲</sup> صوتی uhr بجای ur<sup>۳</sup> و افزودن حروف اضافی در میان کلمه .

وضع مدنی و کیفیت بحث دینی که در گائاهها ملاحظه می کنیم برای من این نظر و ملاك قطعی را ایجاد می کند که گائاهها دارای منشاء شرقی است . قبایل ایرانی که بایران غربی مهاجرت کردند در آن ناحیه باسازمان استوار تمدن آشوری و بابلی تصادف کردند و کتیبه های آشوری حاوی اشاراتی در باب جنگهای مداوم با رؤسای قبایل مادی است . طوایف ماد در همسایگی خود قبایلی داشتند که صاحب سازمان مدنی کامل وخدایان و آیین خاص بودند ، نفوذ تمدن آشور و بابل هم تمام آسیای علیا را فراگرفته بود، پس چگونه ممکن بود که ادبیاتی دینی که در چنین محیطی بوجود آید حتی حاوی کمترین اثری از تماس ایرانیان با این قبایل خارجی ومذاهب آنان ونیز جنگهای دینی وهمچنین افکار محیط آشوری وبابلی نباشد ؟ مخالفان زرتشت چنانکه در گائاهها می بینیم از قبایل وملل خارجی و از پرستندگان خدایان آشوری یا اورارتی<sup>۴</sup> یا هیتی<sup>۵</sup> نیستند بلکه عبارت از پرستندگان «دِوا» های آریایی بودند که در تشکیلات دینی خود رفتار بدی با گاو داشتند و با عصاره گیاه هوم<sup>۶</sup> مست میشدند ، آنها ایرانیان بیابانگرد و کوچ نشینان راهزن بودند که باقامه شعائر ایرانیان قدیم وخیلی ابتدائی ادامه میدادند و طرفدار آن آیینی بودند که با نهایت وفاداری درسرمینهای ایرانی، بیرون از محیط نفوذ آشوری وبابلی ، باقی مانده بود.

۱ - Dialectologie der westiran. Turfantexte, Le monde oriental, - XV, p. 255 sqq.

۲ - در باب لیگاتور رجوع شود به :

Andreas und Wackernagel, Die vierte Ghâthâ, p. 2, en bas.

۵ - hauma

۴ - hittite

۳ - urartique

از حیث اقتصادی ظاهراً ملت گاتها یک ملت کوچ نشین زارع بود. در آنجا یک حالت متغیّر اقتصادی مشاهده میشود که خاص آسیای داخلی و همچنین سرزمینهای مختلف ایرانیان دوره های بعد است. در اینجا قبیله دارای مساکن زمستانی و معینی بود که بنحو ابتدائی در آن بزراعت اشتغال داشت و از سیلابها یارودخانهها برای آبیاری اراضی خود استفاده میکرد، تابستانها این قبیله شروع بمهاجرت بچراگاههایی می نمود که معمولاً در نواحی مرتفع و در کوهستانها قرار داشت. اغلب اتفاق می افتاد که عشایری فاقد زراعت هنگام زمستان در اراضی و قراء عشایر کوچ نشین زارع رحل اقامت می افگندند تا آنانرا غارت کنند و این عشایر کوچ نشین زارع ناچار میشدند برای دفاع از اراضی مزروع خود با آن عشایر غیر زارع از در جدال در آیند.

میان ترکمانان ماوراء خزر نیز حتی در قرن نوزدهم دو نوع تمدن مشاهده میشده است: آنها که دارای مسکن ثابتی بوده یعنی در حدود معینی از زمین زندگی میکردند و دارای زراعت و تجارت بوده اند «چومور»<sup>۱</sup> نامیده میشدند و دسته دیگر بنام «چرو»<sup>۲</sup> بزراعت و گله داری توجّهی نداشته و فقط صاحب شتر و اسب بوده اند. این چروها قبایل راهزن بوده اند و هرگاه یکی از رؤسای آنان خیال غارت و راهزنی داشت نیزه خود را با علائم و شعارهای خاص خویش جلو چادر خود برپا میکرد و بوسیله منادی تمام «پاک اعتقادان» (یعنی اهل سنت . م.) را بتجمع برگرد چادر خود دعوت می نمود تا دستبرد بایرانیان «بددین» (یعنی شیعی . م.) بزنند. در این حال میل بتحصیل غنائم در سراسر آن افراد بیدار میشد و دسته مجهّزی بقراء و قصبات ایرانی شروع بترکتازی



میکردند و هرکس با آنان از در مقاومت درمیآمد کشته میشد و غنائم از زن و مرد و کودک مانند بردگان بسرزمینهای آنان حمل میگردد. تقریباً در تمام قبائل عشایر ثابت (ساکن در یک نقطه) و عشایر راهزن هر دو وجود داشت و اگر یک تن از افراد چرو و مایل پراهنی نبود در صف چومورها درمیآمد و عکس این حال نیز اتفاق میافتاد<sup>۱</sup>.

اینست تقریباً همان وضعی که در گائاها بدان باز میخوریم. در آسیای مرکزی اقوام و طوایف یکی جای دیگری را میگیرد اما کیفیت تمدن همواره، حتی در عصر حاضر، بیک نحو باقی مانده است.

باتوجه باین مقدمات، فقدان هر نشانه‌ی از آثار تمدن آسیای علیا در گائاها ما را بر آن میدارد که سرزمین اصلی کیش زرتشتی را تقریباً در شمال یا در مشرق زمینهای تصور کنیم که در عهد سالفه مسکن قبایل آریایی بوده و آثار کوچ‌نشینی مقرون بزراعت در آن مشاهده می‌شده است. قبایل زارع خصوصاً در دامنه‌های جبال یا در شعاب اراضی کوهستانی زندگی میکردند و بنا بر این میتوان قبایل بازبسته بتمدن گائاها را ساکن سغد یا فرغانه یا بلخ و بزرگ‌ترین تصور کرد. بنابعد «استنسی»<sup>۲</sup> سرزمین خوارزم در آغاز امر مسکن قومی ماهی‌گیر بوده و در دوره نسبتاً جدیدی بسرزمین زراعتی مبدل شده است و بنا برین خوارزم حتی در عصر هردوت مسکن قوم ماساگت<sup>۳</sup> بوده است که زندگی آنان از راه صیادی میگذشته.

«بارتولومه» باتوجه با اشارات جغرافیایی یشتهای کهن بهمین نتیجه رسیده که آیین اوستایی با احتمال قوی در مشرق ایران پدید آمده است.

۱ - F. V. Helwald, Centralasian, p. 308 sqq -

۳ - Massagètes -

۲ - H. P. Stensby -

دلایلی که او برای اثبات مدّعی خود اقامه کرده<sup>۱</sup>، و ویلیامز جا کسن<sup>۲</sup> نیز آنها را تأیید نموده است<sup>۳</sup>، بنظر من قانع کننده نیست. این دلایل مبتنی است بر روایت پارسی حاکی از اینکه زردشت اصلاً از مردم ایران غربی بوده و بایران شرقی مهاجرت کرده است.

مسألهٔ زمان زندگانی زرتشت هم کمتر از سرزمین اصلی دعوت دینی او مشکوک نیست. در اینجا نیز باید نخست اشارات متناقض و بی بنیاد نویسندگان یونان و لاتین را روشن کرد. صراحت و قطعیتی که روایت پارسیان به تثبیت دورهٔ زندگی زرتشت در سیصد سال پیش از اسکندر داده است، باعث شد که دانشمندانی از قبیل «یوستی»<sup>۴</sup> و «گلدنر» و «وست»<sup>۵</sup> و «ویلیامز جا کسن» این تاریخ را محقق و یا تقریباً نزدیک به تحقیق بدانند.

«وندیشمن»<sup>۶</sup> و «ویلهلم گایگر»<sup>۷</sup> و «تیل»<sup>۸</sup> و «الدنبرگ»<sup>۹</sup> و «بارتولومه»<sup>۱۰</sup> و «ادوارد میر»<sup>۱۱</sup> از طرفی دیگر روایت پارسی را از همهٔ جهات با دلایل قاطعی رد کرده اند<sup>۱۲</sup>.

۱ - Zarathustra's Leben und Werke, Heidelberg, 1924, p. 9 sqq.

۲ - Williams Jackson

۳ - Zoroaster the Prophet of Ancient Iran

۴ - West

۵ - Justi

۶ - Wilh. Geiger

۷ - Windischmann

۸ - Oldenberg

۹ - Tiele

۱۰ - Eduard Meyer

۱۱ - Bartholomae

۱۲ - J. H. Moulton در کتاب: Early Zoroastrianism, p. 19 و ایپسن

(G. Ipsen) در کتاب: Stand und Aufgaben der Sprachwissenschaft, p. 236

و ریخت (Reichert) (همان مأخذ ص ۲۸۳) آنرا در حدود هزار سال

قبل از میلاد و «وزندونک» wsendonk در: Urmensch und Seele

in der Iran Überlieferung, p. 81 در پیش از سال ۹۰۰ ق. م.

تثبیت عهد زندگی زرتشت در مآخذ پهلوی نتیجه<sup>۱</sup> یک روایت دینی است که بنا بر آن گیومرث نخستین بشر سی سال زندگی کرد و نطفه<sup>۲</sup> او چهل سال در زمین پنهان ماند تا آنکه نخستین جفت آدمی از آن بهیأت گیاهی بیرون آمد و این جفت پیش از زادن هوشنگ پنجاه سال زیستند و نود و سه سال ونیم پس از ولادت هوشنگ مردند و پس از آن هوشنگ مدت چهل سال بر زمین پادشاهی کرد و «تَخْمُورُو»<sup>۱</sup> سی سال ، و «ییم»<sup>۲</sup> پس از ششصد و شانزده سال ونیم از سلطنت محروم شد و پس از آن یکصد سال پنهان می زیست . مجموع این سنوات هزار سال میشود و آن نخستین هزاره<sup>۳</sup> تاریخ بشر است. هزاره<sup>۴</sup> دوم از سلطنت «اژدهاگ»<sup>۳</sup> ، اژدهای سه سر ، پدید می آید ؛ و پس از یک عده پادشاه داستانی که مجموع مدت سلطنت آنان ۱۰۰۰ سال میشود ( هزاره<sup>۵</sup> سوم ) ، زرتشت درست در لحظه<sup>۶</sup>ی که هزاره<sup>۷</sup> چهارم آغاز میگشت ولادت یافت . و یشناسپ که پیش از ولادت زرتشت سی سال پادشاهی کرده بود ۹۰ سال پس از تولد وی بزیست و پس از و نواده اش «وَهْمَن»<sup>۸</sup> ۱۱۲ سال ، و مابقی مدت ۳۰۰ ساله<sup>۹</sup> بین زرتشت و اسکندر عبارتست از دوره<sup>۱۰</sup> سلطنت همای دختر بهمن و دو پادشاه بنام دارا ( = داریوش ) .

بامطالعه در این تاریخ داستانی و دینی بر من معلوم نیست که چگونه دانشمندان بتاریخی که با اتکاء بر روایات مذهبی و داستانی بدست آمده است ، توانسته اند اعتماد کنند و جنبه<sup>۱۱</sup> تاریخی بدان بخشند .

تاریخ رسمی و سنتی ایرانیان قدیم علاوه بر این موضوع مایه<sup>۱۲</sup> ایجاد زحماتی نیز برای زرتشتیان شده است . توضیح آنست که در پایان



هریک از سه هزاره‌ی که عهد زرتشت را از دورهٔ آخرالزمان جدا می‌کند، جهان دچار آشوب و فتنه‌ی میشود و پیغامبری جدید ظهور خواهد کرد. بدین ترتیب بنا بر تاریخ رسمی زرتشتیان که عهد زرتشت را در حدود ۶۳۰ سال قبل از میلاد مسیح تعیین کرده‌است می‌بایست بسال ۳۷۰ بعد از ولادت مسیح اولین پیغمبر معهود ظهور کند. از بیم فتنه‌هایی که ممکن بود از فکر پایان یافتن نخستین هزارهٔ بعد از زرتشت در میان مردم ایجاد شود در آغاز دورهٔ ساسانی بر آن شدند که در تاریخ دست برند و در فاصلهٔ بین ظهور زرتشت و واقعهٔ اردشیر بابکان تغییر و تقلیلی ایجاد کنند بنحوی که پایان اولین هزارهٔ بعد از زردشت چند قرن باز پس برده شد<sup>۱</sup> و ۵۶۶ سال فاصله بین فتح ایران بدست اسکندر و ظهور اردشیر به حدود ۲۶۰ سال تقلیل یافت. با این کیفیت چه مانعی دارد که پیش از واقعهٔ ساسانیان تاریخ عهد زردشت را بهمین نحو چند قرن بجلو نیاورده باشند تا در هزارهٔ بعد از او تقلیلی حاصل کنند و عهدی را که می‌بایست پیغامبر جدید ظهور کند بعقب اندازند.

تمام دانشمندان سابق الذکر که تاریخ روایتی را مردود میدانند، تاریخ زندگی زردشت را بعهد قدیمتری بین ۸۰۰ و ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بالا می‌برند لیکن چون قرائن پیدا کردن این تاریخ کاملاً در دست نیست ناگزیرند که آنرا بنحو تقریب ذکر کنند.

از نامه‌های امرن<sup>۲</sup> عده‌ی از نامه‌های کاملاً آریایی بدست می‌آید که امرای سوریه در حدود ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح داشته‌اند و از آنجمله است: «آرت منسی»<sup>۳</sup> و «یش دات»<sup>۴</sup> و «شور دت»<sup>۵</sup>.

۱ - مسعودی، التنبيه والاشراف ص ۹۷ بعد.

۲ - Artamanya

۳ - Amarna

۴ - šuwardata

۵ - Yaśdâta

و «شوبندی»<sup>۱</sup> و «شوترن»<sup>۲</sup>؛ و در یکی از متون بغاز کیوئی<sup>۳</sup> متعلق با آغاز قرن چهاردهم ق. م. چهار نام از خدایان آریایی را می‌یابیم که پادشاهان میتانی آنها را می‌پرستیده‌اند و از آن جمله‌اند «میشرا»<sup>۴</sup> و «ورون»<sup>۵</sup> و «ایندر»<sup>۶</sup> و «ناس تیاس»<sup>۷</sup>. در نامهایی که به پیشاوند su- شروع شده‌است و همچنین در «ناس تیاس» معلوم شده‌است که تبدیل «س» ابتدائی کلمه که پیش از حرف مصوته قرار گرفته و «س» میان دو حرف مصوته به «ه» که یک شکل خاص زبان ایرانی است، وجود ندارد.

پیدا شدن اسامی خدایان مشهور از اساطیر ودایی در آثار بغاز کیوئی که امری شگفت‌آور است بچند وجه مختلف تأویل شده‌است: برخی پیروی از «ژاکوبی»<sup>۸</sup> تصور کرده‌اند عده‌ای از هندوان یا همسایگان

۱ - šubandi

۲ - šutarna رجوع شود به:

H Winckler, Mitteil. d. deutschen Orientgesellschaft, N 35;  
à comp. Ed. Meyer dans le z. f. vgl. Sprechforschung, 1909,  
p. 18 sqq.

۳ - Boghazkioi یا Boghaz-Keui دهکده‌ییست در آناتولی جزو ولایت آنقره. برتبه‌های مشرف بر این دهکده خرابه‌هایی از یک شهر قدیم مادی باقی‌است بنام Ptérium که کرزوس Crésus آنرا ویران کرد. قسمت خیلی مهم ازین ویرانه‌ها محوطه‌یی از صخره‌های طبیعی است که بدست سنگتراشان مسطح و با مجسمه‌ها پوشیده شده‌است. مهمترین مجلس ازین مجسمه‌ها ورود پادشاه بزرگی را نشان می‌دهد و از شصت صورت تشکیل یافته‌است که بعضی از آنها عظیم است.

۴ - Mitra                      ۵ - Varuna                      ۶ - Indra

۷ - Nasatyas رجوع شود به:

Ed. Meyer, I. C., p. 24 sqq. - جزء اختتامی کلمه‌یی که معنی «خدا» می‌دهد در آخرین اسم بصورت جمع آمده‌است، مقایسه شود با:

H. Güntert, Der arische welkönig, p. 3 sqq.

۸ - Jacobi



آنان که خدایان ودایی را می‌پرستیده‌اند با آسیای صغیر مهاجرت کرده و این اسامی را با خود برده‌اند.<sup>۱</sup> «الدنبرگ» و «میسیر» پنداشته‌اند که این مهاجرین آریائیانی بوده‌اند که از آنسوی دریای خزر آمده و زبان و دین و عقاید آریائیانی را که نیاکان هندوان و ایرانیان بوده‌اند حفظ کرده‌بودند. هوسینگ<sup>۲</sup> چنین دریافته‌است که در آثار بغاز کیوئی و اسامی خاص آریایی در آسیای علیا میان قرنهای ۱۸ و ۱۴ قبل از میلاد آثار عبور هندوان از اروپا، از راه قفقاز یعنی همان راهی که چندی بعد قبایل ایرانی از آن گذشته‌اند، دیده می‌شود. اما فرضیه<sup>۳</sup> اینکه جنگجویان آریایی از سواحل سند آمده و تمام نجدهای ایران را برای سکونت در سرزمین میتانی پیموده‌اند بنظر من بسیار مشکوک و غیر متحمل می‌آید<sup>۴</sup> لیکن فرضیه<sup>۵</sup> «استن کنو»<sup>۶</sup> مرجح است که می‌گوید آیین ودایی که در سرزمین هند نضج یافته بود

۱ - JR. AS. 1909, p. 721 sqq.

۲ - ایضاً ص ۱۰۹۵ بعد.

۳ - I. C., p. 26; Gesch. des Altertums 13, § 455 et 465  
۴ - Prace lingwistyczne ofiarowane J. Baudoinowi de Courtenay, -  
Krakow, 1921.

۵ - یانسن (Jensen) در :

Sitzungsber. d. preuss. Ak. d. wiss., 1919, p. 367 sqq.  
قطعاتی از ستون بغاز کیوئی را انتخاب کرده و آنها را آریایی قدیم دانسته‌است.  
تصور اینکه کلمه سَت (satta = هفت) که معادل سانسکریت آن سَپَت (sapta) است، هیأتی متعلق بزبان هندی و مثل زبان پراکریت یا پالی قرن چهاردهم قبل از میلاد است، نتیجه توجه خارج از اندازه بکلمه ییست که ملتی غیر آریایی آنرا پذیرفته و با تلفظ خود نزدیک ساخته‌است.

۶ - The Aryan Gods of the Mitani People (Royal Frederik University, Publications of the Indian Institute, Kristiania, 1921.)

در میان قبایل آریایی ایران پراکنده شد و رؤسای که از این محیط بوجود آمده بودند آنرا باسیای علیا بردند. «استن کنو» تصوّر میکند که نام چهار ربّ النوع مذکور با املائی که در آثار میتانی دیده میشود بتمام معنی هندی است. با اینحال گمان نمیکنم که بتوان مانند «استن کنو» برای اثبات اینکه این ربّ النوعها در ایّام قدیم هند و اروپایی دارای نام و حروف ودایی نبوده‌اند، بر اوستا تکیه کرد، خاصّه که تکامل دینی خاصی که در اوستا منعکس است توانست همه آثار قدیم را کاملاً مدروس و منظم سازد. «کنو» می‌گوید که در عهد نامه صالح و مودّتی که بر اثر وصلت میان دو خانواده سلطنتی منعقد شد فقط نام ربّ النوعهای آمده است که ارتباطی با مفاد عهدنامه داشته‌اند و بنا برین نقش ناستی<sup>۱</sup>ها در اینجا بعقیده او عواملی از حالت پیش از تکامل وجودی آنهاست و این علائمی است که تنها در سرودهای دینی نسبتاً جدید ودایی دیده می‌شود. اما نقش ایندرا<sup>۲</sup> بعقیده «استن کنو» باسانی فهمیده می‌شود. «ایندرا» ربّ النوع جنگ است که فعالیت او منجر بصلح شد. با اینحال بنظر من درست نمی‌آید که ربّ النوع جنگ در یک معاهده صالح و مودّت بدینگونه یاد شده باشد و اگر «ایندرا» از حیث جنبه واقعی خود یعنی خدای جنگ یاد نشده و بسادگی مانند یکی از چهار ربّ النوع اصلی آمده باشد، در اینجا هم شاید همان وضع و حالتی وجود داشته باشد که در ناستی<sup>۳</sup>ها دیده‌ایم و در نتیجه شاید «میترا» و «ورون» و «ایندرا» و ناستی<sup>۴</sup>ها با «سرو»<sup>۵</sup> نمایندگان اصلی دودسته ازخدایان آریایی یعنی «اسور»<sup>۶</sup>ها و «دئو»<sup>۷</sup>ها بوده باشند و من این حقیقت را بعد از این اثبات خواهم کرد.

از طرف دیگر «هوسینگ»<sup>۸</sup> برای اثبات فرضیه خویش چنین

Sarva - ۳

Indra - ۲

Nasatya - ۱

Hüsing - ۶

Daiva - ۵

Asura - ۴



تصور می‌کند که دَئو‌ها ( دیوان ) و ایندرا و «نُ هَتَی»<sup>۱</sup> (نئوه‌ئی‌ئی‌ئی<sup>۲</sup> در اوستا) از خدایان کهن هند و ایرانی نیستند که بقوای شریر مبدل شده باشند بلکه ربّ النوعهایی از هندوان بت پرستند. اگر «بت پرست» را بمعنی «غیر زرتشتی» بگیریم باید ایرانیان این خدایان را که در اوستا میان سایر یاوران اَنگَرَمَی نیو دیده می‌شوند پیش از تبدل حرف «س» بحرف «ه» بعاریت گرفته باشند و اسم «ناستی» نیز مشمول این تبدل عمومی قرار گرفته باشد و باین ترتیب عاریت گرفتن اسامی مزبور پیش از بعثت زرتشت صورت گرفته است و این فرض ممکن بنظر میرسد.

اما نظریه<sup>۳</sup> «هوسینگ» که می‌گوید ایران شرقی (بلوچستان و افغانستان و ترکستان) در ایام باستان بوسیله قوم ایرانی مسکون نبود، با اشارات جغرافیایی یشتهای قدیم، مخصوصاً راجع بافغانستان و ترکستان سازگار نیست. علاوه بر این قبایل سَکَکْ که در عهد هخامنشی در ترکستان میزیستند، بی تردید از نژاد ایرانی بوده‌اند. پس من دلیلی در رها کردن این فرضیه نمی‌بینم که آریائی‌ان یعنی اجداد مشترک هندوان و ایرانیان در کوهستانها و دره‌های رودخانه‌های ترکستان میزیسته‌اند و نیز با عقیده «الدنبرگ» و «میر» همراه می‌شوم که گفته‌اند ایرانیانی که پیش از قرن ۱۴ ق. م. در نواحی مختلف آسیای علیا سکونت گزیدند، از ممالک ماوراء خزر آمده‌اند. البته اینان قبایل منفردی بوده‌اند که بسرپرستی رؤسای خود کوچ می‌کردند و در حقیقت طلیعه مهاجرت بزرگی هستند که چند قرن بعد صورت گرفت و بر اثر آن تمام نَجدهای ایران در تصرف قبایل مهاجر ایرانی درآمد.

بنابراین زبان گائاهارا دیگر نمیتوان زبان آریایی قدیم شمرد بلکه

باید آنرا یک زبان کاملاً ایرانی دانست. تغییر شکل «س» ابتدائی جلو حرف مصوته و تغییر شکل «س» میان حروف مصوته به «ه» در اینجا امریست از ازمئه قدیم، و با توجه باین مقدمات باید معترف بود که زرتشت بعد از قرن ۱۴ ق. م. می زیست.

حال که حدّ اعلاّی دوره حیات زرتشت را یافتیم سعی می کنیم پایین ترین حدّ دوره زندگی او را نیز بیابیم:

در عهد «شَلْمَنَسَر»<sup>۱</sup> دوم، نخستین بار از وجود نژاد ایرانی در کردستان اطلاع حاصل می کنیم. این پادشاه در سال ۸۳۶ ق. م. باقبایل «مادای»<sup>۲</sup> و «پارسوا»<sup>۳</sup> جنگید. قبایل «مادای» همان طایفه «ماد» هستند و قبایل «پارسوا» را هم بعضی باطایفه «پارس»<sup>۴</sup> تطبیق کرده اند و بعضی باقوم «پارث»<sup>۵</sup>، و در این هنگام طایفه «پارسوا» چنانکه معلوم می شود در شمال ناحیه سکونت طایفه ماد یعنی در میان مسکن قوم اخیر الذکر و دریاچه اورمیه بسر میبردند، و البته اینها مثل دسته های جنگجویی نبودند که سابقاً در اراضی متصرفی میتانیها صاحب قدرتی شده بودند، بلکه فقط عبارت بوده اند از دسته مهاجرینی که جمعاً حرکت می کردند. در حدود اواسط قرن نهم ق. م. آن دسته از قبایل ایرانی که تا حدود غربی نجدهای ایران پیش رفته بودند، یعنی طایفه ماد، قطعاً در زمینهایی که بعداً ولایت مادی نامیده شده است سکونت اختیار نمودند. نخستین اشاره یونانیان راجع بزرتشت که بما رسیده است اشاره

۱ - šalmanassar

۲ - Madai

۳ - Parsua

۴ - Parsa

۵ - Hassing, ZDNG., t. 54, p. 126; Prašek, Gesch. d. Meder und Perser, I, p. 181.

۶ - Rost, Mitteil. d. Vorderas. Ges., II, p. 75.

«خسانتُس لیدیایی»<sup>۱</sup> است که در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته است. وی گفته است که زرتشت ۶۰۰ سال پیش از لشکرکشی خشایارشا بر سر یونانیان اروپا زندگی میکرده است؛ و از اینجا معلوم می شود که در دوره «خسانتُس» عهد حیات زرتشت بگذشته بسیار دوری نسبت داده شده بوده است.<sup>۲</sup> از جانب دیگر «تیل»<sup>۳</sup> متوجه این نکته شده است که نام «مزداه»<sup>۴</sup>، «آهور»<sup>۵</sup> یا «مزداه آهور» و ندره «آهور مزداه» در گائاها، که در اوستای جدید صورت ثابت «آهور مزداه» یافته است، نام مرکبی است که هریک از دو قسمت آن جداگانه صرف می شود؛ در کتیبه های هخامنشی دو جزء مذکور بصورت واحد «آهوره مزداه» دیده میشود و قسمت اول این نام مرکب صرف نمیگردد مگر در یک مورد

۱ - Xanthos de Lydie مورخ یونانی آغاز قرن پنجم قبل از میلاد مسیح است که اندکی پیش از هرودوت زندگی میکرد. وی کتابی در باره لیدیه در چهار بخش نوشت بنام لودیاکا Lydiaca که هرودوت از آن استفاده نمود. مترجم. ۲ - در پارسی نسخ ۶۰۰۰ سال.

۳ - باید در نظر داشت که این تصریح در باره دوره زندگی زرتشت نخستین بار در میان قرن پنجم میلادی صورت گرفته است و بنا بر این نمیتوانیم سال شصدهم را در دوره بعد از میلاد قرار دهیم زیرا یکصد و پنجاه سال مدتی چندان طولانی نبود که ناچار شوند آنها را چنین عدد کاملی نشان دهند. رجوع شود به:

Carl Clemen, Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die persische religion (Giessen 1920)

۴ - Tiele

۵ - Verslagen en Mededeelingen d. k. Akad. van Wetenschappen Afd. Letterkunde, 3 Reeks, Deel IX, p. 364 sqq., et Gesch. der Religion, II, p. 43 sqq.

Ahura - ۷

Mazdâh - ۶



که بطور استثناء این عمل صورت گرفته است و آن در کتیبه خشایارشا است. «تیل» از این امر چنین نتیجه میگیرد که برای حصول این تکامل میبایست مدّتی بین قسمت های کهن اوستای کنونی، یعنی یشت های قدیم، و کتیبه های هخامنشی فاصله بوده باشد. اما یشت های قدیم نیز با یک فاصله زمانی از «یسناه پستوهنتی»<sup>۱</sup> جدا می شود که خود مؤخر از گائاهاست.

این دو قرینه بنظر من ما را وادار می کند که حیات زرتشت را بعصری مقدم بر مهاجرت طوایف ماد و پارس در قسمت غربی ایران، بالا ببریم<sup>۲</sup> و باین ترتیب بنظرم بسیار محتمل می آید که آیین زرتشتی بوسیله

#### ۱ - Yasna Haptôhâti

۲ - قرینه دیگری در همین باب که میر - sprachforschung 1909, p. 15 و دیگران آنرا تأیید کرده اند، آنست که صورت دیگری از نام خدا به هیأت سَزْدَکَ (mazdaka) در جزو اسامی امرای مادی که در یکی از کتیبه های هخامنشی دیده میشود، آمده است (مربوط بسال ۷۱۴ یا ۷۱۳ ق. م.) با اینحال نمیدانیم نام سزده پیش از بعثت زردشت وجود داشته است یا نه. کلمه «بَغ مَشْتُوم» (Bagmaštum) نام یکی از رب النوعهایی که در کتیبه «سارگون» (Sargon) آمده و «رست» (Rost) خواسته است آنرا مساوی با «بَغ مَزْدَاه» (Baga mazdah) بداند، اصلاً قابل ملاحظه و توجه نیست. رجوع شود به: (Ed. Meyer I. Cl., p. 15, n. I). «هومل» (Hommel) نام خدایی را بصورت «آسَر مَزَش» (Assara mazaš) در فهرستی از کتابخانه «آسور بانی پال» (Assurbanipal) دیده است که بعقیده او اصل آن از دوره کاسی (Kassite) یعنی میان ۱۷۰۰ و ۱۲۰۰ ق. م. است. رجوع شود به:

Proceedings of the Soc. of Bibl. Archaeology, 1899, p. 127, 132-137 sqq.)

اما آسَر مَزَش بهیچ حال شبیه اهور مزده نیست و در این صورت همانطور که «هومل» پیشنهاد می کند معنی «اهور مزده» آسوری بزرگ است.

مبلّغینی که از مشرق آمده باشند میان طوایف ماد و پارس پس از مهاجرت آنان بمساکن جدید انتشار نیافته باشد، بلکه این آیین در میان قبایل ایرانی پیش از مهاجرت بزرگ انتشار یافته و طوایف ماد و پارس این کیش را هنگامی که در نیمهٔ اوّل قرن نهم بعد بجانب مغرب بحرکت آمدند، با خود آوردند و همین امر چنانکه خواهیم دید مایهٔ ایجاد مغایرتها و اختلافاتی شد که بتدریج و بمرور زمان میان زرتشتیان مغرب و مشرق ظهور کرد. با قبول این مقدمات بآسانی میتوان عصر زرتشت را در زمانی مقدم بر هزار سال پیش از میلاد مسیح قرار داد.<sup>۱</sup>

۱ - هرتل (J. Hertel) در یکی از یادداشتهای جدید خود بعنوان :  
(Die Zeit Zoroasters, Leipzig 1924) سعی باثبات این نکته کرده که زرتشت در قرن ششم پیش از میلاد میزیسته است و با قبول اینکه روایت پارسیان ارزشی ندارد، میگوید که تاریخ ساختگی آنان اتفاقاً بر حقیقت تاریخی منطبق است. هرتل فرضیهٔ قدیم را که میگوید ویشتاسپ حامی زرتشت همان ویشتاسپ پدر داریوش اول است از نو پذیرفته و مورد بحث قرار داده است. او میگوید که در دورهٔ همین ویشتاسپ هخامنشی است که زرتشت با آیین تازهٔ خود ظهور کرد و داریوش قهرمان کیش جدید شد و جنگ او با گئومت (Gaumate) مغ تنها صورت جنگی سیاسی نداشت بلکه جنگی مذهبی میان نومذهبان زرتشتی با مغان مادی نیز بود که طرفدار آیین قدیم آریایی بوده و بعدها پس از پذیرفتن آیین جدید آنها را وارد کردن آثاری از عقاید خود مغشوش و تباه کرده اند و مغایرتها میان آیین گاثایی ایرانیان و عقاید اوستای جدید از همینجاست. این عقیدهٔ فاضل مذکور بنظر من براساس ستینی استوار نیست چه از طرفی نمیتوان فهمید که چگونه زرتشت که میان طوایف پارس آغاز پیغمبری کرد کتاب خود را بزبانی آورد که، چه یک لهجهٔ غربی باشد

## ۲ = در باب منشأ آیین گاثایی

برای آنکه حقیقت آیین زرتشتی بهتر فهمیده شود باید تا آنجا که ممکن است از افکار مذهبی ایرانیان پیش از زرتشت اطلاع یافت .  
وسایل تحصیل این اطلاع عبارتست از :

۱- اطلاعات پراکنده‌ی که از آثار مکتوب آسیای علیا بدست می‌آید.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و چه شرقی ، بهر حال غیر از زبان طوایف پارس یعنی زبان کتیبه‌های هخامنشی است . این اشکال بنظر من قطعی می‌آید . از طرفی دیگر استدلال هرتل بسیار ضعیف است . او برای اثبات نظریه خود متوسل باین دلیل می‌شود که در گاثاها سخنی از حرست سگ و دفن نکردن اجساد و نیالودن آب و آتش نرفته است ، با آنکه این کلمات الهیه منظوم مجموعه‌ی از عقاید و نوامیس آیین زرتشت بود . اما نمیدانم چگونه در آن قسمت از کتیبه بیستون که هرتل گفته است این اثر را میتوان یافت که اعتقاد باهور مزدا نتیجه قبول آیین جدید است ؟ گذشته ازین هرتل در تفسیر متهورانه ستون قدم ازین حدود فراتر گذاشته است بدین معنی که سیگوید : یسنای ۵۳ که در آن زرتشت و یشتاسپ را میستاید و دوشیزگانی را که برای جشن عروسی دختر زرتشت گرد آمده‌اند ، از نزدیک شدن بدیو پرستان باز میدارد ، و مخالفان خود را بجنگی سخت تهدید می‌کند ، در مدت بین واقعه « گئوست » و قتل زرتشت سروده شده ، یعنی در سال ۵۲۲ ق . م . که زرتشت در آن سال هنوز زنده بوده است .

اینهاست استدلالات سست « هرتل » که میخواهد بیاری آنها فرضیه‌ی ضعیف و ناروا را ثابت کند .



۲- مقایسه‌ی میان آیین اوستا (خاصه گائاه‌ها و یشتهای قدیم) و مذهب وداها.

اکنون بذکر منشاء خدایان<sup>۱</sup> گائاه‌ها می‌پردازیم. در این باب گایگر تحقیق مشبعی در کتاب خود موسوم به «آمیش سپنتان، وجود و مفهوم اساسی آنها»<sup>۲</sup> کرده است.

کاسیتی‌ها<sup>۳</sup> که در قرن هجدهم قبل از میلاد بابل را بتصرف در آورده بودند، پرستنده<sup>۴</sup> «سُوری»<sup>۵</sup> بوده‌اند و او ربّ النوع آریایی خورشید بود که بوسیله<sup>۶</sup> دسته‌های جنگجوی آریایی پرستش وی در آسیای علیا رواج گرفته بود. معینا این «سُوری» یا «سُور»<sup>۷</sup> (در اوستا: هُور<sup>۸</sup>) بزودی فراموش شد. در وداها و همچنین در اوستای جدید ایزد قدیم خورشید اهمیت کمتری دارد. بعدها در قرن چهاردهم پیش از میلاد در آثار مکتوب میتانی خدایان آریایی قدیم ودایی یعنی «وَرُون»<sup>۹</sup> و «میتَر»<sup>۱۰</sup> و «اینُدرا»<sup>۱۱</sup> و «ناسَتی‌ها»<sup>۱۲</sup> را می‌یابیم. علاوه بر این نام «میتَر» در ضمن صورت اسامی

۱- هر جا کلمه خدا یا خدایان درین مقال بیاید در صورتی که مربوط بایران قدیم باشد مراد از آن: ایزد، امشاسپند، ایزدان و امشاسپندان است.

۲- Die Amōša Spontas, ihr wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung. 1916.

۳- Kassites - ۴- Surya

۵- šuriaš یا «س» که علامت حالت اسمی است. رجوع شود به:

Ed. Meyer, Gesch. des Altertums 3, I, § 456.

۶- Svar - ۷- Hvar

۸- Varuna - ۹- Mitra

۱۰- Indra - ۱۱- les Nasatyas

خدایانی که در کتابخانه<sup>۱</sup> «آسوربانیپال» محفوظ مانده است، آمده و با خدای بابلی خورشید یعنی «شَمَس»<sup>۱</sup> یکی دانسته شده است.

اگر بگاهاها بر گردیم بیک دو دستگی اساسی میان «آهور»<sup>۲</sup> ها و «دئو»<sup>۳</sup> ها، یعنی خدایان و شیاطین باز میخوریم. نام خدای مطلق معمولاً آهور و یا خردهمند (مزداه)<sup>۴</sup> و یا آهوری خردهمند (مزداه آهور) آمده است، و گاه نیز مجموع قوای مدیره<sup>۵</sup> عالم بنام «اهورهای خردهمند»<sup>۵</sup> خوانده شده اند<sup>۶</sup>. دیوان از آغاز خلقت پیدی گراییده و در شمار ارواح خبیثه درآمده اند<sup>۷</sup>.

چون مابینتی میان «آسور»<sup>۸</sup> و «دئو»<sup>۹</sup> ها در دوره هند و ایرانی وجود داشت، چنین نتیجه گرفته میشود که مغایرتی میان این دو دسته از خدایان در میان هندوان نیز موجود و در حال تکامل بود، و در این مورد «آسور» بشیاطین و ارواح خبیثه اطلاق میشود<sup>۹</sup>. علامت خاص اسورها این بوده که قدرتی اعجاز آمیز و جاودانه موسوم به مایا<sup>۱۰</sup> داشته اند. در «ریگ ودا»<sup>۱۱</sup> اسم «آسور» گاه برای نشان دادن خدایانی شوم و وحشتناک

۱ - Zeitschr f. Assyriol., II, p. 195

۲ - Daiva

۳ - Ahura

۴ - Mazdâh

۵ - Tedesco, dans la Zeitschr. f. Indologie und Iranistik, II, p. 53

۶ - یسنای ۳۰ بند ۹ و یسنای ۳۱ بند ۴

۷ - Asura

۸ - یسنای ۳۰ بند ۶

۹ - Oldenberg, I. G., p. 159 sqq.

۱۰ - Rigveda

۱۱ - Mâyâ

مانند «رودرا»<sup>۱</sup> آمده است، و شاید از همینجا تبدل آسور بخدایان شریر شروع شده باشد. اما بطور عموم در ریگ ودا «آسور» بردسته‌یی ازخدایان اطلاق میشود که مصدر خیر ولایق پرستش میباشند. این اسم یعنی آسور در آغاز امر عنوان ولقب عادی «دیآاوش»<sup>۲</sup> خدای آسمانی هندواروپایی بود که در عهد ودایی رو بفراموش شدن گذاشت<sup>۳</sup> و در ایران جز اثر غیر مشخصی از آن باقی نماند. بعدها قدرت آسور بدو رب النوع نسبت داده شد: یکی «میترا» و دیگری «ورون»<sup>۴</sup> که از میان طبقه آدی تی<sup>۵</sup> در صف اول قرار دارند. آسورها بر روی هم نمودار کاملی از آدی تی‌ها بوده‌اند که از میان آنها تنها وجود دو ایزد مذکور (میترا - وران) در عهد هند و ایرانی مسلم است. «میترا» و «ورون» در ریگ ودا با یکدیگر تشکیل جفتی را میدهند و این دو نام مانند یک اسم مرکب معطوف<sup>۶</sup> محسوب میشود، و این حال در بعضی از قسمتهای اوستای موجود نیز ملاحظه میگردد<sup>۷</sup>.

در متون مکشوفه<sup>۸</sup> «بغاز کیوئی» عین این خصوصیت را ملاحظه میکنیم. بنابراین اگر از متون بغاز کیوئی چهار نام منقسم بدو قسمت بدست میآوریم که اولی شامل جفت «میترا وران» متعلق بطبقه آسورهاست، میتوان حدس زد که دو خدای دیگر یعنی «ایندرا» و «ناستی» که در «ودا»

۱ - Rudra رجوع شود به: Oldenberg, I. Cl., p. 223

۲ - Dyaus - Oldenberg, I. Cl., p. 244

۳ - B. Geiger, Die Aməša Spəntas, p. 218

۴ - āditya - composé copulatif

۷ - یشت ۱۰ بندهای ۱۱۳ و ۱۴



خارج از طبقه<sup>۱</sup> ابتدائی آسُور\_ها هستند، نماینده<sup>۲</sup> دسته<sup>۳</sup> دیگر بوده‌اند که ایرانیان آنها را بنام «دیو»<sup>۴</sup> خواندند در صورتی که این هر دو دسته مورد پرستش آریائیانی بوده‌اند که در قرن پانزدهم و چهاردهم قبل از میلاد در آسیای علیا نفوذ میکردند و آسُور\_ها محتملاً از حیث اهمیت در درجه<sup>۵</sup> اول قرار داشته‌اند. و اگرچنین باشد باید در عقیده<sup>۶</sup> زرتشتیان ایندرا و ناستی\_ها را در ردیف اول دیوان بیابیم. از گاتاها اسم خاص هیچیک از دیوان بدست نمی‌آید اما نظریه<sup>۷</sup> مارا اوستای موجود تأیید میکند زیرا از میان دیوان عامل شر<sup>۸</sup> که در این قسمت از اوستا ذکر شده‌اند سه اسم را می‌یابیم که از ریشه<sup>۹</sup> اوستایی قدیمند و آن سه عبارتند از: «ایندرا»<sup>۱۰</sup>، «نُ هستی»<sup>۱۱</sup> و «سَرَو»<sup>۱۲</sup>. و این آخری در نزد هندوان نیز موجود است و در «اثرَوودا»<sup>۱۳</sup> هنوز وجود مستقلی دارد اما بعدها «سَرَو» عنوانی خاص برای «رُودَر»<sup>۱۴</sup> گردیده است.<sup>۱۵</sup>

ایندرا برترین و مشخص‌ترین دیوان ازین دسته<sup>۱۶</sup> خدایان شجاع است و خود رب النوع جنگ است<sup>۱۷</sup>. وی بزرگترین جنگجویان از میان خدایان و شکمخواره و شرابخواره<sup>۱۸</sup> بزرگیست که شکم را از «سوما»

۱ - از ریشه<sup>۱۹</sup> daeva که اصلاً بمعنی خداست بهمان معنایی که دِوا deva در ادبیات هندی و theos در یونانی و Deus در لاتین و Dieu در زبان فرانسوی دیده میشود. مترجم

۲ - Sarva

۳ - Nôhatya

۴ - Atharvaveda

۵ - Hillebrandt, Vedische Mythologie, II, p. 204

۶ - رجوع شود به :

H. Güntert, Der arische Weltkönig, p. 11 sqq.

می انبارد تا بردشمن افتد و او را از پای درآورد. او در عین مستی شکست ناپذیرست و جنگجویان او را پیش از آغاز جنگ بیاوری می طلبند. آسورَها، وَرُونَ و میتَرَ خدایانی از نوع دیگرند. وَرُونَ در ریگ ودا<sup>۱</sup> نظام مادی و معنوی جهان را مراقبت میکند و بیاری انوار وجود خویش بر ظلمات اسرار پی میبرد. او امر او نقض ناشدنی و او خود شکست ناپذیر است ولی گناهکارانی را که از کرده پشیمان شوند می بخشاید. اگر این خدایان را با « ایندرا » مقایسه کنیم بهتر بحقیقت وجود آنها پی میتوانیم برد. در اینحال چنانست که در جنب خدایِ مردمی وحشی و خشن، خدایانی از یک محیط متمدن و تربیت یافته ملاحظه کنیم. از یک جانب بپهلوانی باز میخوریم که صاحب قدرت مطلقه و شرابخواری بی همتاست که در همان حال خونی هزال دارد، از جانبی دیگر بحکومت قُدوسی پاکی میرسیم که نظام عالم خلقت را نگاهبانی میکند و گناهکاران را بکیفر کردار خود میرساند<sup>۲</sup>.

صفت اولیه « وَرُونَ » هر چه باشد، وی از سطح عادی یک خدای طبیعت بالاتر رفته است. اما راجع به میثر « میته »<sup>۳</sup> با ادله متقن ثابت کرده است که منشاء وجودی او امری طبیعی نیست بلکه از امور اجتماعی منبعت است و مفهومی که تحت تأثیر عوامل اجتماعی پدید آمده جنبه الوهیت یافته است<sup>۴</sup>.

۱- Rig - veda یکی از کتابهای چهارگانه وداست.

۲- Oldenberg, Religion des Vedas, 2, p. 180-181

۳- Meillet

۴- J. A. 10 ène série, t. 10, p. 143 sqq. à comp. H. Guntert.

Der arische weltkönig, p. 49 sqq.

بعقیده «میّه» اسم وَرُون دارای معنایی نزدیک بکلمه «قانون» است.<sup>۱</sup> از جنبه الوهیت «وَرُون» و «میشَر» مفهوم «رَت» پدید آمده و عبارتست از: عالم، نظام ابدی طبیعت، نظاماتی که در پرستش خدایان و در تشریفات موجود است، حقیقت و قانون. در نزد هندوان «رَت» بنحو ثابتی وابسته به «وَرُون» یعنی حافظ نظام صوری و معنوی عالم است. «رَت» مخلوق «وَرُون» است. از وی بندرت در «ریگ ودا» چون وجودی مجسم یاد میشود و با اینحال «گایگر» معتقد است که تشخیص و تجسیم مفهوم «رَت» از ایام هندو ایرانی وجود داشت.

در «اسُور» ها و افکار دینی راجع بآنها یک نوع تکامل مدنی و پیشرفت بجانب صلح و صفا و تشکیلات یک اجتماع وجود دارد که نظامات و مقررات در آن آغاز نشأت کرده باشد. همچنین «اهُور» ها در نظر ایرانیان که بهیأت خدایان قبایلی در آمده‌اند که مراحل میان زندگی چادر نشینی و زراعت را می‌پیموده‌اند و حال آنکه دیوان مورد ستایش قبایل راهزن بوده‌اند. در میان پرستندگان اهُور ها این تکامل مدنی و معنوی که موجب حس دینی عمیقی شده بود، همچنان ادامه یافت تا بتجدد مذهبی زرتشت منجر گشت. لیکن چون تاریخ این عهد بر ما کاملاً مجهول است نمیتوانیم اهمیت این تجدد را دریابیم یعنی نمیتوانیم بدانیم که آیین اهورایی هنگام ظهور زرتشت چه بوده و نبوغ ابتکاری زرتشت در ایجاد آیین گاثایی تا چه حد دخالت داشته است.

۱ - رجوع شود به: H. Guntert, 1. C. p. 120 sqq. وی در صفحه ۱۴۷ از همین

مأخذ میگوید: وارونا یعنی «پیوند دهنده»



یکک نظریه که چندین تن از دانشمندان بدان معتقدند آنست که زرتشت خدایان عمومی طبیعت را از میان برد و یا به «دیوان» تغییر هیأت داد و بجای آنها خدایان جدیدی پدید آورد که برگرد اهور مزدا، اجتماع کرده و نشانه‌ی از مفاهیم مجرد بوده‌اند. نظریه<sup>۱</sup> «مولتن»<sup>۱</sup> چنین است: «زرتشت تنها باینکه وجود خدایان قدیم را انکار کند قناعت ننموده‌است، بهمین نظر نام میثر و اناهیت و فروشی هاوورثر غن و هوم هرگز در گاتاها مذکور نیست. غالب خدایان بی‌نام آسمان و نور و اجرام سماوی در میان دیوان آریایی مذکورند. وی با کمال سادگی مسأله<sup>۲</sup> قدیم دیوان اوستا را که همان اهریمنان دانسته‌است، حل میکند بشرط آنکه ما هم مثل خود زرتشت که وجودهای آسمانی را قوای پلید دانسته و پیغامبران بنی اسرائیل آنها را بعل و عشتاروت گفته‌اند، قبول داشته باشیم»<sup>۳</sup> شش ربه النوع که بعدها بنام «امورت سپینت»<sup>۴</sup> نامیده شده‌اند (قراءت سنتی این نام «امیش سپینت»<sup>۵</sup> است) بمنزله<sup>۶</sup> شش مفهوم مجرد علوی هستند و با اینحال نمیتوان آنها را مفاهیم نوی دانست<sup>۷</sup>. از جانبی دیگر «گلدنر» میخواهد فقدان خدایان طبیعت را در گاتاها چنین توجیه کند که گاتاها تنها حاوی یکک قسمت از مزدیسنا یعنی اصول معنوی آنست<sup>۷</sup>.

۱ - J. H. Moulton

۲ - Early Religious Poetry of Persia, p. 55

۳ - Amərta Spənta

۴ - Amərta Spənta

۵ - I. C., p. 59

۶ - I. C., p. 58

۷ - Grund. d. Iran. Philol., II., p. 29

بارتولومه نیز بر خاصیت معنوی امشاسپندان و ایزدان که یاوران «مزداه» اند تکیه می‌کند، بی‌آنکه زرتشت را مخالف خدایان طبیعت بداند.

طبق کتب دینی پارسیان هر یک از *اُمُورَت سَپُنْتان* قسمتی از امور مادی عالم را اداره می‌کنند بدین طریق: «*وَهُومَنَه*»<sup>۱</sup> یعنی منش نیک نگاهبان حیوانات سودمندی است که مزداه آفریده است. *اُورَت وَهیشَتَ* (قراءت سنتی *اَش وَهیشَتَ*)<sup>۲</sup> یعنی بهترین حقیقت، نگاهبان آتش. *خَشَشَرَوَری*<sup>۳</sup> یعنی حکومت مطلوب، نگاهبان فلزات. *سَپُنْت اَرَمَتی*<sup>۴</sup> (قراءت سنتی *سَپُنْت اَرَمَتی*)<sup>۵</sup> یعنی پارسایی مقدس، نگاهبان زمین است. *هَرَوَتات*<sup>۶</sup> یعنی سلامت و درستی و *اُمور تَتات*<sup>۷</sup> یعنی بیماری آب و گیاهان را نگاهبانی می‌کنند.

برخی از دانشمندان مانند «گری»<sup>۸</sup> و با احتیاط زیادی «لیمن»<sup>۹</sup> از مطالعه در رابطه این خدایان با آنچه در جهان مادی نگاهبانی می‌کنند، بدین نتیجه رسیده‌اند که تعیین این وظیفه نگاهبانی از عناصر و موجودات مادی که آثاری از آن در گائاهها نیز مشهود است، بازمانده‌ی از جنبه ابتدایی الوهیت مادی آنانست. بر عکس بعضی دیگر جنبه معنوی این خدایان را

Urta Vahišta - ۲

Vohumanah - ۱

Xšaθra varya - ۴

Aša Vahišta - ۳

Spānta ārmaiti - ۶

Sponta Aramati - ۵

Amurtatât - ۸

Harvatât - ۷

L. H. Gray, Archiv für Religionswissenschaft, VII, p. 345 - ۹

sq. .

E. Lehmann, Zarathuštira, II, passim. - ۱۰

اولی و بدون سابقهٔ مادیت میدانند و ارتباط آنها را با عوالم مادی امری بسیار جدید دانسته و درین ارتباط آثار تازگی و حوادث را ملاحظه میکنند. «تیل»<sup>۱</sup> که ازین نظر ثانوی دفاع کرده، «اُورت و هیشْت» و «سپُنْت اَرَمَتی» را مستثنی شمرده است و همچنین اند گیگر<sup>۲</sup> و میر<sup>۳</sup> و گونترت<sup>۴</sup> و وزن دُنک<sup>۵</sup>.

ذکر اَمُورْت سپُنْتان در قسمتهای قدیم اوستای مؤخر از گائاهای برای نخستین مرتبه دیده میشود، و سپُنْت مَنیو یا خود مزدا با آنها تشکیل هفت امشاسپندر میدهند. آدی تی های ودا نیز چنانکه اطلاع داریم هفت تن بوده اند که عبارتند از: میشر<sup>۶</sup>، ورون<sup>۷</sup>، اری مَن<sup>۸</sup> (وجودی که در اوستای جدید هم اثر آن دیده میشود لیکن اندکی مبهم است)، چهار خدای دیگر که دارای مفاهیم مجرّدند لیکن با هیچیک از امورت سپنتان ایرانی شباهت ندارند، اگرچه منشاء وجودی آنها که خود مسبب ایجاد مفاهیم مجرّدهٔ امورت سپنتان شده است یکیست.<sup>۹</sup>

دار مستتر<sup>۱۰</sup> و الدنبرگ<sup>۱۱</sup> و تیل و دیگران نیز بوجود هفت خدا

۱- Gesch. d. Religion, II, p. 208 sqq.

۲- Die Aməša Spəntas, p. 128 sqq. et 164 sqq.

۳- Ursprung und Anfänge des christentums, II, p. 26, n. 2

۴- Der arische Weltkönig, p. 189 sqq.

۵- Urmensch und Seele, p. 30 et 78

۶- Aryaman

۷- مقایسه شود با : B. Geiger, Die Aməša Spəntas, p. 238 sqq

۸- Ormazd et Ahriman, p. 68 sqq.

۹- Die Religion, des Vedas, 2, p. 181 sqq.



در اصل هند و ایرانی معتقد بوده‌اند. <sup>۱</sup>الدنبرگت درین باب معتقد بوجود یکدسته خدایان کوکبی است که از بعض ملل که دارای تمدن بابلی بوده‌اند اخذ شد، بدین طریق: ماه (ورون)، خورشید (میترا) و پنج سیاره. این نظریه که تیل آنرا رد کرده بود بوسیله <sup>۲</sup>پتازونی<sup>۱</sup> تجدید شد و میر <sup>۲</sup>آنرا که مبتنی بر آیین بابلیان در توجه و اعتقاد بسیارات بود، رد کرد و گیگر با آنکه ازین «نظریه کوکبی»<sup>۳</sup> انتقاد کرده معهذا در داستان میثر ورون آثاری از نفوذ تمدن بابلی مشاهده نموده است.<sup>۴</sup> لیکن بنظر من چنین می‌آید که شباهت میان آدی‌تی‌ها و خدایان آشور و بابلی مانند شمس<sup>۵</sup> و سین<sup>۶</sup> که گیگر بدان معتقد است، بامختصر تحقیقی در افکار دینی و معنوی امری عادی بنظر آید، بدون آنکه حاجتی بقبول نظریه تقلید و استعاره افتد.<sup>۷</sup> اما استعمال عدد هفت که مبتنی بر تقسیم طبیعی ماه‌های قمری بچهار قسمت است<sup>۸</sup> منحصر مخصوص بابلیان نیست چه عدد هفت در دوره هند و ایرانی هم جنبه تقدس داشت و بهمین سبب ملاحظه می‌کنیم که پس از جدایی هندوان و ایرانیان از یکدیگر هریک ازین دو ملت مستقلاً<sup>۹</sup> یک دسته خدایان سبعة برای خود دارند.

۱- R. Pettazoni, Studi Italiani di Filologia Indo Iranica, VII, p. 3 sqq.

۲- Gesch. d. Altertums., 3, p. 581

۳- یعنی اعتقاد باصل پرستش ستارگان در تعیین هفت امشاسپند

۴- Die Amāša Spāntas, p. 129, sqq.

۶- Sin

۵- šamas

۷- رجوع شود به: p. 172, H. Güntert, Der arische Weltkönig

۸- W. Wundt, Elemente der Völkerpsychologie, 2, p. 303 sqq.

بدون تردید گیگر در بحث علمی خود<sup>۱</sup> راه صواب پیموده است. وی مخالف این عقیده<sup>۲</sup> متداول است که: تجرید مفاهیم معینه را باید از دوره‌های جدید دانست و نمیتواند متعلق بعهودی قدیم مانند دوره‌ی که ایرانیان در عهد زرتشت داشته‌اند، باشد. لاشک نظریه و تصور روحانیان روزگاران بعد عده‌ی ازخدایان مجرد را که بسیار دور از حقایق مشهوده‌اند، ایجاد کرده است. برای اثبات اینکه این مفاهیم مجرد<sup>۳</sup> مشخصه مانند قدرتهای خاص فردی و محقق در میان مردم شناخته شده باشند باید «میترا» را شاهد آورد که پرستش آن عام بوده است، و اگر توانسته‌اند بمظاهر قدیمه<sup>۴</sup> طبیعت جنبه<sup>۵</sup> تجریدی بخشند و آنها را بر تصورات جدیدی که در باب حقیقت خدایان داشته‌اند منطبق سازند، نباید امکان این امر و حالت را در باب برخی از خدایان گاثایی انکار کرد.

ظاهراً ایرانیان قدیم علاقه داشتند که حتی المقدور خدایان خود را بعنوانی بنامند که بتواند حقیقت وجودی آنها را بنحوی از انحاء معلوم دارد. گاهی اسم اصلی این خدایان فراموش شده ولی عنوان آنها باقی مانده است و از همین قبیل است نام خدایان سکایی که بوسیله<sup>۶</sup> هردوت بما رسیده است<sup>۲</sup> و نیز همچنین است نام وِروَن<sup>۷</sup> که نزد ایرانیان اهورا پرست فراموش شده و عنوان خردمند (مزداه) یا اهورای خردمند (مزداه اهورا)

۱- I. C., p. 200 و همچنین: Güntert, I. C., p. 190

۲- تاریخ هردوت کتاب ۵؛ بند ۵؛ ورجوع شود بملاحظاتى که مارکوارت در باب بعضی ازین نام‌ها دارد:

Untersuchungen zur Geschichte von Iran, II, p. 90

یا اهورا از آن باقی مانده است.<sup>۱</sup> *سپُنْت مَنیَو* یعنی روان مقدس نیز ظاهراً نامی دیگر ازین خدای بزرگست زیرا «*سپُنْت مَنیَو*» یا «*سپُنیشْت مَنیَو*»<sup>۲</sup> یعنی مقدس‌ترین روان، یا «*وَهیشْت مَنیَو*»<sup>۳</sup> یعنی بهترین روان، یا بطور اختصار «*مَنیَو*»، در نهایت ابدیت و سرمدیت بعین مانند «روان شریر» یعنی خالق شر، موجود است<sup>۴</sup> و از اینجا چنین نتیجه میشود که او یا خود همان مزداه است و یا خدایی قدیمتر که پیش از مزداه وجود داشت. در این حالت اخیر مزداه حتی در معنی مجازی هم بعنوان موجد خیر شمرده نشده است.<sup>۵</sup> اگر بالعکس *سپُنْت مَنیَو* را نام خاصی از مزداه بدانیم که بوسیله آن در هیأت مخاصم روح شریر ظهور کرده باشد<sup>۶</sup>، آن وقت لفظ *سپُنْت مَنیَو* بنابر استعمال زبان گاتایی برای نشان دادن صفت مشخصی از حقیقت مزداه بکار برده شده است<sup>۷</sup> و مزداه از باب داشتن این خاصیت شاید در معنی مجازی موجد خیر بکار رفته باشد.

۱ - شباهت «*وَرَوَن*» و «*مزداه*» را عموماً پذیرفته‌اند. تنها «*هیلبراند*» (Hillebrandt) در [Vedische Mythologie, III, p. 70] و با اندکی تردید ویکتور هانری Victor Henry در [Le Parsisme, p. 10] مزداه را همان *اَسور* میدانند که گاه در ودا بدان باز میخوریم منتهی بنحو بسیار مبهم و تاریک، و روشن‌ترین وصفی ازو همانست که در ترکیب «*اَسوری آسمان بزرگ*» می‌بینیم. راجع بعقیده مخالف این نظریه رجوع شود به:

Güntert, I. C., p. 207

۳ - *Sponišta Manyu*

۲ - *Sponta Manyu*

۵ - یسنا ۳۰

۴ - *Vahišta Manyu*

۷ - یسنا ۳۰ و ۴۵ بند ۲ و ۴۷ بند ۴

۶ - یسنا ۴۷ بند ۳

۸ - یسنا ۳۱ بند ۳، ۷، ۹، ۳۳ بند ۹، ۱۲، ۴۴ بند ۷، و ۴۵ بند ۶، ۷ و ۴۷ بند ۶، ۷؛

و ۵۱ بند ۷



بعضی از قسمتهای گائاهها ما را باین تصور وامیدارد که رابطه<sup>۴</sup> بین «اَمُورَتَ سَپُنْتَ»<sup>۱</sup> و عوامل طبیعت از عهد بسیار کهنی وجود داشته است. در بند سوم از یسنای ۴۷ آمده است که مزداه نخست گاورا آفرید و آنگاه اَرَمَتی<sup>۲</sup> را خلق کرد تا برای چرا خوار او بکار آید. اَرَمَتی در اینجا زمین است. آتش قدرت خود را از اُورَت<sup>۳</sup> دارد<sup>۴</sup>: «بمدد آتش تست که من بستایش اُورَتَ توفیق یافته ام»<sup>۵</sup>.

اسامی هَرَوَتات<sup>۶</sup> و اَمُورَتَتات<sup>۷</sup> برای نشان دادن آشامیدنی سالم و غذایی استعمال شده است که باعث فنا ناپذیری باشد و برای سعادت‌مندان نگاهداری شود<sup>۸</sup> و این امر مدلل میدارد که هَرَوَتات و اَمُورَتَتات بآب و گیاهان بستگی داشته‌اند.

آندرِ آس متوجه این نکته شده است که پنج عنصری که بنابر عقیده<sup>۹</sup> پارسیان بنام «اُورَت»، «هَرَوَتات»، «اَرَمَتی»، «خَشَشَر»<sup>۹</sup> «اَمُورَتَتات» خوانده شده‌اند، نزد چینیان نیز یافته میشوند که عبارتند از: آتش، آب، زمین، طلا، چوب. روابط مدنی بین ایرانیان و چینیان از ازمه<sup>۱۰</sup> بسیار قدیم آغاز شده است و در عهد کهن جریاناتی از افکار ایرانیان بچینیان رسیده است در صورتیکه بعدها یعنی در قرون وسطی ایرانیان بنوبه<sup>۱۱</sup> خود نفوذ تمدن چینی را خصوصاً در صنایع ظریفه پذیرفته‌اند. فکر پنج عنصر را

۱- قرائت سنتی اَمَشَ سَپُنْتَ Amesa - Spenta

۲- Urta

۲- Aramati

۵- یسنا ۴۳ بند ۹

۴- یسنا ۳۴ بند ۴ و ۴۳ بند ۴

۷- Amurtatât

۶- Harvatât

۹- Xšaθra

۸- یسنا ۳۱ بند ۱۱

چینیان از ایرانیان گرفته‌اند. در نزد مانویان نیز که بسیاری از معتقدات ایرانیان قدیم را حفظ کرده بودند، پنج عنصر وجود داشت. بنابر نظریه<sup>۱</sup> «آندراس» که «رایت زن اشتاین»<sup>۲</sup> هم آنرا پذیرفته است<sup>۳</sup>، خدای خالق در آغاز امر محیط از پنج رب النوع عناصر بوده و بعدها باین پنج رب النوع عناصر نیز جنبه<sup>۴</sup> معنوی جدیدی بخشیده شد و با مزدا یا سپنت مینو نگاهبان آدمیان، و وهورمنه نگاهبان چهارپایان، عدد مقدس هفت کامل گردید.

اگر این نظریه را که با وجود تردیدهای گونترت<sup>۵</sup> و وزندونک<sup>۶</sup> بنظر ماقابل قبول می‌آید، بپذیریم باین نتیجه میرسیم که زرتشت ارباب انواع قدیم را که مظاهر عالم مادی بوده‌اند بمفاهیم شرّ مبدل ننمود و یا بکلی متروک نساخت بلکه تنهادیوان را که نمایندگان اولی آنان «ایندرا» و «نُهتئی» و «سَرَو» بوده‌اند بخدایان شرّ تبدیل کرد؛ اما رب النوعهای طبیعت را که از طبقه<sup>۷</sup> اهورها بوده‌اند نگاه داشت.

موضوع بسیار تعجب‌آور اینست که «میشَر» در میان ایزدان گاثائی وجود ندارد لیکن جفت «میشَر» و «وَرُون» که در رأس آدی‌تئی‌های آسورائی قرار داشته‌اند، بنابر آنچه از اسناد بغاز کیوئی برمی‌آید، مورد

۱- Reitzenstein

۲- Die hellenistischen Mysterienreligionen, 2, p. 91; Hist. Zeitschrift,

1922, p. 11

۳- Güntert, Der arische Weltkönig, p. 187 sqq.

۴- Wesendonk, Urmensch und Seele in der iranischen überlieferung,

p. 89

ستایش اجداد ایرانیان بوده‌اند و اوستای جدید نیز این حقیقت را تأیید مینماید. گِیگر که در این باب بدقت مطالعه کرده است<sup>۱</sup> بدین نتیجه میرسد<sup>۲</sup> که میثر<sup>۳</sup> اصلاً متعلق بدسته<sup>۴</sup> آه‌ورهای بود که مزداه در رأس آنها قرار داشت ولی بر اثر توصیفات زرتشت از میان آنان خارج شد زیرا زرتشت میخواست آیین قدیم ایرانی را بتوحید نزدیک کند. اما معلوم نیست این علاقه و توجه بتوحید باعث شده باشد تامیثر<sup>۵</sup>، که در نزد ایرانیان از شهرت عمومی نیفتاده بود، از صف اصلی خود خارج گردد<sup>۶</sup>. آیا ممکن نبود که وی را در دومین صف خدایانی که برگرد مزداه قرار دارند، جای داد؟ اگر عقیده<sup>۷</sup> آندر آس را بپذیریم هفت امشا سپندی که مجموعه<sup>۸</sup> خدایان زرتشتی را پدید می‌آورند<sup>۹</sup> عبارتند از: «مزداه» خدای خالق + پنج خدای عناصر + و هومنه. در گاتاها «و هومنه» بعد از «مزداه» در اولین مرتبه قرار دارد و آنجا که هفت امشا سپند نام برده میشوند نام او عادة<sup>۱۰</sup> پس از نام مزداه می‌آید. مقام او چندان بلند است که نخستین مخلوق مزداه شمرده میشود و چون مشاوره بر جانب راست او

۱- Die Aməša Spəntas, p. 181 sqq

۲- I. C., p. 224

۳- گونترت عقیده دیگری در این باره دارد.

۴- ظاهراً هفت خدا که بعدها اسورت نامیده شدند بنابر آنچه از گاتاها برمی‌آید

تشکیل دسته معینی را میدهند. سن با گِیگر در تصور اینکه سَراوش Sraoša

[قرائت سنتی Sraoša] و اورتی Urti (آشی Aši) و غیره. بزه یک طبقه اولی

از ۹ خدا بوده‌اند، همداستان نیستم (رجوع شود به کتاب امشاسپندان

ص ۸۷ بعد).



نشسته و عامل اساسی پادشاهی اوست<sup>۱</sup>. اگرچه وجود وُهومَنَه در گائاهها کاملاً مشخص نیست با اینحال برخی از صفات اومعین است<sup>۲</sup>. نخستین صفت او رابطه با چهارپایان است. در بند نخست از یسنای بیست و هشتم زرتشت میخواند وُهومَنَه و روان گاو را خرسند کند، روان گاو در بند هفتم از یسنای ۲۹ اینگونه بمزداه خطاب میکند: «که را داری که ما دو (یعنی: گاونر و گاو ماده) را بوساطت وُهومَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» در آثار جدید پارسیان وُهومَنَه دستیارانی دارد که عبارتند از: ماه، گُشُورُون<sup>۳</sup> (روان گاو)، رامَن<sup>۴</sup>. «رامَن» آنست که چراگاههای نیک ایجاد میکند<sup>۵</sup>. گذشته از آن «وُهومَنَه» در روز شمار نقش مؤثری دارد زیرا هنگامی که کیفر دادن بگناهان آغاز میشود فرمانروایی مزداه بوسیله<sup>۶</sup> «وُهومَنَه» برقرار خواهد شد (یسنای ۳۰ بند ۸). بنابر مدلول بند ۱۶ از یسنای چهل و سوم اَرَمَتی با وُهومَنَه در پاداش دادن مردم از روی اعمال آنان همکاری نزدیک میکند و بنابر کتاب پهلوی داتستان دینیگ<sup>۷</sup> (فصل ۱۴ بندهای ۲-۳) وُهومَنَه و میثَر هر دو مأمور رسیدگی باعمال و حساب آدمیان در روز شمارند.

۱- Jackson dans le Grundriss der Iran. Philol., II, 737

۲- A. J. Carnoy, The Character of Vohu Manah, dans A Volum of Oriental Studies presented to Edw. G. Browne, Cambridge, 1922, p. 94 sqq.

۴- Râman

۳- Gôšurvan

۵- بند هشتن بزرگ. رجوع شود به: Jackson در تاریخ فقه اللغة ایرانی ج ۲

۶- Dâdastân-i-dênî

ص ۶۳۷

اما راجع به «میشَر» در اوستای متداول بسیار سخن رفته است. لقب او «وُورُوگَک وِیوُتی»<sup>۱</sup> (قرائت معمول این کلمه «وُورُوگَک اِی اُیتی»<sup>۲</sup> است) یعنی «دارنده چراگاههای وسیع» و این عنوان خود دلیلی است بر ارتباط و علاقه آن ایزد با چهارپایان. تقریباً هر جا که نام رامن، کسی که چراگاههای نیک ایجاد میکند، در اوستا آمده درست بعنوان معاضد و همکار میثر یاد شده است. گاوی که بدست دزدان افتاده و از گله خود جدا مانده است از میثر یاوری میجوید (یشت دهم بند هشتاد و ششم). در گاتاها از فردی اساطیری یاد شده است بعنوان «خالق گاونر». در یسنای بیست و نهم که متضمن اشاراتی درباره نخستین گاو است، روان آن حیوان که از آزار دیوان آزرده شده بود، ازخدایان داوری خواست. «اُورَت» خالق گاو و «مَز داه» دیری بایکدیگر در بحث بودند بی آنکه نتیجه برسند. آخر الامر روان گاو بمز داه چنین خطاب کرد: «که را داری تاما دوتن را بوساطت و هومَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» بعد از آن و هومَنَه بسخن آمد و گفت این کار بر دست زرتشت انجام خواهد شد. «تیل» با استفاده از این قرائن چنین نتیجه میگیرد<sup>۳</sup> که داستان قتل نخستین گاو با «خالق گاو» رابطه‌ی دارد، و میگوید ایزدی که گاو را پدید آورد و آنکه او را کشت یکی است و این بنا بر آثار مهرپرستان «میشَر» است. یکی از کارهای اساسی میثر داوری روانهاست بعد از مرگ و این کار بدستکاری سَر اُوشَن<sup>۴</sup> و رَشَنُو ایزد عدل صورت میگیرد.

۱ - Vurugavyuti

۲ - Vurugaoyaoiti

۳ - Gesch. d. Religion, II, p. ۱۳۳ sqq.

۵ - Rašnu

۴ - Srauša

بنابر این مقدمات میتوان پرسید که : آیا و هومنه در گائاهها نام جدیدی نیست که بدل از میثر خدای همگان و کهن باشد و همین « و هومنه » نیست که بعدها در اوستای جدید با نام واقعی خود یعنی میثر ظهور کرده و دوشادوش سَمی و توأم خویش بوجود خود ادامه داده است ؟ اما دیگر خداوندان گائاهی که مربوط بطبقه آمورت سپنت نیستند یعنی « سَراوش » ایزد فرمانبرداری<sup>۱</sup> و « اورتی » الهه سعادت و جز آنها معلوم نیست که از مبدعات جدیدند یا در زمره خدایان کهن که در شمار مفاهیم مجرده درآمده اند ؟ گیگر<sup>۲</sup> میان « اورتی » چنانکه در اوستای متداول دیده میشود ، و « اوردویسورا اناهیتا »<sup>۳</sup> ( قراءت سنتی آن « اَرَدویسور اناهیتا » ست ) بعضی وجوه شباهت یافته است و این علائم و نشانها میتواند دلیل روابطی قدیم میان آن دو باشد.

عناصر اصلی دینی که در گائاهها دیده میشود ظاهراً پیش از آنکه زرتشت بایجاد آیین کاملاً مشخصی اقدام کند ، وجود و تکامل یافته بود و ما نمیتوانیم بتفصیل و تصریح عناصر تازه‌ی را که او بر آیین اهورایی افزوده است ، معلوم داریم ولی این نکته را میتوان باور داشت که او با اندیشه فلسفی خود طبقه‌ی جدید از خدایان مجرد ایجاد نکرده است. علاوه بر این اگرچه در ارباب انواع گائاهی جنبه معنوی ملاحظه میکنیم

۱ - بعقیده گونترت ( تاریخ ادیان ج ۲ ص ۶۲ ) سراوش همان میثر است که بنام دیگری خوانده شد.

۲ - Urdvi - sîrâ - Anâhitâ

I, C. , p. III - ۲

Aredwi - sura - Anâhitâ - ۴



و آنها را چون اشباحی دور از جسمیت می‌یابیم، لیکن باید بدانیم که زرتشت آنها را بدین صورت درنیاورده است بلکه این کیفیت معلول افکار و اندیشه‌های کهنی است که ما از آنها اطلاع نداریم، و همین افکار و اندیشه‌های کهن است که آن خدایان مجرد را در نظر گروندگان زرتشت قابل قبول ساخت. علاوه براین در سبک گاتاها خاصیتی وجود دارد که بخدایان معبود زرتشت در نظر ما نوعی از جسمیت می‌بخشد بدین معنی که همان اسامی مجرد که برای تعیین خدایان بکار می‌رود غالباً برای مفاهیم ذهنیه خاص نیز استعمال شده است. در بند شانزدهم از یسنای چهل و سوم زرتشت می‌گوید که برای خود روانی را که از همه پاکتر است (یعنی سَپُنْت مَنیَو) برمی‌گزیند، و نیز می‌گوید که اَرَمَتی در کشوری حکومت خواهد کرد که بیاری راستی (اُورَت) چون خورشید خواهد درخشید و او درین فرمانروایی با منش نیک (وَهُومَنَه) همکاری خواهد کرد.

بسختی میتوان معلوم کرد که آیا اشارات مبهمی که دراین عبارت وجود دارد نتیجه عدم تکامل فکریست که هنوز در مرحله ولادت سیر میکرد و نمیتوانست بین یک مفهوم مجرد و صورت مادی تفاوتی قائل شود، و یا آنکه درین عبارت لطایف بلاغی بکار رفته است. در دوره اسلامی میان صوفیان استفاده دو معنی از یک کلمه بشدت رواج دارد مثلاً صوفیه حق را هم بمعنی عدل و حقیقت استعمال میکنند و هم در معنی خدا بکار می‌برند و این روش درست ما را بیاد سبک گاتاها می‌افکند.

### ۳ - مزدیسناي مشرق و مزدیسناي مغرب

میان اوستای قدیم و اوستای جدید خلایق در روایت تاریخی و ادبی موجود است. در اوستای جدید ملت ایران بهیأت مدنی نوی نموده میشود و خدایان آن فزونی یافته و دارای افکار دینی خاصی است که از چند جهت از گائاهها دور میشود، اگرچه وجهه کلتی و عمومی آن تفاوتی نکرده است. بنابراین باید میان پایان دوره گائایی و آغاز عهد یشتها بخلاء و حفره‌بی که نتیجه چند قرن فاصله است قائل شویم.

بعقیده من در میان این دو دوره است که قبایل ایرانی که آیین زرتشت را پذیرفته بودند، در اراضی ایران پراکنده شده و آنها را فرو گرفته‌اند و چون مشرق و مغرب این کشور را صحاری مرکزی آن از یکدیگر جدا میسازد، قبایل ماد و پارس که بجانب مغرب پیش آمده بودند تقریباً از نظر همکیشان خود، که در مشرق باقی مانده بودند، محو شدند. اما تکلم بزبانی که تقریباً نزدیک بزبان زرتشت باشد، خاص مردم مشرق بود و در همین قسمت است که قدرت انقلابی دین زرتشت بیشتر زنده باقی مانده بود. ادبیات یشتها هم در همین قسمت پدید آمده است.

میان یشتها، یشت دهم (مهر یشت)، بدون شک یکی از قدیمترین و شاید قدیمترین یشتهاست. در بندهای ۱۳ - ۱۴ ازین یشت منظوم،

شاعر توصیف میکند که چگونه می‌شُر از قلهٔ کوه «هَرا»<sup>۲</sup> بر سر اسر مسکن آریایی می‌نگرد که در آن رودهای عظیم بجانب «ایشِکَت»<sup>۳</sup> و «پُوروت»<sup>۴</sup> و بجانب «مرغیان»<sup>۵</sup> و «آریا»<sup>۶</sup> و «گَو»<sup>۷</sup> و «خُرَسَمی»<sup>۸</sup> جاریند. نمیدانیم ایشِکَت و پوروت چیست. بارتولومه معتقد است که این دو نام اسم جنس برای صخره و کوه است و مراد از «گَو» همان سغدیان و مقصود از «هَرا» سلسلهٔ پرپامیزس است و بنابراین رودهای بزرگ مذکور را باید رودخانه‌های آمودریا و مرغاب و زرفشان و هریرود و جز آنها دانست.<sup>۹</sup>

۱- علت قید «شاعر» در اینجا آنست که مهریشت، از قدیم‌ترین قطعات حماسی ایرانی، در اصل مانند قسمت‌های دیگر یشتها منظوم بوده و بتدریج بر اثر تصرفاتی که در آنها شده و نیز بر اثر افزایش کلماتی برای تفسیر واژه‌ها و جمله‌های دشوار قسمت بزرگ آن از صورت شعری بیرون آمده است.

۲- Harâ نام کوه مقدسی که بحدس قریب بیقین باید رشتهٔ جبال البرز باشد. این کوه غالباً بصفت berezaiti یعنی تنومند توصوفست. هرا برزایتی در ستون پهلوی به هربورز Harburz تبدیل شده و از آن در فارسی «البرز» داریم. اما در این مورد هرا با کوه‌های دیگری تطبیق شده و شاید علت غلط خواندن کلمه باشد یعنی خواند هرا بجای Haraêva (= Haraiva در پارسی باستان یعنی هرات). مترجم.

۳- Iškata ۴- Puruta

۵- Margiane در اوستا Mōūrū یعنی مرو.

۶- Areia ۷- Gava

۸- Chorasmie در اوستا Xvairisam یعنی خوارزم.

۹- نخستین فرکرد وندیداد که در آن اساسی سرزمینهای ایران شرقی آمده،

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد



در بند ۱۰۴ از همین یشت چنین آمده است که بازوان دراز می‌شیر  
در حالیکه خود در هند شرقی یا غربی است، گناهکاران را بچنگ می‌آورد  
و بکیفر کردار خود میرساند؛ و این نشان می‌دهد که در یشت مذکور محققاً  
ممالک دره سند خارج از منطقه نفوذ مزدیسناست.

از یشت ۱۹ (زامیاد یشت) آشنایی نزدیکی با سیستان مشهود است.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

چنانکه «آندراس» گفته است و قبلاً دیده‌ایم، در عهد مهرداد اول پادشاه  
اشکانی نوشته شد. بنابراین میتوان پرسید که آیا قسمت مذکور از یشت دهم  
متعلق به همین دوره نیست؟ در پاسخ می‌گوییم اولاً دلیلی بر الحاقی بودن  
بندهای ۱۳-۱۴ در دست نیست و ثانیاً نمیتوان تصور کرد که یشت دهم  
کاملاً متعلق بدوره اشکانی باشد زیرا مدتها پیش ازین دوره زبان اوستایی  
از عمومیت افتاده بود و علاوه برین کیفیت ابتکاری و دلپذیری سبک شاعرانه  
و تازگی آن، این یشت را در شمار قدیمترین قسمتهای اوستای جدید  
در می‌آورد. اضافه بر قرائن مذکور قرینه دیگری نیز در دست است و آن  
چنین است: بلخ، با آنکه در روایت فرکرد اول از وندیداد چهارمین کشور  
از بهترین کشورهایست که اهورسزدا خلق کرده است، در مهر یشت  
( بندهای ۱۳-۱۴ ) در شمار کشورهایی که بنام مسکن قوم آریایی آمده،  
وجود ندارد مگر آنکه مثلاً آنرا در ذیل نامهای نامعلوم ایشکک و پوروت  
مکتوم بدانیم. بنابراینچه از شرح قیام «فراد» در مرو (Margiane) که  
در کتیبه بیستون ذکر شده، و هنوز در دوره نگارش کتیبه بیستون برای  
استقرار نفوذ خود سرگرم مبارزه بوده، برمیآید، بلخ قسمتی از مرو بود.  
ولی داریوش بلخ را بیک ساتراپ نشین مبدل کرد که مرو تابع آن  
بوده است.

درین یشت (بند‌های ۶۶ - ۶۸) از دریاچهٔ هامون (کُٹ سَ وی)<sup>۱</sup> و رود هلمند (هَ اِ تومَنت<sup>۲</sup> = اتوماندر<sup>۳</sup>) و چند رودخانهٔ دیگر مانند فَرَدَثَا<sup>۴</sup> (فَرادُس)<sup>۵</sup> یعنی فراه رود، و خَوَرَنَه وَتِی<sup>۶</sup> (فارنو کاتیس<sup>۷</sup>) یعنی هریرود، و خَواسْتَرَا<sup>۸</sup> یعنی خاش رود، یاد شده است.

یشت پنجم (آبان یشت) نه تنها حاوی اطلاعاتی راجع بمشرق ایرانست [مانند دریاچهٔ فَرَزْدَنُو<sup>۹</sup> (بند ۱۰۸)]، که ظاهراً نام دیگری از هامون است]، بلکه اطلاعاتی دربارهٔ مغرب ایران نیز از آن مستفاد می‌گردد، مانند چَئِچَسْت<sup>۱۰</sup> (بند ۴۹) که همان اُورمیه است و «وَرَن»<sup>۱۱</sup>. کوه «هَرا» درین یشت (بند‌های ۲۱-۲۲) چنانکه در یشت دهم (بند‌های

Haitumant - ۲

Kôsavya - ۱

Etymander - ۳

Fradaθâ - ۴ معنی این کلمه افزایش و نمو است.

Phrados - ۵

Xvarnahvati - ۶ و بقرائت دیگر خورنگهئیتی Xvarenanghaiti (مترجم).

Xvâstrâ - ۸

Pharnocatis - ۷

۹ - Frazdanu. ضبط سنتی این کلمه Frazdānava است (مترجم). در بند هشتن (فصل ۲۲ بند ۵) محل این دریاچه در سیستان تعیین شده و از جملهٔ دریا‌های مقدس معرفی گردیده است. یوستی آنرا دریاچهٔ هامون نمی‌داند بلکه با دریاچهٔ دیگری واقع در جنوب غزنین که باب ایستاده معروفست تطبیق سینماید. یشتها، آقای پور داود، ج ۱ ص ۲۸۵.

۱۰ - čaičasta این اسم در پهلوی و فارسی به «چیچست» تبدیل شده (مترجم).

۱۱ - وَرَن (Varna) گیلان است (آندرآس)؛ و از دروگونت (Drugvant) اهل

ورن در یشت دهم (بند ۹۷) سخن رفته است.

۱۳-۱۴)، سلسله‌یی از کوههای شرقی نیست بلکه رشته‌یست که مازندران و گیلان را از نجاهای ایران مرکزی جدا میکند و قسمتی از آن نیز، یعنی البرز، هنوز بنام «هَرا» خوانده میشود (= هَرا بُورُزَتی)؛ و باز بنابر همین یشت پنجم اثری دَهاک قربانی خود را در بابل فدیہ میکند (بند ۲۹). بنابراین میتوان به حدس گفت که یشت پنجم در سرزمین ماد تنظیم شده یعنی متعلق بزمانی است که وحدت مشرق و مغرب ایران برقرار شده بود. داستان موجود شگفت انگیز و زیان آوری که دشمن جهان اهورایی بود (یعنی ضحاک) خاطره‌یست از جنگهای ایرانیان با دولتهای قوی سامی که هنوز در فکر ایرانیان غربی باقی بود. آیین زرتشتی ماد با جریان مذهبی جدیدی که از مشرق میآمد در آمیخت و این جریان جدید از همین اوان در نواحی غربی نفوذ نمود.

یشت پنجم بلهجهٔ مادی سروده نشده است بلکه بهمان لهجهٔ شرقی است که یشتهای بسیار قدیم را بدان ساخته‌اند. سرایندگان این یشت یا دارای زبان مادری اوستایی بودند و یا بدین زبان مانند لهجهٔ اصلی خود آشنایی داشتند، و چون زبان اوستایی زبان مقدس شمرده میشد آنان منظومهٔ دینی خود را بدان زبان ساختند.

یشتهای قدیم یادآور محیطی دور از زندگانی آرام دهاقین دورهٔ گاثنایی، و بعبارت دیگر نمایندهٔ زندگانی جنگجویانه‌یی است که در دورهٔ پیروزی و جنگاوری وجود داشت و اثر آن در اشعار دینی یشتهای مذکور دیده میشود.



درین دوره آیین زرتشتی از حالت دفاع بمرحلهٔ تعرض درآمد و هدف جهانگشایی با تعصب دینی در آمیخت و میان مردم داستانها و روایات پهلوانی رواج یافت. در همین اوان بود که زرتشت بصورت فردی داستانی درآمد و در دنیای خدایان نیز تغییراتی حاصل شد و مثلاً امُورت سپنتان (امشاسپندان)<sup>۱</sup> در اهمیت بلافاصله بعد از اهورمزداه قرار گرفتند منتهی چون راهبر فتوحات و جنگاوریها نبودند شخصیتی چنانکه بایست حاصل نکردند و ازینروی محروم از ارج و مقدار بنظر میآیند. در سروش یشت (یشت ۵۷ بند ۲۴) که ذکر هر هفت امشاسپند در آن آمده است، ملاحظه میکنیم که حتی یزرتانی از قبیل «میثر» و «اُوردوی سورا اناهیتا»<sup>۲</sup> و «وَرثَر غَن»<sup>۳</sup> (ایزد جنگ) و «خَوَرَنَه»<sup>۴</sup> (فر) و جز آنان که با روحیهٔ این زمان سازگارترند بر آنها ترجیح دارند. شاید بعضی ازین یزرتان معادلی در گائاهها داشته‌اند و ممکن بل محتمل است که بعضی دیگر را نیز زرتشت در ردیف خدایان درجهٔ دوم یا سوم میشناخته است،

۱ - Amesāspenta یعنی جاویدان مقدس. این کلمه مرکب است از «ا» حرف نفی، و meša مشتق از ریشهٔ mar (سردن) یعنی سردنی و نابودشدنی؛ و از جزء «سپنت» یعنی مقدس. فارسی این کلمه امشاسپند است و امشاسپندان شش فرشتهٔ مقربند بنام اردیبهشت، خرداد، اسرداد، شهریور، بهمن، اسفند. (مترجم).

۲ - Urdvi - sūrā - Anāhitā (= Aredwi - sura - Anāhitā)

۳ - Vurθraγna

۴ - Xvarnah همانست که در فارسی به صورت «خره» و «فره» و «فر» آمده است.

اگرچه اثری از آنها در گائاه‌ها نیست. هوم<sup>۱</sup> با افکاری که زرتشت نسبت بآن داشت، در ادبیات یشته‌ها با قوت بسیار ظهور کرده است. علت این امر آنست که چون زرتشت در تحریم هوم<sup>۲</sup> ی مست کننده و استعمال آن در تشریفات دینی دیویسنایان<sup>۳</sup>، این مشروب را بنام<sup>۴</sup> یاد نکرده است، بهمین سبب احکام او را نفهمیده و هوم<sup>۵</sup> را بمثابه<sup>۶</sup> شرابی مقدس خلاف همه<sup>۷</sup> مشروبات مست کننده شمرده و یاد کرده‌اند<sup>۸</sup>.

باین خدایان بسیاری از داستانهای دوره<sup>۹</sup> هند و ایرانی نسبت داده شده است که شاید بعضی از آنها اصلاً مربوط به دیوان بود. علاوه برین داستانهای تازه‌ی نیز بدانان نسبت یافته است.

میشتر<sup>۱۰</sup> در همان حال که نگاهبان آیین بهی است، بهیأت جنگجویان درآمد و اسلحه<sup>۱۱</sup> رزم‌آوران یافته است. با این حال خاصیتی روحانی و معنوی نیز دارد که «ایندرا» خدای فاتحان و جنگجویان هندی فاقد آنست.

حتی سرآوش<sup>۱۲</sup> ایزد صلح دوست گائاه‌ها نیز بتبع<sup>۱۳</sup> میشتر صفت جنگ جویی یافت، و «فرورتنی» (فروشی) ها یعنی ارواح حامیه که در گائاه‌ها از آنان نامی نیامده تشکیل سپاهی بزرگ میدهند و مزدایرستان را در تهاجم و دفاع حفظ میکنند.

۱- یا Haoma که نام ایزدی است و همچنین نام گیاهی مقدس و عصاره آن که در تشریفات دینی بکار میرفته است. مترجم.

۲- یسنای ۳۲ بند ۱۴ و یسنای ۴۸ بند ۱۰

۳- Srausha - ۴

۴- یسنا ۱۰ بند ۸

در همان حال که قبایل پدید آورنده ادبیات یشتها در اراضی شرقی ایران منتشر میشدند عده‌ی دیگر از قبایل ایرانی که طرفدار آیین زرتشتی بودند، و مسکن آنان در جانب غربی زمینهای قرار داشت که آریائی‌ان از ایام قدیم تصاحب کرده بودند، در جهت مغرب به اراضی واقع در میان دریای خزر و صحرای مرکزی روی می‌آوردند، و همان راه را می‌پیمودند که قبایل جنگجوی آریایی سابقاً از آن راه با آسیای علیا نفوذ کرده بودند. در سال ۸۳۶ ق. م. «شَلَمَ نَسَر» با این گروه در حالی که در سرزمین ماد و اراضی مجاور آن سکونت اختیار کرده بودند مصادف شد. اگر تصور کنیم که مهاجرت این قبایل از مشرق یا جنوب شرقی دریای خزر از حدود سال ۹۰۰ ق. م. شروع شده باشد، آنها میتوانند پیش از مهاجرت در نخستین قدم‌های ایجاد و تکامل آراء دینی و اجتماعی، که در قرون بعد در یشت‌های قدیم ظهور کرده است، شرکت کرده باشند. بعد از مهاجرت، صحرای وسیع مرکزی دو دسته قبایل ایرانی را از یکدیگر جدا ساخت و لهجات ایران غربی بتدریج از لهجه ایرانیان شرقی دورگشت و از حیث دینی هم، اگرچه ایرانیان غربی آیین زرتشت را حفظ کرده باشند، ناچار میبایست تبعاعدی میان این دو دسته پدید آید.

محققاً گائاه‌ها پیش ازین مهاجرت بکتابت در نیامده بود و احتمال ضعیفی میرود که بوسیله روایت شفاهی ممکن بوده باشد در مدت یک مهاجرت طولانی باراضی دوردست و برخورد با تمدن مغایر ر تازه‌ی، گائاه‌ها در میان ایرانیان غربی حفظ شود، و همچنین یاد و خاطره زرتشت هم نمیتوانست در میان ایرانیان غربی بنحوی که در مشرق میسر بود، محفوظ



مانده باشد چه در میان ایرانیان شرقی ادبیات دینی باقی مانده و امتداد یافته بود اما در ایران غربی عکس این حال جریان داشت.

در کتیبه‌های داریوش و خشایارشا، اهورمزده تنها خدایست که بنام ذکر شده است. وی خدایی بزرگ و بزرگتر از همه خدایانست، او زمین و آسمان و آدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده و خشایارشا را شاهی داده است، و باوست که داریوش پیش از رفتن بجننگ «گگ اومت» یعنی «سمردیس» دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یآوری خود برخوردار ساخت. هر بار که داریوش بفتحی در برابر طاغیان نائل شد، آن فتح را از آن اهورمزده دانست.

نام امورت سپینت (= امیش سپینت) در کتیبه‌های هخامنشی بنظر نمیرسد و مفهوم وجود خدا نیز در اینجا با کلمه اوستایی «یزت» نموده نمیشود بلکه با کلمه «بغ» که بندرت در اوستا می‌بینیم، یاد می‌گردد. داریوش میگوید (کتیبه بیستون ستون ۴ بند ۱۲): «اهورمزده و دیگر خدایان مرا یآوری کردند.» در این که «خدایان دیگر» که بوده‌اند از کتیبه‌ها اطلاعی بر نمی‌آید. اهورمزده سه بار با خدایان دیگر نام برده شده است (داریوش، پرسه پولیس ۱۴، ۲۲ و ۲۴). وجود اسامی خاصی در لهجات مادی و پارسی که با نامهای خدایان ترکیب شده‌اند باعث اطلاع ما از خدایان دیگری میان این دو قوم میشوند مانند «میترا»<sup>۱</sup> در لهجه مادی

یا «میث»<sup>۱</sup> در لهجه پارسی<sup>۲</sup> - «آث»<sup>۳</sup> در لهجه فارسی و «آتر»<sup>۴</sup> یا «آثر»<sup>۵</sup> در لهجه اوستایی، یعنی آتش<sup>۶</sup> - «فرنه»<sup>۷</sup> در لهجه پارسی و خورنه<sup>۸</sup> در اوستایی<sup>۹</sup> - آرت در لهجه پارسی و اورت در لهجه اوستایی<sup>۱۰</sup>.  
بنابر نقل «هسوخیوس»<sup>۱۱</sup> قضات را در پارس آرت یونی<sup>۱۲</sup> یعنی

۱ - Miça

۲ - چنین بنظر میآید که در لهجه مادی دسته ti حفظ شده بود چنانکه در میتروباتس Mitrobates و میتراداتس Mitradates و میترافرنس Mitrafernes. بعدها تحت تأثیر لهجه مقدس اوستایی در اساسی خاصی که با نام های خدایان ترکیب شده است با استعمال صورت اوستایی میسر<sup>۱۳</sup> باز میخوریم. در وهومیث [Vohumisa] با وجود اسلاء خلاف قاعده باید هیأت پارسی نام Miça را در نظر داشت.

۴ - âtar

۳ - âç

۶ - آثیادی Âçiyâdiya نام یکی از ماهها

۵ - âçr

۸ - Xvarnah

۷ - Farnah

۹ - مانند: Vindafarnah [Intafernes] و Mitrafernes

۱۰ - مانند: آرت خشت Artaxšaça [Artaxerxes] و Artavardiya

۱۱ - Hesychios de Milet مورخ ونجوی مشهور سلقب به شهیر (l' Illustre).

وی در قرن ششم می زیسته و معاصر با آناستاز (Anastase) و ژوستن (Justin) و ژوستینی (Justinien) امپراتوران روم بوده است. هسوخیوس کتابی بنام تاریخ عمومی عالم Chronique Universelle نوشته بود که حاوی وقایع میان جنگ تروآ (Troie) تا مرگ آناستاز در سال ۱۸۵ میلادی بوده است و قسمتی از آن که درباره بدایت حال بیزانس (Byzance) است باقی مانده. وی کتاب دیگری بنام Inomatologos در تاریخ ادبیات داشت. (مترجم).

۱۲ - Artaioi

اَرْتَوَن<sup>۱</sup> مینامیدند و این همان هیأت است که با اُورْتَوَن<sup>۲</sup> در لهجه اوستایی (قراءت سنّتی اَشَوَن<sup>۳</sup>) قابل مقایسه است.

بر رویهم در مذهب هخامنشیان مبانی اساسی مزدیسنا وجود دارد. جنبه ثنویت آیین زرتشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظر می‌آید با آنکه اسم «اَنگَرَمَنیو» و همچنین نام دیوان در آنها مذکور نیست. پیروان مذاهب خارجیانی که ایرانیان غربی را احاطه میکردند در اینجا معتقدین بدیویسنا خوانده نمیشوند. عامل شرّ و دشمن کیش بهی در کتیبه‌های هخامنشی بنام دُرَوَگَت<sup>۴</sup> یعنی «دروغ» خوانده شده است (معادل دُرُوج اوستایی)، و این امر بسیار محتمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «دُرَوَگَوَنَت»<sup>۵</sup> را متضاد با «اَرْتَوَن» پنداشته بوده باشند. جنبه زراعت دوستی خاصّ آیین زرتشتی نیز در کتیبه یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس»<sup>۶</sup> یکی از شهربانان است<sup>۷</sup> دیده میشود و این مطلبی است که بیشتر ایران شناسان از آن یاد کرده‌اند. معهذا جنبه بی در مذهب زرتشتی مغرب هست که با مذهب زرتشتی مشرق بینونت دارد و آن چنانست که زرتشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند با همان شدّت رفتار و ستیزه کنند که ایرانیان شرقی با دیویسنایان میکردند، و بهمین جهت می‌بینیم که هخامنشیان خدایان

Urtavan - ۲

Artavan - ۱

Drauga - ۴

Ašavan - ۳

Gadates - ۶

Drugvant - ۵

G. Cousin et G. Deschamps, Bull. de corresp. hellénique, - ۷

XIII, p. 529 sqq.



خارجی را در سرزمینهای ملی آنان ستایش میکردند و سعی داشتند حرمت ایشان را رعایت کنند.

ارتباط معنوی میان مغرب و مشرق ظاهراً در دوره شاهنشاهی ماد تجدید شده بود. تشکیل این شاهنشاهی ایرانی باعث ارتباط تجاری ایرانیان غربی با خویشاوندان شرقی آنان گردید. از دوره سلطنت کوروش کشورهای شرقی در جزء شاهنشاهی پارس در آمد و مغرب با تمدن بهتر خویش توجه مشرق را جلب کرد و در همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زرتشتی ماد گردید. از این وحدت و اجتماع معنوی مزدآپرستی شرق و غرب اطلاعات مستقیمی در دست مانیت اما ملاحظه میکنیم که سرزمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران قرار میگیرد بنحوی که مغان در دیده یونانیان بعنوان روحانیان مزدیسنا شناخته میشوند<sup>۱</sup>. زبان اوستایی بادیولهبه<sup>۲</sup> خود یعنی لهجه گائاها و لهجه<sup>۳</sup> یشتهها زبان مقدس پیروان مزدیسنا قرار میگیرد و روحانیان مادی با تعصب بحفظ و توسعه لهجه<sup>۴</sup> یشتهها قیام می کنند و یشتههای جدیدی باین لهجه میسرایند.

اما پارسیان که از محیط مذهبی اوستا دورتر بودند از شرکت در توسعه و تکامل مزدیسنا دنبال تر ماندند. در عصر هرودت در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد مسیح خدمات مذهبی پارسیان برعهده مغان مادی بود و در قربانیها حضور یکی از مغان ضرورت داشت تا بتواند یشت

۱ - بحث راجع بمغان و مقایسه آنان با آثرونان در اینجا مورد توجه ما نیست.

مربوط بایزدی را که تشریفات بنام او صورت می گرفت، بسراید<sup>۱</sup>. هیأت شرقی آیین زرتشتی در این هنگام حتی در میان پارسیان هم نفوذ کرده و داخل شده بود. نفوذ دینی مغان در میان پارسیان مقدمه<sup>۲</sup> توطئه «گئ اومت» شد. این قیام و توطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه با منظور دینی نیز همراه بوده است. داریوش گوید<sup>۳</sup> معابدی را که «گئ اومت» ویران کرده است آباد خواهیم کرد. چون پارسیان علی الظاهر معبدی غیر از آتشکده نداشتند، و نیز چون میتوان تصور کرد که در آیین اوستایی که مغان آنرا نشر میدادند آتشکده جای عبادت بود، و در مزدیسنا شرق و غرب آتشکده ها احترام داشت، نمیتوان گفت معابدی که گئومت ویران کرد آتشکده بود بلکه میتوان به حدس گفت که این معابد ویران شده متعلق بدارندگان ادیان دیگری مانند بابلیان و عیلامیان و جز آنان بوده است که همواره از حمایت پادشاهان پارس برخوردار بوده و حتی پادشاهان پارس چندبار نسبت به آنها کمال احترام را رعایت کرده اند، و این احترام و حمایت باعث آنست که ایرانیان شرقی در اعتقاد بمزدیسنا که مغان ماد مبلغ آن بوده اند سازگار نبود<sup>۴</sup>.

۱- هرودت کتاب اول بند ۱۳۲ - ۲- کتیبه بیستون: ۱، بند ۱۴

۳- اما راجع بچشن ماگوفونیا Magophonia که هرودت از آن نام میبرد،

بعقیده مارکووارت Marquart در:

Untersuchungen zur Gesch. von Iran, II: p. 131 sqq.

هردوت در اسم این جشن اشتباه کرده و جشن مذکور در حقیقت جشن Bagayâda یا «پرستش میثر» بود که بعدها بنام مهرگان موسوم شده است.

از حیث تشریفات دینی میان شرق و غرب تا مدتی مدید در یک موضوع بینونی وجود داشت و آن دربارهٔ جسد مردگان است. عادت بقرار دادن جسد مرده در جایهای باز مانند دخمه که رسم اجباری زرتشتیان است، محققاً از عهد اشکانیان از سرزمینهای شرقی بسایر نقاط ایران برده شده است. زیرا مورخان قدیم متعرض شده اند که تمام اقوام شرقی مانند «باختریان» و «آریتان»<sup>۱</sup> در بلوچستان و «هیرکانیان» در جنوب شرقی بحر خزر جسد مردگان را نزد سگان میافگندند<sup>۲</sup>؛ و این رسم یعنی *بخاك* نسپردن جسد مردگان را هنوز هم در میان بعضی از ملل آسیای مرکزی و در تبت میتوان یافت. این عادت که در میان اقوام بدوی وجود داشت در نزد زرتشتیان بر اثر اعتقاد باینکه نباید یکی از عناصر اربعه را بجسد مرده ماوٲ کرد، تحکیم شده بود و چون آیین زرتشتی شرقی در مغرب نفوذ کرد این عادت نیز تدریجاً جانشین عادت بدفن مردگان گردید.

هرودت میگوید<sup>۳</sup>: «پارسیان جسد مرده را نخست بموم میپوشانند و سپس آنرا دفن میکنند»<sup>۴</sup> و مغان پیش از دفن کردن آنها را در برابر مرغان

۱ - Orites

۲ - Plutarch an vitios. ad infel., 3; Cicero Tuse., 1. 45;

Diodor XVII. 105; à comparer J. H. Moulton:

Early Zoroastrianism, p. 142.

۳ - کتاب اول بند ۱۴۰.

۴ - پادشاهان هخامنشی را در دخمه های صخره ها و کوههای نقش رستم نزدیک استخر قرار میدادند.



یاسگان میافکنند و گویند که این حال در میان پارسیان نیز وجود دارد». تردیدی که هرودت در قسمت اخیر گفتار خود دارد ظاهراً بی‌اساس نیست. استرابون نیز ظاهراً تحت تأثیر و باستناد قول هرودت گوید که پارسیان اجساد مردگان را پس از اندودن بموم دفن میکنند اما مغان آنها را میگذارند تا طعمه<sup>۱</sup> مرغان گردند<sup>۱</sup>.

از عهد اردشیر دوم هخامنشی نام میثر<sup>۲</sup> و اناهیتا<sup>۲</sup> در کتیبه‌ها پیش از اهور مزداه دیده میشود. وی در کتیبه<sup>۳</sup> همدان حمایت و یاری اهور مزداه و اناهیتا و میتر<sup>۳</sup> را مسألت میکند، و همین خدایان سه‌گانه در کتیبه<sup>۴</sup> شوش از همان شاهنشاه یاد شده و در معرض ستایش درآمده‌اند و در کتیبه<sup>۴</sup> پرسپولیس از اردشیر سوم اهور مزداه و میثر<sup>۴</sup> مورد ستایش قرار گرفته‌اند<sup>۴</sup>.

بیرسوس<sup>۵</sup> بنابر نقل «کلمنس اسکندرانی»<sup>۶</sup> گفته است که از عهد اردشیر دوم پارسیان شروع پرستش بتهائی بصورت آدمیان کردند و این

۱ - Strabon, XV. 3. 14 - ۲ - Anâhitâ

۳ - میتر<sup>۳</sup> Mitra در ابن کتیبه بلهجه مادی است.

۴ - در دو کتیبه اخیر صورت اوستایی میثر<sup>۴</sup> [Miθra] آمده است.

۵ - Berossos مورخ و منجم بزرگ بابلی که در حدود ۳۳۰ ق.م. متولد شد و با اسکندر مقدونی معاصر بود. وی کتابی در تاریخ کشور خود در سه جلد نوشت که بعدها مورد نقل و استفاده عده‌ای از مورخان بزرگ شد و اگرچه اکنون از میان رفته ولی از روی همین نقلها انتخاباتی از تاریخ او ترتیب یافته و چند بار چاپ شده است. (مترجم).

۶ - Clemens d'Alexandrie مورخ معروف (۱۶۰ - ۲۲۰ میلادی) و استاد

Origène فیلسوف نوافلاطونی اسکندریه. (مترجم).

پادشاه از آنجهت این عادت را مجری داشت که نخستین کسی است که مجسمه<sup>۱</sup> «آفرودیت اناهیتا»<sup>۱</sup> را در بابل و شوش و اکباتان برپا کرد و پارسیان و باختریان و مردم دمشق و سارد پرستش این ربه النوع را آموخت.

محقق است که یکک تجدد مذهبی بابتکار اردشیر دوم صورت گرفته است لیکن باید دید که آن تجدد چه بود؟ در اینکه ایرانیان مغرب «میشتر» را پیش از عهد اردشیر دوم ستایش میکردند تردیدی نمیتوان کرد. اگر اسم «وَهُومِیس»<sup>۲</sup> واقعاً ترکیبی است از اسم میشتر<sup>۳</sup> که استثناء میس<sup>۴</sup> بجای میث<sup>۴</sup> نوشته شده، باید نتیجه گرفت که پرستش میشتر در نزد پارسیان متعلق بدوره<sup>۵</sup> نا معلوم و کهنی است. چه اسم این معبود در طول زمان در سیر قانون تکامل لهجات قرار گرفته و tr به s بدل شده است؛ و بهر تقدیر مدتها پیش از اردشیر دوم در میان مادها نامهایی می یابیم که با کلمه<sup>۶</sup> میشتر ترکیب یافته است مانند میترو داتیس، شبانی که کوروش را بزن خود سپرد تا پیرورانده<sup>۷</sup>، و میترو باتس<sup>۸</sup> شهربان (ساتراپ) دوره<sup>۹</sup> کَمبوز<sup>۹</sup>، و میترو گاثس<sup>۱۰</sup> رئیس لیدیاییان در جنگ سالامیس<sup>۱۰</sup> و جز آنان. هرودت از یکک ربه النوع پارسی موسوم به «میشتر» نام میبرد و او را مشابه «آفرودیت اورانیا»<sup>۱۱</sup> میشمارد و میگوید پارسیان پرستش این

۲ - Vahumisa

۱ - Aphrodite Anâhitâ

۴ - miça

۳ - misa

۶ - Mitrobates

۵ - هرودت کتاب اول بند ۱۱۰

۸ - Mitragathes

۷ - هرودت کتاب سوم بند ۱۲۰

۱۰ - Aphrodite Urania

۹ - Aisch, Pers, 43

ربه النوع را از آشوریان و تازیان فرا گرفته‌اند. وی در اینجا «اناهیتا» را با میترا اشتباه کرده است چه اناهیتاست که ستایش او تاحدی تحت تأثیر مراسم ستایش ربه النوع بابلی بنام ایشتر<sup>۱</sup> قرار گرفته بود. اما ازین اشاره هرودت چنین برمیآید که هر دو خدای مذکور یعنی میترا و اناهیتا در عهد هرودت در مغرب ایران پرستیده می‌شده‌اند. پس این که در دوره اردشیر دوم می‌بینیم عبارتست از شناختن میترا و اناهیتا بعنوان خدایانی که نهایت بستگی را به اهور مزدا دارند و از اجتماع آنها خدایان سه گانه پارسى بوجود می‌آیند و شاید در این امر بتوانیم مدعی نفوذی از عقیده سامی بوجود یک رب النوع پدر و یک رب النوع مادر و یک رب النوع پسر بشویم<sup>۲</sup>. اما میترا یا میترا با استقلال از باب ایمان و اعتقاد شدیدی که باو داشته‌اند عبارتست از یکی از دو آهور که دومین آن مزدا (ورون) میباشد و این ایمان و اعتقاد در میان مردم بسیار عریق و قدیم بوده است. تجدید و یا تجدید دیگری که بوسیله اردشیر دوم صورت گرفت آنست که پارسیان تحت تأثیر عادت عمومی ملل آسیای علیا شروع بساختن و پرستش اصنام کردند.

صورت آهور مزدا که در یک حلقه و با پر در نقش برجسته پرسپولیس

۱ - Istar

۲ - رجوع شود به:

Ditlef Nielsen, Der Dreieinige Gott in religions historischer Beleuchtung, ۱, p. 68 sqq.

بعقیده ارمنیان مهر (میترا) پسر آرمزد | Aramazd | هست. رجوع شود به:

Güntert, Der arische Weltkönig, p. ۱۱۰.



و بیستون دیده میشود بقی نبود که پرستش شود و در عهد هرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت بر پا کردن اصنام را نداشته‌اند<sup>۱</sup>. پس پیکرهای که در عهد اردشیر دوم بر پا شده نه متعلق به اهور مزداست و نه متعلق به میثر با که ربه النوعی است که خصایص «ایشتر» بابلیان را بخود گرفته است. بتهای اناهیتا از روی نمونه‌های اصنام ایشتر ساخته شده بود و توضیحاتی که از آن ربه النوع در بندهای ۱۲۶-۱۲۹ از یشت پنجم دیده میشود محققاً از روی چنین بقی است که شباهت بسیاری با مجسمه‌های ایشتر داشته بوده است.<sup>۲</sup> چنانکه دیده‌ایم یشت پنجم باید در سرزمین ماد پس از برقرار شدن ارتباط معنوی شرق و غرب سروده شده باشد. این منظومه خصوصاً بندهای ۱۲۶-۱۲۹ آن در دوره‌های جدیدتر یعنی در عهد اردشیر دوم ساخته شده است.

موقعی که این مقاله را تمام کردم کتاب آقای «میته» بنام «سه کنفرانس راجع بگائاهای اوستا» منتشر شد. مؤلف در این کتاب اختلاف و بینونتهای میان آیین گائانی و کیش شاهنشاهان هخامنشی را یادآور

۱ - هرودت کتاب اول بند ۱۳۱

۲ - رجوع شود به :

Ed. Meyer dans le Lexicon der griechischen und römischen Mythologie, de Roscher 1, 332.

و مقایسه شود با :

J. H. Moulton, Early Religious poetry of Persia, p. 128 sqq.

که در آنجا توصیف اناهیتا در یشت پنجم با توصیفی که آرتمیس افروسی Artémis d' Ephèse از اناهیتا کرده مقایسه شده است.

میشود و این مسأله را مطرح میکنند که آیا گنگ اومت مغ خلاف داریوش یکی از طرفداران واقعی زرتشت نبود ؟ آقای میته با اتکاء به تحقیق معروف آقای تیدسکو موطن گائاهارا شمال شرق ایران میداند و راجع به عصر زندگی زرتشت میگوید گائاهارا حاوی شرائط سیاسی خاصی است که اصلاً در دوره همخانمنشی وجود نداشت، لیکن قرائنی که او راجع بولادت زرتشت اندکی پیش از ظهور همخانمنشیان ذکر کرده بنظر من کافی نیست.

ترجمهٔ این رساله بتاریخ ۲۶ مهر ماه ۱۳۲۶ شمسی

در تهران پایان یافت.

ذبیح الله صفها





تحقیقات در باب

کیش زرتشتی ایران باستانی



## تحقیق درباره اوستای جدید<sup>۱</sup>

گلدنر<sup>۲</sup> در صفحه ۲۳ از مجلد دوم تاریخ فقه اللغة<sup>۳</sup> ایرانی<sup>۴</sup> اظهار نظر کرده است که نشانه بارز یشتهای واقعی قدیم عبارتست از انقسام آنها بقطعات و داشتن مقدمه و ترجیع. وی باتوجه باین اصل یشتهای واقعی را عبارت میداند از یشتهای ۵ (آبان یشت)، ۸ (تیر یشت)، ۹ (گوش یشت)، ۱۰ (مهر یشت)، ۱۳ (فروردین یشت)، ۱۴ (بهرام یشت)، ۱۵ (رام یشت)، ۱۶ (دین یشت)، ۱۷ (اردیشت)، ۱۹ (زامیادیشت) و سروش یشت بزرگ (یسنای ۵۷). غالب این یشتهای دارای ارزش ادبی و شعری هستند و باقی یشتهای محققاً دارای انشایی از ادوار نسبتاً جدیدند و ضعف فکرو خشکی عبارات در آنها کاملاً مشهود است و عموماً فاقد وزن هستند و بعبارت بهتر نمیتوان وزن مشخصی در آنها یافت و علاوه براین مملووند از عبارات سست و دور از قواعد دستوری<sup>۵</sup>. بهترین نمونه انشاء فصیح ادبی را که

---

۱- مقصود از اصطلاح « اوستای جدید » آن قسمت از اوستاست که بعد از ( گائاهای ) انشاء شده است و بنابراین تمام قسمتهای اوستا را که تا آخر دوره ساسانی غیر از گائاهای موجود بود، اوستای جدید مینامیم ( مترجم ).

۲- Geldner

۳- Grundriss der Iranischen philologie, II, p. 23

۴- بارتولومه، لغت نامه ایران کهن ص ۲۲

Bartholomae, Altiranische wörterbuch: p.XXII.



اگرچه بظاهر از سبک عادی یشتهای قدیم دور است، لیکن همان خصائص اصلی آنها را حائز است، میتوان در فصول ۹ تا ۱۱ از یسناها جست. این قسمت وقف است بر ستایش هئوم<sup>۱</sup> و یشت کوتاه بیستم خلاصه‌ی آنست.

### یشتهای ۱۰، ۱۹، ۵

در مقاله‌ی که بعنوان «ملاحظات دربارهٔ قدیمترین عهد آیین زرتشتی» در شمارهٔ چهارم از Acta Orientalia از صحیفهٔ ۱۰۶ بعد طبع کرده‌ام، بعضی از خصایص یشتهای ۱۰ و ۱۹ و ۵ را توضیح داده و گفته‌ام که میتوان از آنها اطلاعاتی در باب مراکز اصلی، و حتی بنحو ابهام، دربارهٔ دورهٔ انشاء این قطعات، بدست آورد. چنانکه مثلاً یشت دهم (مهریشت) که خاص میثر<sup>۲</sup> است، علی‌الظاهر قدیمتر از دویشت دیگر یعنی یشتهای ۱۹ و ۵ است و اشارات جغرافیایی آن شامل سغدیان<sup>۳</sup> (سغد) و مرگیان<sup>۴</sup> (= مرو) و خوراسمی<sup>۵</sup> (= خوارزم) و آریا<sup>۶</sup> است. یشت ۱۹ که

۱ - Haoma (خوانده شود هوم = Hauma)

۲ - Miθra

۳ - Sogdian. این اسم در اوستا بصورت Suγdha آمده و در بند ۱۴ از یشت دهم (مهریشت) ذکر شده ولی گویا از جمله افزایشهایی بر متن اصلی است. اسم سغد در کتیبه‌های هخامنشی Suguda است و امروز همان ناحیه از ماوراءالنهر است که رود زرافشان در آن جاریست (مترجم).

۵ - Chorasmic

۴ - Margian

۶ - Arcia

وقف است برستایش خورنه<sup>۱</sup> | و بغلط و بر اثر وجود عبارات دخیل و الحاقی زم یشت<sup>۲</sup> (زامیاد یشت) یعنی یشت زمین (= زمین یشت : زم = زمین) نامیده شده است | حاوی اطلاعات دقیقی درباره<sup>۳</sup> یک کشور جنوبی یعنی سیستان است. اما چنانکه آشکارا از آن فهمیده میشود دامنه<sup>۴</sup> بحث آن بمغرب ایران کشیده نمیشود. بنابراین میتوان حدس زد که این دو یشت یادگاری ازدو توقفگاه قبایل ایرانی در هنگام مهاجرت آنانست، که از شمال می آمدند و بطرف جنوب پیش می رفته اند. با این حال نمیتوان امارات جغرافیایی مربوط بعصر مقدم بر هخامنشیان را که حاوی نتایج دقیقی باشد، از این دو یشت بدست آورد، و حتی نمیتوان گفت که کاملاً امکان تعلق این دو یشت بعصر هخامنشی، موجود باشد. منتهی مصنفین آن از ممالک شاهنشاهی هخامنشی جز ممالک شرقی جایی را نمیشناختند و یا خود غیر از این ممالک بجایی دیگر نظر نداشتند.

یشت پنجم مسمی به آرذویسور<sup>۲</sup> یشت متعلق به آرذوی سورا<sup>۱</sup> اناهیتا<sup>۳</sup> (خوانده شود اوردوی سورا اناهیتا یا ردوی سورا اناهیتا) هم بمشرق و هم بمغرب راجعست، و بنابر اوصافی که از ربه النوع اناهیتا<sup>۵</sup>

۱ - Xvarənah

۲ - Zam yt.

۳ - Ardvīsūr

۴ - Aredvi Sūrā Anāhitā

۵ - اناهیتا (Anāhitā) یعنی ناهید ایزد یست که نگاهبانی آب بوی تفویض شده است.

چنانکه در همین کتاب دیده ایم برخی تصور کرده اند که اوهمان ایشتر Istar

ربه النوع سومری باشد زیرا شباهتی از لحاظ نوع پرستش بین این دو الهه وجود دارد.

سورخان قدیم یونانی نیز غالباً او را با آفرودیت Aphrodite الهه یونانی مقایسه

بقیه در صفحه بعد

در آن آمده میتوان دریافت که در عهد سلطنت اردشیر دوم (از ۴۰۴ تا ۳۵۸ پیش از میلاد) تدوین شده است.<sup>۱</sup>

از حاشیه صفحه قبل

نموده اند. علت این امر آنست که ایرانیان از حدود قرن چهارم قبل از میلاد از ناهید مجسمه هایی ترتیب دادند و معابد خاصی برای او بنا کردند. کلمنس اسکندرانی Clemens d' Alexandrie مورخ قرن سوم میلادی بنقل از بروسوس Berossos مورخ قرن سوم و دوم پیش از میلاد گفته است که پارسیان متأخر بستایش خدایانی که هیأت آدمی داشتند بهادرت کردند و نخست اردشیر دوم هخامنشی مجسمه هایی از ناهید در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا کرد و ستایش او را پارسیان آموخت. - بدیهی است چنین عقیده و مذهبی یکباره بوسیله اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۸ ق. م.) نمیتوانست انتشار داده شود مگر آنکه پیش از او آغاز شده باشد. نظر مؤلف در این سطور آنست که یشت پنجم که خاص اناهیتا است قاعده باید در زمانیکه مذهب ستایش او رواج می گرفت یا رسمیت می یافت تدوین شده باشد (مترجم).

۱ - در مقاله مذکور اساسی فرشتگان زردشتی را بنابر روش و اصول آندراس (Andreas) که معتقد به ذکر اساسی اوستایی بنحو اصلی خود است نه بنحو کنونی، آورده و در حقیقت شکلی را که ممکن است در اصل داشته بوده باشند، ذکر کرده ام مگر a و ā که آندراس آنها همه جا به o و o تبدیل مینماید. ولی چون همیشه میسر نیست که اساسی فعلی اشخاص و قبایل و ملل مذکور در فروردین یشت را بنحو اطمینان بخش بصورت متصوره اصلی ذکر کرد، در یادداشت حاضر برای رفع هر گونه اشکالی تمام اساسی را با هیأت روایتی خود ذکر می کنم و در مواردی که لازم بدانم هیأت تجدید شده، یعنی شکلی را که ممکن است کلمات در اصل داشته بوده باشند، مذکور خواهم داشت. در رسم الخط روایتی oa و aē معمولاً بترتیب ai au خوانده میشوند. بقیه در صفحه بعد



مابقی قطعات متعلق به نسکک یشت‌ها محتوی اشارات جغرافیایی صریحی نیستند.<sup>۱</sup>

از حاشیه صفحه قبل

تشدید یا تکرار یک حرف در کلمه موضوعی است که در ایران میانه وجود داشته و ناقلین عهد ساسانی از زبان قدیم وارد کردند. رجوع شود به :

Andreas et wackernagel, Die vierte ghāthā, (Nachr. d. k. ges. d. wiss zu göttingen, 1911, p. 7).

ملاحظات هر تل در :

Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas, Abh. d. phil. hist. klasse der Sächs. Akad. d. wiss., 1927.

آن نیرو را نداشته است که تغییری در عقاید آندراس Andreas راجع به رسم الخط اوستایی راه دهد. ایجاد تغییر در تلفظ اسامی اوستایی نتیجه اشتباه نسخ نیست بلکه کار روحانیون بوده که در عین توجه بتلفظ اصلی کلمات تحت تأثیر بخارج حروف بنحوی که در عهد آنان در زبانهای متوسط ایران (فارسی میانه) معمول بوده قرار گرفته‌اند و هر کس تلفظ کلمات لاتین را در زبان عادی انگلیسی شنیده باشد ، معنی این سخن و حقیقت این حال را درک خواهد کرد.

۱ - در باب اسامی تاریخی که در یشت ۱۳ دیده میشود بعداً بحث خواهیم کرد.

### یشت ۱۴ و ۸ و ۱۷ : یسنای ۵۷ و ۹-۱۱

تاریخ نگارش قطعات مذکور را جز از طریق حدس و تخمین نمی‌توان معلوم کرد. این قطعات منظوم است و وجود نظم در هر یک از قطعات اوستای موجود همواره دلیل قدمت آنهاست. علاوه بر این زبان و روش آزاد و بعضی از قسمت‌ها که حاوی روح واقعی شاعرانه است همه دلیل آنست که این قطعات متعلق بدوره‌ی بسیار قدیمست. این قطعات هنگامی پدید آمده که زبان مقدس اوستا زبانی زنده بوده و یا لا اقل در همه جا مانند یک زبان زنده کاملاً فهمیده می‌شده است و تاریخ آنها را نمیتوان در زمانی بسیار مقدم بر یشت پنجم قرار داد و در عین حال نمیتوان آنها را بزمانی خیلی متأخرتر از اواخر عهد هخامنشی منسوب دانست بلکه در کمال تحقیق میتوان گفت که زمان تدوین این قطعات قرن چهارم قبل از میلادست.

**یشت ۱۴ (بهرام یشت)** خاص وِرتِ رَغْن<sup>۱</sup> است. این یشت حاوی قسمتهایی است که در موارد دیگر اوستا نیز دیده میشود یعنی در بند ۱۵

۱- *Vərəθraγna* خوانده شود *Vurθraγna*. این اسم در پهلوی وِرهَران و در فارسی بهرام شده است. بهرام ایزد پیروزی است و بهمین سبب مورد ستایش جنگاوران بوده. صورت اوستایی این اسم از دو جزء ورتِ *varθra* بمعنی حمله و پیروزی و جزء دوم از ریشه غن *γan* بمعنی زننده است و این همانست که در فارسی و بعضی لهجات (مانند سنگسری در: آرژان) بصورت «ژن» باقی مانده است (مترجم).

و بند ۷۰ از یشت دهم، و چون یکی از قسمتهای اساسی یشت چهاردهم است نمیتوان آنها را در این مورد تقلیدی و منقول از یشتهای دیگر دانست. از طرف دیگر در یشت دهم بند ۷۰ بابندهای ۷۱ و ۷۲ تشکیل قسمتهای کامل متعاقبی را میدهد. شاید مؤلف یشت ۱۴ قسمت مورد بحث را از قسمتهای مذکور یشت دهم برداشته و در انشاء خود وارد کرده باشد. بندهای ۲۸-۳۳ یشت ۱۴ که محققاً اصلی است، مورد تقلید مؤلف یشت ۱۶ (بند ۶-۱۳) قرار گرفته است. در چاپ گلدنروزی در این قسمت مشاهده نمیشود اما با آسانی میتوان آنرا پیدا کرد. بندهای ۴۸-۵۳ از یشت ۱۴ در یشت ۸ (بندهای ۵۶-۶۱) یافته میشود. تیشتری<sup>۱</sup> در اینجا بجای وِرتِ رَغْنَه ذکر شده است، ولی من نمیتوانم بتحقیق ادعا کنم کدامیک از این دو از یکدیگر گرفته شده و قسمتهای مذکور در کدامیک از این دو یشت اصلی است. بند ۶۲ تقلیدی از یشت ۱۰ (بندهای ۳۵-۳۶) است بهمان نحو که بند ۶۳ از بندهای ۴۷-۴۸ از همین یشت اخذ شده است. یشت ۸ (تیشتر یشت) خاص تیشتری<sup>۲</sup> است.

در این یشت گاه قسمتهایی دیده میشود که ما را بیاد قطعاتی از یشتهای دیگر می افکنند. مثلاً بند ۱۳ از آن، بند ۱۷ از یشت ۱۴ را بیاد می آورد و بندهای ۵۶-۶۱ مانند بندهای ۴۸-۵۳ از یشت ۱۴ هستند. در نیمه دوم بند ۸ محققاً تواردی وجود دارد و مأخوذ است از بند ۴۶ از یشت ۸. مبانی بندهای ۳۷-۳۸ شبیه بابندهای ۷-۶ همین یشت است و بندهای ۳۹-۴۰ ارتباطی

۱ - *Tištṛya* - اسم ستاره ییست که در آغاز تیشتر یشت درخشان و باشکوه و آورنده باران تعریف شده و بنابر قرائن مختلف باید *Sirius* یعنی شعرای یمانی باشد. یشتهای آقای پورداد ج ۱ ص ۳۲۴ (مترجم).



بابندهای ۸-۹ دارد و چنین بنظر میآید که بندهای ۶-۹ و ۳۷-۴۰ از این یشت حاوی یک مطلب اصلی هستند که جامعین دوره اشکانی یا دوره ساسانی دوبار آن را در دو انشاء که مختصر تفاوتی با یکدیگر دارند آورده اند.

**یشت ۱۷** (اردیشت) راجع است به ربة النوع آشی<sup>۱</sup> و توصیفی که در بندهای (۷-۱۴) از زندگی متجملانه و مقرون بسعه و فراخی «نَمان پَتی»<sup>۲</sup> در آن میشود، یعنی: صاحب زنان زیبا، گردونه‌نی که به اسبان تندرو بسته شود، اشیاء نفیس، و پوششهای عالی که از بلاد خارج آورده باشند، همه بخوبی با تمدن دوره هخامنشی سازگار است. بند ۵ از بند ۸ یشت ۱۰ گرفته شده است و در جای خود بهتر و مناسبتر از اینجا است چنانکه در این مورد جنبه تقلیدی آن آشکار است.

**یسنای ۵۷** (سروش یشت بزرگ) که وقف است بر ستایش سرآش<sup>۳</sup> در چند مورد مختلف از روی یشت دهم اقتباس شده است. بند ۱۳ از این یشت بندهای ۹۸ و ۱۳۵ از یشت دهم را بیاد می آورد. در بندهای ۱۵-۱۶ اثر بند ۱۰۳ از یشت دهم را ملاحظه میتوان کرد و همچنین است در بندهای ۱۹-۲۰ از سروش یشت که آثار بند ۸۸ از یشت دهم دیده میشود. بند ۲۴ از این یشت از تغیری که در بند ۹۲ از مهر یشت داده اند حاصل

۱- Aši خوانده شود Urti یا Rti. آش Aš یا آرت Art یا آرد Ard در اوستا آشی ونگوهی Aši - vanguhi نام دارد. ونگوهی از ونگهو vanghu بمعنی خوب و همانست که در پهلوی وه و در فارسی به معنی خوب و خوبتر شده است. آشی در اوستا نام ایزد نگاهبان ثروت است و او ثروت و جلال و شکوه به دینان را حمایت می کند (مترجم).

شده و بندهای ۲۵-۲۶ سرورش یشت شبیه است بندهای ۹۳-۹۴ یشت دهم. و همچنین است بند ۲۷ از آن که شبیه است به بند ۶۸ از یشت ۱۰ و بند ۲۹ نظیر بند ۱۰۴ از یشت دهم. فصای ۹-۱۱ از یسنای معروف به «هوم یشت بزرگ» هم درباره گیاه مقدس هئوم بحث می کند و هم راجع به ایزد آن. در بندهای ۱۰-۱۱ از یسنای دهم کوه هترائی تی<sup>۱</sup> بعنوان کوهی ذکر شده که مبداء و منشاء گیاه هئوم باشد. هترائی تی صورت دیگری از «هرا» و در اینجا بدون شک همان هرای یشت دهم است، یعنی سلسله جبال «پاروپامیزوس»<sup>۲</sup>. از این کوه مرغان گیاه هوم را به جهات مختلف نقل کرده اند، یعنی «بکوه اوپائی ری سئین»<sup>۳</sup> (در پناهوی آپرسین<sup>۴</sup> که اکنون عبارت است از کوه «بابا» یکی از قسمتهای سلسله هندوکش<sup>۵</sup>) و بقایه های کوه سترسار<sup>۶</sup> که هنوز جای آن روشن نیست. در بند ۱۴ از همین فصل اشاره می راجع به «درفش گاو» موجود است و این درفش محققاً با درفش کاویانی، یعنی بیرق شاهی دوره ساسانیان، برعکس قول یوستی و بارتولومه، ارتباطی ندارد<sup>۷</sup>.

در میان ملت آشور بیرقی با صورت گاو معمول بود و بسیار محتمل است که درفشی از همین قبیل در میان سپاهیان پارسی دوره هخامنشی

۲ - Paropamisos

۱ - Haraiti

۴ - Aparsan

۳ - Upāiri - Saana

۵ - رجوع شود به: بارتولومه، لغت نامه ایران باستان ص ۳۹۸. - مارکوارت،

۶ - Starosāra

ایران شهر ص ۲۸۶.

۷ - رجوع شود بمقاله دئمارکی من راجع بدرفش کاویانی.

وجود داشته بوده باشد زیرا علائم صورت گاو را در بسیاری از آثار دورهٔ هخامنشی مثلاً در سرستونها و در تخت های سلطنتی آن دوره ملاحظه می کنیم.

بند های ۱۰-۱۹ یسنای یازدهم که ظاهراً نزدیک بهمه آن به نثر است، بنابر آنچه از سبک و انشاء و مطالب آن برمی آید، محققاً بعدها افزوده شده است.

### یشت ۱۳ «فروردین یشت»

#### قدمت یشت ۱۳

در کتاب خود بنام «نخستین بشرو نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان»<sup>۱</sup> کوشیده ام تا ثابت کنم (ص ۱۳۴ بعد) که دو پهلوان داستانی یعنی هئوشینگه<sup>۲</sup> و تخم<sup>۳</sup> اروپ<sup>۴</sup> از نمونه های اولین بشرو اولین شاهی هستند که

۱ - Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens.

۲ - Haošyangha هوشنگ دومین پادشاه داستانی ایران است که پس از گیومرث بیادشاهی رسید. وی در اوستا ملقب است به Paradhâta (= پیشداد) و این کلمه را «نخستین قانونگذار» و «نخستین مخلوق» هردو معنی کرده اند ولی بهر حال این عنوان پیشداد در اوستا خاص هوشنگ است. نام هوشنگ در موارد مختلفی از اوستا مانند آبان یشت و گوش یشت و رام یشت و ارت (یا: آشی) یشت و زامیاد یشت آمده و در همه این یشتها نام او در مقدمه نام شاهان و پهلوانان ذکر شده است. کلمه هئوشینگه Haošyangha را

بقیه در صفحه بعد



در اصل و اساس بداستانهای ملت اوستایی ارتباطی نداشت و در روزگاران بسیار قدیم از اقوام سکک گرفته شد و قدیمترین جایی که اثری از آنها در اوستا می بینیم فقره<sup>۱</sup> ۱۳۷ از یشت ۱۳ است. در فروردین یشت از تَخْم آوروپ سخنی نیست و تنها نام هئوشینگه را می یابیم که چون اسم او بتازگی متداول شده بود، در اواخر فهرست اسامی گذاشته شده و هنوز جایی را که در سایر قسمتهای اوستا دارد<sup>۲</sup> بدست نیاورده است و از این مقدمه چنین نتیجه گرفتیم که آن قسمت از یشت ۱۳ بتاریخ پیش از زرتشت ارتباط دارد و بسیار قدیمتر از یشت ۵ و ۹ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ است. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این تاریخ برای همه<sup>۳</sup> قسمتهای

از حاشیه صفحه قبل

یوستی «بخشنده جایگاه خوب» معنی کرده است. حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، ص ۱۱۴ ببعده. (مترجم).

۳ - Taxma - Urupa، تهمورث، پادشاهی که بنابر روایات قدیم بعد از هوشنگ پادشاهی یافت. تَخْم taxma در اوستا بمعنی قوی و زورمند است. این کلمه در پهلوی تَخْم (taxm) و تَهْم (tahm) و در فارسی هم تهم است چنانکه در تهمینه و تهمتن داریم. جزء دوم اسم مذکور آوروپ (urupa) یعنی روباه و بنابراین بر روی هم آن اسم بمعنی «روباه زورمند» است. تهمورث، در اوستا ملقب بدآزینونت (Azinavant) یا Zaenanghvant یعنی «سلاحدار» است و این لقب در متون دوره اسلامی زیناوند شده است. رجوع شود به: حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، از ص ۱۱۸ ببعده. (مترجم).

۱ - مثلاً یشت ۵ بند ۲۱-۲۳ و یشت نهم بند ۳-۵ و یشت ۱۵ بند ۷-۹ و یشت

۱۷ بند ۲۴-۲۶ و یشت ۱۹ بند ۲۵-۲۶.

یشت ۱۳ قابل قبولست یا نه؟ میباید معتقد است که گائاهها از دو قسمت منظوم تشکیل شده است که در سابق الایام بوسیلهٔ قطعات منشور به یکدیگر مربوط میشده‌اند. و ضمن اثبات این نظر اظهار میدارد که اوستای جدید مخلوط از قطعات منظوم و منشور است و این اختلاط غالباً از آن جهت پیدا شده که قطعاتی را که سابقاً متصل بوده است بعدها پهلوی یکدیگر قرار داده و بهم پیوسته‌اند و در عین حال هم این قسمت از اوستا فاقد قسمتهای بسیار قدیمست<sup>۱</sup>. یشت‌های قدیم هم مخلوطی از نظم و نثر هستند منتهی این امر طوری مرتب صورت نگرفته است که بتوان از روی آن اصل و کیفیت اختلاط را فهمید. — این مطالب قابل ذکر است (ولی نه بعنوان یک قاعدهٔ عمومی) که هر چه یک یشت قدیمتر باشد، هیأت شعری بیشتر بر آن حکومت می‌کند. در یشت دهم که محققاً یکی از قدیمترین یشت‌هاست، قسمت‌های منظوم بزرگ می‌یابیم بدون آنکه قطعات نثر در آنها وارد شده باشد. لومل<sup>۲</sup> گفته است بعضی از قطعات متحدالشکل که بر اول قطعات موزون اضافه شده به نثر است. و اگر از این قطعات یکسان بگذریم قسمتهای غیر موزون یشتهای قدیم همه جا قابل ملاحظه هستند خواه از لحاظ وارد کردن مطالب خارجی در متن، که غالباً از روی صورت ظاهری و یا خود مطالب فهمیده میشوند، و خواه از جهت اشعاری که نظم آنها بر اثر مغشوش بودن متن برهم خورده است؛ و چون وسیلهٔ شناختن اشعار اوستایی برای ما شمارهٔ

۱ - Meillet: Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, p. 43.

۲ - Lommel, Zeitschr. f. Indol. und Iranol. I, p. 211 sqq.

هجاهاست. کوچکترین اغتشاش بخودی خود کافی است که صورت موزون آنرا تغییر دهد و شناختن آنرا دشوار سازد. اظهار لومل<sup>۱</sup> در اینکه اشعاری با ۱۰ تا ۱۲ و حتی ۱۴ هجا در جنب اشعار هشت هجایی یافته میشود. بما همراهی میکند تا کلام موزونی را بی آنکه زیاد باصلاح آن مبادرت کنیم. بشناسیم. از طرف دیگر دقت در موزون بودن یا نا موزونی بعضی از قسمتهای مشکوک را بسیار دشوار میسازد مخصوصاً که همراه بودن اشعار ۱۰ و ۱۲ (و چهارده) هجایی با اشعار هشت هجایی غالباً بدون پیروی از قاعده صورت گرفته است و حتی گاه اینگونه قطعات را در میان مصراعها و ابیات ۵ یا ۷ یا ۹ هجایی میتوان دید که لومل آنها را از جمله اشعاری میدانده که از هر یک قسمتی حذف شده باشد<sup>۲</sup>.

در فروشی یشت مطلب قابل ملاحظه دیگری میتوان یافت و آن عبارتست از ذکر یک دسته مفصل از اسامی اشخاص. غالباً غیر ممکن است که این اسامی را بتوان در یکی از اوزان جاداد و میتوان بتحقیق گفت که در اصل هم چنین کاری نکرده و توجهی باین امر ننموده اند، و تنها قرار دادن بعضی از این اسامی در اوزان امکان پذیر بوده است، و بهمین علت اگر در سایر موارد در ضمن دسته اسامی اشخاص قسمتهایی قابل تقطیع بدست آورده ایم

۱ - ایضاً ج ۲، دوره ۵، ص ۱ ببعد.

۲ - جدیدترین تحقیق در باب وزن اشعار در اوستا بوسیله Hertel تحت عنوان:

Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas. نوشته شده

است، مؤلف این کتاب مانند لومل Lommel، منتهی با طریقه و روشی

دیگر، وجود شعر هشت هجایی و ده هجایی را توضیح و تبیین میکند و میکوشد

آنرا با دلائلی که خود از قوانین عروض بدست آورده است، تأیید کند.



امری اتفاقی و استثنائی است. بنابراین صورت غیرموزون قسمتی از یشتها که شامل اسامی است غیر قابل اجتناب است و نمیتوان دریافت که آیا این قسمت متعلق بمتن اصلی یشت است و یا آنکه بعداً اضافه شد. برای حل این مسأله باید راه دیگری جست.

تحقیق و مطالعه در اسامی مذکور در این یشت نتایج خوبی برای تعیین زمان یشت بدست می دهد. ذکر اسامی اشخاصی که فرّوشی ها مورد ستایش آنها هستند از بند ۸۰ با خود اهور مزدا شروع میشود، و سپس دسته<sup>۱</sup> آمیش سپینت<sup>۱</sup> ها ذکر میشوند، و بعد از آن در بندهای ۸۵-۸۶ ذکر خدایان ذیل می آید: آذر (= آتر، اور و ازیشت)، سرائش، نئیریوسنگه<sup>۲</sup>، رشنو، میثر، مائثر، و بعد از آن آسمان، آب، زمین، گیاه و نخستین گاو. بانخستین بشر یعنی گئی<sup>۳</sup> نامهای مربوط بعالم بشری آغاز می گردد. بعد از گئی نخست نام کسی می آید که در اولین ردیف نامهای آدمیان قرار دارد یعنی نام زرثوشتر<sup>۴</sup>، آنگاه نام نخستین پیرو او یعنی میئدیوئی-مائنگه<sup>۵</sup> (که در گاتاها هم از او یاد شده) و بعد از آن صورت مفصلی

۱ - Ameša Spānta. خوانده شود: Amrta Sponta یا Amurta

۲ - Nairyosaŋha

۳ - مراد گیّه مرت Gaya - Mareta یعنی گیوسرت است. گیّه (gaya) بمعنی

جان و mareta از مصدر mar بمعنی درگذشتنی وفانی است؛ و گیّه مرت یعنی زنده فانی یا حیات فانی. این اسم در متون پهلوی به «گیوک مرت» یا «گیوسرت» و در فارسی به گیوسرت تبدیل یافت. در اوستا گیوسرت نخستین بشر است نه نخستین شاه، و ابتداء سلطنت بین هوشنگ و جمشید می گردد. (مترجم).

۵ - Maiḍyōimaongha

۴ - Zaraṇuštra

از پیروان مهم زرتشت (بند‌های ۹۶-۱۲۹). معاریفی که بزرتشت یاوری میکرده‌اند و در این یشت نام آنان آمده عبارتند از پیروان و تعلیم یافتگان او. پسران وی. کوی و یشتاسپ<sup>۱</sup>، پسران کوی و یشتاسپ و دیگر اعضاء خاندان او. فرَشوشتر و جاماسپ<sup>۲</sup> که هر دو برادر بودند و در گائاه‌ها نیز ذکر شده‌اند. باضافه<sup>۳</sup> اخلاف این گروه و بسیاری از سران دینی و مؤمنین بزرگ که از میان آنان نام عده<sup>۴</sup> کمی مانند یوئیشث<sup>۵</sup> از خاندان فریّان<sup>۶</sup> در قسمت‌های دیگر از کتب موجود اوستا هم دیده میشود. اولین و دومین صورت اسامی افرادی که در بند‌های ۱۱۰ و ۱۱۷ مذکور افتاده‌اند، بنام نجات دهنده<sup>۷</sup> عالم در دوره<sup>۸</sup> آخر الزمان، یعنی آستوت<sup>۹</sup> اِرت<sup>۱۰</sup> که سومین تن (بند ۱۲۸) از سه نجات دهنده<sup>۱۱</sup> عالم (یعنی اَوخشیت اِرت<sup>۱۲</sup> و اَوخشیت نیمه<sup>۱۳</sup> و سستوت<sup>۱۴</sup> اِرت<sup>۱۵</sup>) باشد، ختم میشود؛ و این سومین مخصوصاً یک دفعه در بند ۱۲۹ هم ذکر شده است. این تکرار اسامی اشخاص دوره<sup>۱۶</sup> رستاخیز در آخر هر قسمت با احتمال قوی مربوط بصورت اصلی یشت است و دلیلی در دست نیست تا بتوان آنها را بکسانی که در قرون متأخری در آن یشت دست برده و اضافاتی ترتیب داده‌اند، نسبت داد. بلافاصله پیش از آنکه نام نجات دهندگان جهان بیاید، در بند ۱۲۸ نام شش شخص مرموز را می‌یابیم که نماینده<sup>۱۷</sup> شش کشور<sup>۱۸</sup> خارجی اطراف کشور خوَنیرث<sup>۱۹</sup> هستند که در آنها آدمی

Yoišta - ۲

Jāmāspa و Frašōstra - ۱

Astvat - arata - ۴

Fryāna - ۳

Uxšyat - nāmah - ۶

Uxšyat - arata - ۵

Karšvar - ۷

سکونت دارد (یعنی اقالیم مسکونه یا ربیع مسکون). قسمت بعدی (بندهای ۱۳۰-۱۳۸) شامل ذکر پهلوانان داستانی عصر مقدم بر زرتشت است که نخستین آنان ییم<sup>۱</sup> و آخرین آنها هئوشین گنه<sup>۲</sup> و فرداخششتی<sup>۳</sup> و پسر خومبی<sup>۴</sup> هستند. در آخرین سطور نام چند زن از میان مؤمنان ذکر شده است و این جدول اسامی زنان بنام مادران نجات دهندگان دوره آخرالزمان ختم میشود.

در این جدول غیر از نام «گئی» و «زرتشتیر» و پهلوانان مقدم بر افراد مؤثر در دوره رستاخیز: مجموعاً ۲۲۷ اسم می‌یابیم که بعضی

از حاشیه صفحه قبل

۸ - Xvaniraθa یکی از هفت کشور در اوستاست. این اسم در پهلوی خونیرث است. کشور خونیرث مهمترین قسمت جهان و مرکز آن و مسکن قوم ایرانی و محل زلهور مزدیسناست. (مترجم)

۱ - Yima مراد جمشید است. این اسم در اوستا ییم خشثت Yima . Xšaēta است. جزء اول همانست که در پهلوی به ییم و در فارسی به جم تبدیل یافت و جزء دوم بمعنی درخشنده و روشن است. اسم و لقب جمشید در پهلوی به «ییم‌شت» Yim - set و در فارسی به جمشید تغییر یافت و در ستون عربی جم<sup>۳</sup> الشید است. وی در داستانهای ایرانی سومین پادشاه است. (مترجم)

۲ - Haošyangha

۳ - Fradâxšti فرداخششتی نام پارسایی از پیروان زردشت است از خاندان خومبی<sup>۴</sup> Xumbya. این اسم در ستون پهلوی فرادخشت خمبیک شده و او در روایات دینی زرتشتی جزو هفت شهریار جاودانی خونیرث است. (مترجم).

۴ - Xumbya



از آنها اسامی خانوادگی است. معه‌ذا ممکن است بعضی از نامهای مشابه معرف شخص واحدی باشد که نویسنده دوبار در دو مورد مختلف از آنان یاد کرده است. هیچیک ازین ۲۲۷ اسم با نام خدایان اوستای جدید. که در اوستای قدیم نشانی از آنها نیست، ترکیب نشده است. اگر چه بسیاری از نامهای متداول در تمام نواحی ایران بعد از آغاز دورهٔ هخامنشی با اسم «میشَر» ترکیب شده است، معه‌ذا با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم که حتی یکی از این قبیل نامها را در فروردین یشت ذکر نکرده‌اند.

در فروردین یشت اسامی فراوانی داریم که با نامهای اهورمزدا یا امشاسپندان و ایزدان ترکیب شده است. خدایانی که در ترکیب این اسامی مورد استفاده قرار گرفته‌اند عبارتند از: «مزداه»<sup>۱</sup>، «اشس»<sup>۲</sup> (خوانده شود اُورْت یا رُت)، خَشْشَر<sup>۳</sup>، آتَر<sup>۴</sup> که هر چهار خدایان گاثانی هستند — و هئوم<sup>۵</sup> و اسم نوع یزْت<sup>۶</sup> که هر دو در یسنای هپتنگ هائی تی<sup>۷</sup> یافته میشود. ترکیباتی دیگر بامشَر<sup>۸</sup> و خورنه<sup>۹</sup> و سنی آشن<sup>۱۰</sup> و دئین<sup>۱۱</sup> و نیمه<sup>۱۲</sup> و سْت آتَر<sup>۱۳</sup> که همه کلمات گاثانی هستند. و اسامی دیگری مانند آهوم سئوت<sup>۱۴</sup> و آشیم یهمانی اوشْت<sup>۱۵</sup> و آشیم یینگه ورز<sup>۱۶</sup> و آشیم یینگه رآچا<sup>۱۷</sup> که یاد آور

Hāoma - ۲	Xšaθra - ۱
haptanghāiti - ۴	Yazata - ۳
Xvarənah - ۶	mathra - ۵
daena - ۸	Syaothna - ۷
Staotar - ۱۰	nemah - ۹
ašem - yahmai - ušta - ۱۲	Ahum - stut - ۱۱
ašəm - yənghe - raōcā - ۱۴	ašəm - yənghe - Varəza - ۱۳

بعضی از مطالب و اشارات اوستای قدیم میباشند. بااینحال در فروردین یشت بخدایان اوستای جدید هم توجه شده است. مانند: میثر که سه بار ذکر شده (بندهای ۱۸-۸۶-۹۵) و رشنو<sup>۱</sup> و داموئیش اوپ من<sup>۲</sup> و آردوی سورا آناهیتا و آرشتات<sup>۳</sup> و نئی ریوسنگه<sup>۴</sup> و آپام نپت<sup>۵</sup> و بنابراین میتوان فرض کرد همه مردان و زنانی که در این جدول ذکر شده اند، خواه از افراد تاریخی باشند یا افسانه‌ی. بمحیط اوستای قدیم مربوطند و از اینجا چنین نتیجه میگیریم که جدول اسامی فروردین یشت تا عهد بسیار قدیمی از عهد یشته‌ها بالامیرود.

علاوه بر این دلائل متقنی در دست داریم برای آنکه یشت ۱۳ را بطور کلی بعنوان یکی از قطعات بسیار قدیم اوستای جدید محسوب بداریم و باین مناسبت آنرا تالی یشت دهم قرار دهیم. از آنجا که محیط جغرافیایی یشت دهم ایران شرقی یعنی مرو و سرزمین آریا و سغد و خوارزم است، بآسانی میتوان فرض کرد که قسمتی از یشت ۱۳ در نواحی شرقی ایران تدوین شده است. بدبختانه نمیتوان ناحیه‌ها و سرزمین‌ها و همچنین قبایل مذکور در این یشت را بتحقیق معلوم کرد. اسامی جغرافیایی و تاریخی مربوط در بندهای ۱۷۵-۱۲۷ و ۱۴۳-۱۴۴ ذکر شده است. در اولین قسمت بنامهای اشخاص و پدران این افراد باز میخوریم: موژین<sup>۶</sup> (= میژین<sup>۷</sup>)

Damoiš Upamana - ۲

Nairyosangha - ۴

Mužien - ۶

Rašnu - ۱

Arštāt - ۳

Apām Napāt - ۵

Mižien - ۷

از سرزمین موژ<sup>۱</sup> (= میژ<sup>۲</sup>) - رآژدین<sup>۳</sup> از سرزمین رآژدی<sup>۴</sup> - تنوین<sup>۵</sup>  
 از سرزمین تنوی<sup>۶</sup> (تنی<sup>۷</sup>) - دو برادر از سرزمین آنگهوی<sup>۸</sup> (= انگوهی<sup>۹</sup>)  
 و دو برادر از سرزمین آپخشیر<sup>۱۰</sup>. چون همه این اسامی ایرانیست. ظاهراً  
 مربوطست با استقرار قبایل ایرانی بصورت امارت‌های کوچک. اما هیچیک  
 ازین نواحی معلوم نشده‌است.

در بندهای ۱۴۳-۱۴۴ نویسنده ادعیه<sup>۱۱</sup> فروشی‌های مردان و زنان  
 پاکدین سرزمین اقوام «آری» و «توری» و «سئیریم» و «سائی نی» و «داه» را  
 ذکر می‌کند، یعنی بدون تردید مزدیسنیان تمام قسمت‌هایی از جهان را که  
 نویسنده می‌شناخته و در آنها معتقدین بمزدیسنا وجود داشته‌اند. اسم آری  
 علی‌الظاهر در عهد تدوین این یشت بر ایرانیان اطلاق میشد که مسکن ثابتی  
 انتخاب کرده بودند اما تحقیقات مختلفی که برای مشخص ساختن نژاد  
 و قومیت اقوام توری و سئیریم و سائی نی شده بنتایج قاطعی نرسیده‌است.  
 قوم تورا<sup>۱۱</sup> در گائاهها هم ذکر شده و نام اعقاب فریان<sup>۱۲</sup> ای تورانی

Miža - ۲

Muža - ۱

Raoždiya - ۴

Raoždien - ۳

Tanuya - ۶

Tanuyien - ۵

Anghvi - ۸

Tanya - ۷

Apaxšira - ۱۰

Anguhi - ۹

۱۱- اسم قوم تورا Tûra در شاهنامه «تورانی» و «تورانیان»، منسوب بسرزمین  
 «توران» است. در اوستا این اسم هم برای شخص است (فروردین یشت)  
 و هم برای قوم (آردیشت)، و این قوم با لقب آسواسپ<sup>۱۳</sup> âsu - aspa یعنی

بقیه در صفحه بعد



دریسنای ۴۶ بند ۱۲ (و رجوع شود به یشت ۱۳ بند ۱۲۰) آمده است. فریآن یک نام ایرانی است. در بندهای ۳۷-۳۸ از فروردین یشت صحبت از عشیره «تور» از قبیله «دانو» دشمن مزدیسنان میشود که ده هزار جنگجو داشت. کلمه «دانو» که در ریگودا معنی موجودات اهریمنی میدهد شاید در اصل یک اسم بمعنی «دشمن» یا چیزی از این قبیل بوده است. تصور می‌کنم که کلمه «تور» در آغاز امر برای تعیین قبایل چادر نشین که

#### از حاشیه صفحه قبل

دارنده اسب تیزرو ذکر شده. کلمه تور در مورد نسبت توری (tûrya) میشود و کشور توران در اوستا Tûryana نام دارد. در آبان یشت محل این قوم یعنی محل جنگ آنان بر سر داری خاندان Vaesa باتوس سپهبد نزدیک Kangha (گنگ دژ) معلوم شده، و محل گنگ دژ را معمولا در حدود خوارزم یا بخارا تعیین می‌کنند (حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، ص ۶۱۳) - در باره اینکه قوم تور از چه نژادی بوده‌اند باید دانست که از روی آخرین تحقیقات و همچنین با توجه بادل و قرائنی که از اوستا برسی‌آید میتوان گفت که تورانیان از جمله اقوام آریایی ایران بوده‌اند که هنوز قبول آیین مزدیسنا نکرده بودند و در آن سوی جیحون سکونت داشته در طلب اراضی ایرانی با ایرانیان در جنگ و ستیز بوده‌اند، و بعدها از لحاظ آنکه جای آنان را اقوام ترك نژاد گرفتند تورانیان هم در متون ایرانی ترك دانسته شده‌اند و حال آنکه در روزگاران قدیم تاریخ قوم ایرانی همسایگی و قرابتی بین آنان و ترکان وجود نداشت و این امر از عهد اشکانی امکان پذیرفت. (مترجم).

Fryāna - ۱۲

معمولاً وحشی و غارتگر بودند بکار می رفته است<sup>۱</sup>. خواه از نژاد ایرانی بودند یا نه، و از میان آنان تنها چند خاندان و قبیله<sup>۲</sup> منفرد مزدیسنا را پذیرفتند. قوم «سئیریم»<sup>۳</sup> را مارکوارت همان قوم «سوروماتای»<sup>۴</sup> دانسته است. بدین معنی که «سئوروم - ت»<sup>۵</sup> با حرف مکرر «i» و حالت جمع «ت» برسم ایران شمالی در اصل سئیریم با حرف مکرر «i» بوده است و چنانکه قبلاً گفته ام تکرار حروف در وسط کلمه یکی از آثار لهجه<sup>۶</sup> ایران میانه است که بوسیله ناسخین و کسانی که اوستا را بخط عهد ساسانی در میآوردند، در لهجه<sup>۷</sup> اوستایی وارد شده است. کلمه «سَرم»<sup>۸</sup> از اوستای دوره اشکانی همان قوم «سارمات»<sup>۹</sup> در نزد نویسندگان قدیم یونانیست. و امکان هم دارد که سوروماتای<sup>۱۰</sup> و سارمات<sup>۱۱</sup> دولت مختلف باشند<sup>۱۲</sup>. اگر اسمهای سوروماتای و سارمات واقعاً مربوط بیک قوم می بود. چون کلمه «سارمات» هیأت بسیار جدیدی است نمیتوان وجود آنرا با همین هیأت در متنی بقدمت فروردین یشت پذیرفت. از طرف دیگر چون نمیدانم قوم سارمات در عصر مورد نظر ما کجاسکونت داشته اند اصرار در تعیین محل آنان بيمورد بنظر می آید.

۱- رجوع شود بمقاله سن در آکتا اوریا نتالیا (Acta - orientalia)، ج ۴، ص ۹۶.

۲- Sauruma - ta

۳- Sauromatai

۴- Sauromatai. این کلمه بعقیده Andreas یعنی دارندگان سوی سیاه (سیاه سویان)

Sau یعنی سیاه و Rôm یعنی سو، رجوع شود به:

Lommel, Archiv für slavische philologie : t. 40, p. 153

۵- Sarmatae

۶- این عقیده Rostovzeff است در : Iranians and Greeks in South

Russia (Oxford, 1922) pp. 33 et 113 sqq.

قوم «سائی نی»<sup>۱</sup> یا «سائی نو»<sup>۲</sup> محققاً مجهول است و یکسان دانستن آن با چینیان که دارمستتر<sup>۳</sup> پیشنهاد کرده است. و عقیده<sup>۴</sup> وست بر اینکه این قوم در ناحیه<sup>۵</sup> سمرقند میزیسته<sup>۶</sup>، هم مستند بر اصل صحیحی نیست.

اما قوم داه<sup>۵</sup>، کلمه<sup>۸</sup> سانسکریت اسم این قبیله داس<sup>۷</sup> به معنی قبایل دشمن است که تاحدی هم صفات اهریمنی داشته باشند. و این اسم از همان ریشه است که کلمه<sup>۸</sup> فارسی هخامنشی واوستایی «دَهِیُو»<sup>۹</sup> بمعنی مملکت<sup>۱۰</sup>، و کلمه<sup>۱۱</sup> دَها<sup>۱۲</sup> بمعنی انسان در زبان قوم «ساس»<sup>۱۳</sup>.

داه<sup>۱۱</sup> یا دای<sup>۱۲</sup> یا داه<sup>۱۳</sup> یک قبیله<sup>۱۴</sup> صحراگرد ایرانی است که در عصر اسکندر بنابر نص<sup>۱۵</sup> آراین<sup>۱۶</sup> در شمال گرگان (هیر کاینا) و مروسکونت

Sāinu - ۲

Sāini ۱

Z. A. II, p. 534 - ۳

Pahl. Texts, I, p. 37 et IV, p. 264 - ۴

Dāsa - ۷

Dāha - ۵

Dahyu - ۷

۸- کلمه<sup>۸</sup> دَسیو<sup>۹</sup> dasyu در سانسکریت برای تعیین قبایل دشمن بکار می‌رود. رجوع

شود به: Hillebrandt, ved. Mytologie, III, p. 274 sqq.

Dahā .. ۹

۱۰- رجوع شود به: Sten Konow, Festschrift Wilh. Thomsen, p. 97

Δàoī - ۱۲

Daha - ۱۱

Dahæ - ۱۳

۱۴- Flavius Arrien سوره و فیلسوف و سیاستمدار یونانی است که در نیکومدیا

(Nicomédie) در اواخر قرن اول میلادی ولادت یافت و سپس به روم رفت.

بقیه در صفحه بعد



داشت. اما عین همین نام برملا دیگر هم اطلاق شده بود زیرا هرودت در بند ۱۲۵ از کتاب اول خود قومی را به اسم « داای » در میان اقوام چادر نشین ایرانی ذکر می کند.

### در کیفیت ترکیب چند اسم خاص از جدول اسامی یشت ۱۳

تحقیق در باب دسته اسامی خاص که در بندهای ۹۶-۱۴۲ فروردین یشت دیده میشود از لحاظ کیفیت تشکیل و ترکیب اسامی ما را متوجه وجه استعمال تازه‌نی میکند و آن اینست که پسران یک فرد غالباً دارای اسمهای مرکبی هستند که یا جزء اول و یا جزء دوم آن در همه یکسان است مانند وُهوَنیمَه<sup>۱</sup> و وُهووزَدَه<sup>۲</sup> پسران کَتَو<sup>۳</sup> و وُهوَرَاچَه<sup>۴</sup>

#### از حاشیه صفحه قبل

در آنجا به تحصیل پرداخت و نزد اپیکتتوس (Epictetus) تلمذ نمود. از سال ۱۳۱ میلادی حکومت کاپادوکیه (Cappadocia) باو واگذار شد و این شغل را تا سال ۱۳۷ برعهده داشت. بعدها بمرتبه کنسولی رسید و اواخر عمر خود را در نیکومدیا گذراند. تاریخ جانشینان اسکندر و تاریخ بیشینه Bithynic و تاریخ پارتها که از تألیفات او بوده اند مفقود شده اند. با اینحال از آثار متعددی در دست است مانند: رساله در باب شکار -- مشافهات اپیکتتوس Entretiens d'Epictète -- کتاب هند و کتاب آنا باز Anabase که در آنجا راجع به لشکر کشی اسکندر سخن می گوید. آریین نویسنده خوب و مورخ محقق و ناقد و مطلعی است. (مترجم).

۲- Vohu - vazdah

۱- Vohu - nzmah

۴- Vohu - raoah

۳- Katu

و آشور اُچَه<sup>۱</sup> و ورسَمور اُچَه<sup>۲</sup> پسران فرانی<sup>۳</sup> و آیتو آستی<sup>۴</sup> و وُهو آستی<sup>۵</sup>  
و گئی دَستی<sup>۶</sup> و پسران پُورودا خُشتی<sup>۷</sup> ( دو پسر دیگر همین مرد دارای  
نامی هستند که بنوع دیگر ترکیب شده است) و غیره. در غالب مواردی که  
چند نام مرکب می آیند. که قسمت اول یا دوم آنها از یک ریشه است. میتوان  
فرض کرد که آن اسامی از چند برادر است و ممکن است در این باب مثالهای  
متعددی ذکر کرد<sup>۸</sup>. مثلاً در بند ۱۰۱ بلافاصله بعد از شاه ویشتاسپ نام «زئیری  
وئیری»<sup>۹</sup> را می یابیم که در افسانهها بعنوان برادر ویشتاسپ مشهورست

Varesmo - raočah - ۲

Ašo - raočah - ۱

Ayo - asti - ۴

Frānya - ۳

Gayadāsti - ۶

Vohu - asti - ۵

Pourudāxsti - ۷

۸ - دعوی Hertel (Achaemeniden und Kayaniden, p. 27) در اینکه  
در مواردی که از چند برادر یا خواهر سخن به میان آید نام و عنوان پدر همواره  
در ذکر نام هر یک از افراد تکرار میشود. فرضیه یی است که هنگام امتحان  
همواره با غلط مواجه میشود.

۹ - Zairivairi همانست که در شاهنامه و روایات دیگر «زریر» نام دارد. زریر  
پسر کی لهراسپ و برادر کی گشتاسپ و سپهسالار او بود. تادر جنگ با ارجاسپ  
تورانی بدست بیدرفش جادو کشته شد. داستان او بتفصیل در ایاتکار زریران  
آمده. این پهلوان در اوستا Zairi - vairi است. جزء اول این اسم یعنی  
زئیری بمعنی زرین و جزء دوم وئیری در پهلوی و فارسی «بر» یعنی سینه است  
و «زئیری وئیری» مجموعاً یعنی «زرین بر» یا «زرین جوشن» چنانکه در این  
دو بیت از دقِیَقی می بینیم:

نبرده سوار آنکه نامش زریر

بیاید پس آن نره شیر دلیر

بدو اندرون خیره داشته سپاه

ابا جوشن زر درخشان چوماء

( مترجم ) .

وبعد از او نام یُوخْت وئیری<sup>۱</sup> و بعد دو نام «سری رَأخْشَن»<sup>۲</sup> و کِریَسْ  
 اُخْشَن<sup>۳</sup> و قدری دورتر، در همین بند، چهار نام مرکب با آرْشْتی<sup>۴</sup> آمده  
 است و دو بند بعد دو اسم پیاپی که با «آسپ» و هشت اسم که با «آتر»  
 و دو اسم که با «شی آئن»<sup>۵</sup> ترکیب شده اند دنبال اسم «سپنتودات»<sup>۶</sup>  
 می آید که در داستانها فرزند ویشتاسپ دانسته شده است. تمام این اسامی  
 از زئیری وئیری تاسپنتودات احتمالاً متعلق با عضائی از خانواده ویشتاسپ  
 وزن او «هوئوسا» است. انتساب شخص پدر معمولاً از این راه نشان داده  
 شده که یا اسم آندو بلافاصله دنبال هم ذکر شود، مانند نی جَر<sup>۷</sup> پسر سَوَه<sup>۸</sup>  
 و ویست اورو<sup>۹</sup> پسر نوذر<sup>۱۰</sup>. دو اسم که بعد از اسم سپنتودات می آیند

Sriraoxšan - ۲

Yuxtavairi - ۱

aršti - ۴

Kərəsaoxšan - ۳

šyaoəna - ۵

Spentô - dāta - ۶ همانست که در پهلوی سپندیات و در فارسی اسفندیار شده  
 است. این اسم قاعده<sup>۱۱</sup> میبایست در فارسی اسفندیاز یا اسفندیاد باشد ولی نقص  
 خط عربی باعث غلط شدن آن گردید و به همین صورت غلط در زبان فارسی  
 باقی ماند. وی یکی از دو پسر گشتاسپ است که بعد از کشته شدن زیر  
 به سپهسالاری ایران برگزیده شد و عاقبت بدست رستم در سیستان بقتل رسید.

Nijara - ۷

(مترجم).

Vistauru (= گسته) - ۹

Savah - ۸

۱۰- این دومی یعنی ویست اورو نوذری در یشت ۵ بند ۷۶-۷۹ ذکر شده  
 است. بنابر عقیده مشهور (رجوع شود به: Jackson, Zoroaster, p. 70)  
 و نیز رجوع شود به: (Moulton, Early Zoroastrianism, p. 206 sqq.)

بقیه حاشیه در صفحه بعد



ظاهرآ میتوانند باین خاندانها افزوده شوند زیرا بلافاصله بعد از آنها اسامی  
اعضاء یکک خاندان دیگر که بر اثر مصاهرت با خاندان زرتوشتر شهرت  
یافته اند آمده و آن نام خانواده<sup>۱</sup> «هوگوگو» است. در سلسله شاهان یا امرای  
مقدم بر عهد زرتشت که با عنوان کوی ذکر میشوند (بند ۱۳۲) بدون تعیین  
تعاقب نسبیه نام کوی آرشن<sup>۱</sup> و کوی بیترشن<sup>۲</sup> و دوتن دیگر که نامشان  
باجزاء آرشن<sup>۳</sup> ترکیب نشده است، یعنی کوی پیسینه<sup>۴</sup> و کوی اوسدن  
(= کی کاوس)، آمده است. - همه این چهار تن در ادبیات پهلوی  
(بند هشتن فصل ۳۱ بند ۲۵) بعنوان برادر ذکر شده اند، و بعد از آنان نام  
«سیا ورشن» آمده که بنابر سایر موارد از یشتهای کهن پسر کوی اوسدن  
شناخته شده است. اگر این طرح نسبیه را بتوان با فروردین یشت تطبیق  
کرد، ملاحظه می شود که برادرزاده هم در این حال دارای نامی با همان  
ترکیب نام عم<sup>۵</sup> است. گاه اتفاق می افتد که نام پدر و پسر دارای یکک ترکیب  
واحد باشد و از آن جمله است آشن سیر ذه<sup>۵</sup> پسر آشن سس یرینک<sup>۶</sup> (بند ۱۱۴).

از حاشیه صفحه قبل

ویشناسپ و زنش هوتئوسا هردو از خاندان نئوتر Naotara بوده اند. ادعای  
کتاب پهلوی یادگار زیران که این دو برادر و خواهر بوده اند ظاهراً  
افسانه پیست که برای تقدیس خود و گدس Xwēdvaγdas (یعنی ازدواج  
بین محارم نزدیک) جعل شده است.

۲- Kavi Byaršan

۱- Kavi Aršan (کی ارش)

۴- Kavi Pisinah (= کی پشین)

۳- aršan

۶- Ašasairyank

۵- Ašasarədlha

در این فهرست بعد از نام مذکور یک نام دیگر یعنی «آش سرِ ذَ» پسر زئیرینک<sup>۱</sup> آمده و این اولین بار نیست که دو شخص با یک نام ولی از دو نسبت مختلف در یک فهرست و پشت سر یکدیگر جای گرفته‌اند، و با اینحال وحدت «آش سَ ئیرینک» و «زئیرینک» که هر یک پدر یکی از این دو «آش سرِ ذَ» هستند وجود اختلالی را در قسمت مذکور می‌رساند. این شکل از صورت بندی اسامی را که هیچگاه ترتیب منظم نداشت، نمیتوان در سلسله<sup>۲</sup> نسب‌های هخامنشی و اشکانی که به‌مارسیده‌است ملاحظه کرد و بنابراین چنین بنظر میرسد که خیلی زودتر از اینها متروک مانده باشد ولی عدم کفایت اسناد ما را باخذ نتیجه<sup>۳</sup> قاطعی در این باب نمیرساند. شاید بتوان اثر این ترتیب را در جدول مغشوش شاهان ماد که کتزیاس<sup>۴</sup> ذکر کرده، و ظاهراً نام رؤسای قبائل بوده است، یافت. در این جدول نام آرباسس<sup>۵</sup> و آربیانس<sup>۶</sup> و آرتی کاس<sup>۷</sup> و آرتی نس<sup>۸</sup> را می‌یابیم. عین این روش بعداً بوسیله<sup>۹</sup> ترتیب دهندگان سلسله<sup>۱۰</sup> نسبها تقلید شده و غالباً باین نحو بوده است که پدرو پسر نامی با یک ترکیب داده‌اند

۱ - Zairyank

۲ - Ctésias سیاح و مورخ یونانی قرن پنجم ق. م. که در حدود سال ۴۱۶ بپارس سفر کرد و نزدیک هفده سال در دربار شاهنشاهی هخامنشی بعنوان طبیب خدمت نمود. از آثار او یکی تاریخ پارس و دیگر کتابی در «توصیف هند» معروف بود. (مترجم).

۴ - Arlianes

۳ - Arbaces

۶ - Artynes

۵ - Artykas

مثلاً برای مَنُوش چیثَر<sup>۱</sup> پسر آئیریآو<sup>۲</sup> (یشت ۱۳ بند ۱۳۱) پدر جدیدی با نام (پهلوی) مَنُوش خَوَرَنَر<sup>۳</sup> وجدی بنام خَوَرَنَگَت<sup>۴</sup> یاد کرده‌اند و از میان اجداد او و یا بنابر قولی دیگر اجداد مادری مَنُوش چیثَر نامهای فَرَزُوشَگَت<sup>۵</sup> پسر زُوشَگَت<sup>۶</sup> پسر فَرَزَگَزَگَت<sup>۷</sup> پسر گوزگَت<sup>۸</sup> را ملاحظه می‌کنیم. بهمین ترتیب برای فریدون (= تَرَات اُن<sup>۹</sup>) عده<sup>۱۰</sup> جدیدی از اجداد معلوم کرده‌اند که نام همه<sup>۱۱</sup> آنها بگاوه ختم می‌شود (بند هشتن فصل ۳۱ بند ۷). در آخرین قرن از عهد ساسانی اسامی مأخوذ از تاریخ داستانی قدیم در خانواده پادشاهی و خاندانهای نجبا متداول بوده‌است. این مطلب را نلد که متذکر شده و ذکر کرده‌است<sup>۱۲</sup>، پس جای تعجب نیست که در آن دوره استعمال اسمهای بایک ریشه، چنانکه از فروردین یشت می‌شناخته‌اند، از نو معمول گردیده باشد. از میان پسران خسرو دوم اشخاصی را مانند «شادمان» و «شادرنگ» و «آروندرنگ» و «اروندست» و «پوس دیل»<sup>۱۳</sup> و «پوس وه»<sup>۱۴</sup> و «خُرّه»<sup>۱۵</sup> و «مرد خُرّه»<sup>۱۶</sup> و «زادان خُرّه»<sup>۱۷</sup> ملاحظه می‌کنیم<sup>۱۸</sup>.

Manušciθra - ۱ (منوچهر) Airyāva - ۲

Manušxvarnar - ۳ Xvarnag - ۴

Frazūšag - ۵ Zūšag - ۶

Fragūzag - ۷

Gūzag - ۸. راجع باصل این سلسله نسب رجوع شود بمقاله من در:

Festschrift F. C. Andreas, p. 64 sqq.

θraêtaona - ۹

۱۰ - طبری ص ۱۴۷ حاشیه شماره ۱.

Pusdīl - ۱۱ Pusvêh - ۱۲

Xurrah - ۱۳ Mardxurrah - ۱۴

Zādānxurrah - ۱۵ - یوستی، کتاب ناسهای ایرانی، ص ۲۰؛ ۱۶ - یوستی، کتاب ناسهای ایرانی، ص ۲۰؛



### تاریخ داستانی در یشت ۱۳. تقسیم جهان بسه بخش

تحقیق در قدمت فروردین یشت مسأله<sup>۱</sup> مهمی است زیرا این یشت اشارات متعددی به اصول عقاید و آداب مذهبی و افکار مربوط بتکوین عالم و دوره آخرالزمان و نیز با ساطیر و تاریخ داستانی دارد<sup>۲</sup>. اسامی ارباب انواع مذکور در فروردین یشت را قبلاً ذکر کرده ایم. در این یشت «سَتَ وَاِسَس»<sup>۳</sup> بمنزله ستاره‌ی شمرده شده است که باران را بر روی زمین میریزد (بندهای ۴۳-۴۴). این یشت ما را بتفصیل از اعمال مختلف فروشی‌ها، پرستش ارواح و مردگان از باب رابطه آنها با فروشیها (بندهای ۴۹-۵۲) رستاخیز اجساد (بند ۱۱) آگاه می‌سازد، و همچنین از طرز پیشکشی و تقدیم زَاثَر<sup>۴</sup> و از دسته بهم بسته‌ی که بِرِسمَن<sup>۵</sup> نامیده میشود و موبد هنگام ستایش آنرا بکار میبرد (بندهای ۲۴-۲۷)، از ادعیه و اورادی که دفع شر میکند (بند ۲۰ بعد) سخن رفته است. در همین یشت به نبرد فاتحانه قوای خیر با قوای شر بر سر آب و گیاهان (بند ۷۸) و داستان گَیَیه<sup>۶</sup> اولین بشر و منشاء خاندانهای آریایی (بند ۸۷) اشارت رفته و نیز گفته شده است که کیرِ ساسپ<sup>۷</sup> که، خود از کسانی است که در دوره آخرالزمان پهلوانیها خواهد کرد، بوسیله ۹۹۹۹۹ فروشی نگاهبانی میشود (بند ۶۱)

۱ - از فروشی یشت اطلاعاتی هم راجع به تمدن این دوره میتوان بدست آورد مانند: مبارزات برای تقسیم آب (بندهای ۶۵-۶۸)، جنگ وسلاحها (بندهای ۴۵-۴۸ و ۶۹-۷۲) و چند روایت مربوط به قدیمترین جنگهای مذهبی ایرانیان مزداپرست که در سایر قطعات موجود اوستا ذکر از آنها نمی‌یابیم

۲ - Satavaçsa

(بندهای ۳۷-۳۸).

۴ - Barəsmān

۳ - Zaothra

وهمین عده از فروشی‌ها نطفه زرتشت را هم محافظت می‌کنند (بند ۶۲) تا آنکه سه نجات دهنده عالم که آخرین آنان آستوت اِرت<sup>۱</sup> است، از این نطفه و از مادران قابل احترام خود که در پایان جدول زنان مؤمن و پاکدامن ذکر شده‌اند، پدید آیند. «گَیَه» و «مَسْ اُشیَنَت»<sup>۲</sup> (آستوت اِرت) نشانه آغاز و انجام زندگی بشری هستند (بند ۴۵).

اگر چه در فروردین یشت اصول عقاید مربوط بتکوین عالم و رستاخیز را در هیأت قطعی خود می‌یابیم، اما مغایرت‌هایی اساسی هم میان این یشت و قطعات دیگر اوستای جدید در باب تاریخ داستانی پیش از عهد زرتشت ملاحظه می‌کنیم (بندهای ۱۳۰-۱۳۸) که در عین حال نظم تاریخی آن قابل ملاحظه است. قبلاً اشاره کرده‌ایم که از دو پهلوان متعلق به یک سلسله داستانی یعنی هئوشیَنگَه و تَخْم اُروپ تنها اولی معلوم نویسنده فروردین یشت بود و این هئوشیَنگَه هم هنوز جای قطعی خود را در سلسله پادشاهان داستانی بدست نیاورده بود. در اینجا تاریخ داستانی هنوز از بیم شروع میشود و این امر با صفت اصلی اولین بشر که باین شخص داده می‌شده و خود بازمانده‌ی از دوره هندوایرانیست سازگار است. آوشنَر<sup>۳</sup> که در هیچ جای دیگر از اوستا یافته نمیشود، ولی

۲ - Saosyant

۱ - Astvat - arata

۳ - یا اوشنَر Ōsnar مردی خردمند در عهد کی کاوس بود که بخوی بد آن پادشاه بقتل رسید. در باره وی مزدیسنان بخوارق عادات معتقد بوده و چنین می‌پنداشته‌اند که او همه زبانها را میدانست و بر دیوان چیره بود و بسبب دانش خود چندی وزارت کاوس یافت و بر هفت کشور فرمانروایی کرد.

بقیه در صفحه بعد

در دینکرت (کتاب ۷ فصل ۱ بند ۳۷) بعنوان وزیر کوی اوسدَن<sup>۱</sup> ذکر شده است، در فروردین یشت در عهد مقدمتری از حیت نظم تاریخی، یعنی بلافاصله بعد از ثَرَا تَنُون قرار دارد.

از ذکر مَنُوش چیشَر<sup>۲</sup> بعنوان پسر آئیریآوَ (فقره ۱۳۱) و از ادعیه و اذکار فروشی های سرزمینهای ایرانی و تورانی و سئیریمی (بند ۱۴۳) چنین نتیجه میتوان گرفت که نویسنده فروشی یشت از داستان تقسیم جهان

#### از حاشیه صفحه قبل

ازین اوشنر در اوستا با صفت پوروچیر Pūrūjira یاد شده است، یعنی «بسیار دانا» و وجود همین صفت اوستایی در ادبیات پهلوی منشاء ایجاد کسی بنام پاورواجیریا Pāurvaĵiryā شد که بنابر روایات دائی اوشنر بوده است. (حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ دوم، ص ۵۰۴)

۱- Kavi Usadhan یا Kavi Usan همانست که در ادبیات پهلوی کی اوس و در ادب فارسی کاوس و کیکاوس نام دارد و دومین پادشاه کیانی است. وی در اوستا بصفت «زورمند» و «بسیار توانا» وصف شده است. در ریگ ودا نام او «اوسنس کاوی» Usanas Kāvya آمده. درباره او رجوع شود به: (حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ دوم، ص ۴۹۹-۵۱۰).

۲- Manuṣ - čišra پسر Airyāva همانست که در روایات فارسی سنوچهر نواده ایرج پسر فریدون است و کین نیا را از سلم و تور بخواست. در اینجا ائیریآوَ یا Airya همانست که در زبان فارسی به «ایرج» تغییر صورت یافته است. (مترجم).



بسه قسمت میان پسران ثَرَا تَتُون<sup>۱</sup> یعنی سَرَم<sup>۲</sup> و تُوچ<sup>۳</sup> و اِرِچ<sup>۴</sup> که نامهای پهلوی آنانست، و در شاهنامه بشکل سلم و تور و ایرج آمده، آگاه بود. من سابقاً از این عقیده پیروی کرده‌ام<sup>۵</sup> لیکن بعداً از آن منصرف شدم. تقسیم جهان بسه بخش در قسمت موجود اوستا ذکر نشده ولی در یک کتاب مفقود اوستا بنام چهارده آمده بود و این داستان از روی آن کتاب در دینکرت (کتاب هشتم فصل ۱۳ بند ۹-۱۰) خلاصه شده است بدین ترتیب: «اخبار فرِتُون پادشاه خَوَنیرَس (خَوَنیرَث، رجوع شود به همین کتاب صفحات مقدم) راجع به پیروزی وی بر دَهاگَت و تصرف سرزمین مازندران و تقسیم خَوَنیرَس میان سه پسر خود سَرَم و تُوچ و اِرِچ ... سلطنت مَنوشچهر از اخلاف اِرِچ». بنابراین فروردین یشت چنانکه دیده‌ایم حاوی ادعیه‌ی است برای فرَوَشی‌های مردان و زنان مؤمن ممالک آریایی و تورانی و شیریمی و سائی نی و داهی، و بنحوی که می‌بینیم این واحدهای نژادی پنج است نه سه.

موضوع قابل توجه دیگر آنست که نام «آئیریآو» پدر مَنوش چیشَر بنا بر آنچه در فروردین یشت ملاحظه می‌کنیم، مشتق از اسم نژاد نیست زیرا اینگونه اسامی یا فقط از اسم نژاد و قبیله<sup>۶</sup> مربوط بدون افزودن چیزی بوجود

۱- Thraetaona در اوستا همانست که در ادبیات ودائی برای تنه Taitana و در ادبیات پهلوی فریتون Frētun و در فارسی فریدون یا «افریدون» شد و اوست که برضحاك خروج کرد و او را از میان برد. (مترجم).

۲- Sarm (سلم)

۳- Tūč (تور)

۴- Éreč (ایرج)

۵- Festchrift F. C. Andreas, p. 69.

۶- Éreč (ایرج)

میآیند، چنانکه در «سَرُم» ملاحظه می‌کنیم که همان سئیریم<sup>۱</sup> است و سئیریم خود اسم قبیله و نژادی معین است؛ و یا با افزایش پساوندی بوجود میآیند چنانکه در توج (= تورچ) می‌بینیم که با افزایش پساوند «چ» بر کلمه «تور» ساخته شده است و اِرِچ که با افزایش «چ» بر «اِرُ = êr» حاصل شده و ریشه «اِرُ» همان آئیری<sup>۲</sup> میباشد. لیکن «آئیریآ و» احتمالاً اسم مرکبی از قبیل «آریآرَمَن»<sup>۳</sup> است.<sup>۴</sup>

بنابراین در فروردین یشت کمترین اثر از تقسیم عالم به سه قسمت میان سه پسر فریدون که آسامی آنها مشتق از اسم نژادهای «آئیری» و «تور» و «سئیریم» باشد، وجود ندارد، و چون مللی که مجموع ساکنان عالم را بنابر اطلاع مزداپرستان ایران شرقی، بوجود میآورده‌اند، پنج قوم‌اند نه سه قوم، پس میتوان چنین نتیجه گرفت که داستان تقسیم عالم به سه قسمت معلوم نظر نویسندۀ فروردین یشت نبوده‌است.

معهدنا موضوع تقسیم یک پادشاهی میان سه پسر که کوچکترین آنها مملکت اصلی و اساسی را مالک شود، نزد ایرانیان شمالی، از ایام

Sairima - ۱

Airya - ۲

Ariyāramna - ۳

۴- بنابر نظر بارتولومه Bartholomae «آئیریآ و» عبارتست از آئیری (Airya)

باضافه پساوند «آو» (ava)؛ ولی یوستی در کتاب ناسها، ص ۱۱، این اسم را

آئیری و Airyava خوانده و آنرا بازمانده و خلف آئیریو Airyu معنی

کرده است. ولی کلمه آئیریو که اصلاً وجود ندارد نمیتواند خود وسیله

اشتقاق کلمه دیگری قرار گیرد. پس قاعده باید مصدر اشتقاق کلمه «آئیریآ و»

کلمه «آئیری» باشد نه اسم دیگر.

قدیم وجود داشته است. این موضوع را در دو افسانه<sup>۱</sup> مختلف راجع باصل سکاها و پادشاهی آنان که هرودت (کتاب چهارم بند ۵-۱۰) نقل کرده است، می‌یابیم. موضوع مذکور در عهد نامعلومی در تاریخ داستانی ایرانیان مزدآپرست نیز راه یافته است و در نتیجه سه نام اول از اسامی پنج نژاد مذکور در فروردین‌یشت (بندهای ۱۴۳-۱۴۴) را برای انطباق برداستان یاد شده انتخاب کرده و زمان این واقعه را نیز در تاریخ داستانی بسیار جلو برده‌اند؛ زیرا در فروردین‌یشت «ییم» و «ثُرّا تَتئون» که بعد از خلع «اژی دَهاک»<sup>۱</sup> جانشین «ییم» محسوب میشود، فرمانروای همه آدمیان و سرزمین خُونیرس بوده‌اند و حال آنکه در دوره «مَنوش چیشر» ایرانیان با یک حکومت مستقل مبارزه میکردند که فَرَنگَرَسین بر آن حکومت داشت. درست میان دوره «ثُرّا تَتئون» و «مَنوش چیشر» یعنی دوره‌ی که در فروردین‌یشت نام «اُوزو» از نژاد (یا پسر) «تُوماسپ» و «اَغَرّا رَث» از نژاد (یا پسر) «نَرُو» در آن دوره ثبت شده است، فرد دیگری را قرار داده‌اند که نامش از کلمه «آئیری» اشتقاق یافته است و ضمناً مَنوش چیشر را نیز از اخلاف این فرد پنداشته‌اند و آنگاه «آئیریّاو» را که وجه اشتقاق آن آئیری + آو (= اِرِچ، ایرج) است، یکی از قهرمانان شمرده و برای او برادرانی تصور کرده‌اند که اسامی آنان از «تُور» و «سَئیریم»

۱- اژی دَهاک Aži - dahāka یا آژی (Aži) همانست که در پهلوی اژدهاک یا «دَهاک» و در شاهنامه بصورت «اژدها» و «ضحاک» و در متون عربی اژدهاق و ضحاک شده است. رجوع کنید به حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، از صفحه ۴۵۱ به بعد.



مشتق است، و این سه تن را مجموعاً پسران «ثُرَا تَسُون» خواندند. بعد از این مرحله برای آنکه رابطه تاریخی و نسبیهی هم میان «آئیریئاو» و «منوش چیثر» ترتیب داده شود. بنابر روایت معمول و به تبعیت از «خوتای نامگک» (خداینامه) ساسانی که اخبار تواریخ عربی و فارسی بآن منتهی می گردد، او را جد مادری (پدر و مادر «منوش چیثر» دانستند و حال آنکه بنابر روایات دینی چندین پشت میان اِرِچ (ایرج) و منوش چیثر (منوچهر) فاصله است<sup>۱</sup>.

بعد از این اصلاح کار دیگری نیز انجام گرفت بدین معنی که «اُوزَو» و «آغَرَا رَث» نیز در فهرست افراد داستانی تغییر مکان یافته و نام هریک از آنان در محل دیگری ثبت شده است.

اگر بخواهیم زمان ورود افسانه تقسیم عالم را در تاریخ داستانی ایرانیان مزداپرست بدانیم، میتوانیم با مطالعه در هیأت ظاهری اسم «اِرِژ» (= اِرِچ، ایرج) در شاهنامه فردوسی و کتب مورخان تازی و پارسی باین مقصود برسیم.

حرف ژ در یک دوره نسبتاً جدید از حروف لهجه مرکزی که لهجه رسمی دوره اشکانیان بوده است تحول یافته و معادل است با حرف z در لهجه جنوب غربی که در عهد ساسانیان بکار می رفته است. هیأت ظاهری کلمه اِرِچ که حرف «چ» آن قاعده «ژ» یا «ز» خوانده میشود باید هنگام قرائت «اِرِژ» تلفظ گردد. این اسم در عهد اشکانیان بوجود آمده است و نمیتوان آنرا بعهد قدیمتری نسبت داد زیرا داستان تقسیم

۱- رجوع شود به آندره آس در: Festchrift, F. C. p. 65 sqq.

ممالک بسه قسمت مسلماً مبتنی است بر تصور یک شاهنشاهی متحد ایرانی پیش از عهدی که دشمنانی آنرا از مرزهای شمالی و شمال شرقی و مغرب تهدید میکرده‌اند.

در دوره هخامنشیان در مغرب ایران تنها یک دولت و قدرت یونانی برای تهدید شاهنشاهی ایران وجود داشته است لیکن در جانب شمال هیچ قدرت سیاسی که چنین کاری از آن ساخته باشد موجود نبود و تنها از دوره اشکانیست که تهدید ایران از جانب شمال بوسیله اقوام بیگانه ساس و تخاروالانیان و جز آنها آغاز شد. پس دوره شاهنشاهی قوم پارت میتواند دوره قبول این افسانه یعنی افسانه تقسیم ممالک ایران بسه قسمت و ثبت آن در تاریخ داستانی ایران باشد. اگرچه بطور قطع معلوم نبود اقوامی که در فروردین یشت باسم «تور» و «سئیریم» خوانده شده‌اند کدامیک از اقوام بوده‌اند، لیکن ایرانیان دوره اشکانی این دو اسم را بقبایل متخاصمی که در این هنگام در دو مرز شمالی و غربی بسر میبرده‌اند اطلاق نمودند. سئیریم برملتهای ممالک یونانی و رومی، و تور بر اقوامی که پیایی از سرحدات شمالی و شمال شرقی بجانب ایران میآمدند، یعنی اقوام ساس و تخار و خیون و غیره، اطلاق گردید. چندی بعد قبایل ترك هم در عداد قبایل تورانی درآمدند.

### کیانیان

آقای «ژ. هرتل» در کتاب «هخامنشیان و کیانیان»<sup>۱</sup> موضوع

کیانیان را چنانکه در شاهنامه و دیگر مآخذ آمده، و متأثر از روایت خداینامه دوره ساسانی است، مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است. وی جداً نظر یوستی را در کتاب نامهای ایرانی مورد انتقاد قرار داده است. در کتاب یوستی فهرست انساب پادشاهان کاملاً داستانی یا تقریباً داستانی مربوط بدوره‌های بسیار قدیم از روی منابع قدیم و جدید، بدون تمیز و جدا کردن آنها از یکدیگر ترتیب یافته، و سعی در اثبات این نکته شده است که افراد اخیر سلسله کیانی در واقع افرادی از خاندان هخامنشی هستند که بنا بر عقیده هرتل مخالف با مزدایرستی گاثایی بوده‌اند. مبنای عقیده هرتل در این مورد فرضیه‌یست که آنها در کتاب «زمان زرتشت»<sup>۱</sup> آورده و گفته است زرتشت در دوره ویشتاسپ (هیستاسپس)<sup>۲</sup> پدر داریوش اول ظهور کرده است و داریوش و همدستان او برای مبارزه با مغان مادی که طرفدار آیین قدیم ایرانی بوده‌اند هم‌عهد شدند.<sup>۳</sup> بعقیده من کسانی که ارزش تاریخی قیام داریوش را مورد توجه قرار ندهند نظریاتی را که مبتنی بر آنست بزرحمت خواهند پذیرفت. علاوه بر این دلایل مؤلف در کتاب جدید او بنظر من استوارتر از دلایلی است که در کتاب «عهد زرتشت» آورده است. وی ضمن آنکه جنبه جعل و عدم استناد باسناد را در سلسله نسبهای که در روایات زرتشتی وجود دارد، نشان میدهد، در همان حال این عقیده را هم که یکسان بودن چند تن از اعضاء سلسله

Hystaspes - ۲

Die Zeit Zoroastres - ۱

۲- رجوع شود به اشارات انتقادی من در Acta Orientalia، ج ۴، ص ۹۲

یادداشت شماره ۱.



داستانی کیان با بعضی از افراد <sup>۱</sup>خاندان تاریخی هخامنشی بنحوی که مؤلفان پهلوی نوشته‌اند، می‌تواند افسانه‌هایی از همین قبیل باشد، رد می‌کند. عبارت دیگر هر تل روایت دینی ایرانی را هر جا که احتیاج داشته باشد می‌پذیرد و هر جا که مورد حاجت او نباشد بدور می‌اندازد.

من در اینجا قسمت‌های بسیار جدید از روایات مربوط بتاریخ کیانی را که در حال توسعه<sup>۲</sup> داستانهای ملی فراهم آمده است، رها می‌کنم و تنها بتحقیق درباره عناصر کهن آن می‌پردازم. تنها مأخذی که میتوان درین مورد از آن استفاده کرد یشتهای کهن است. فروردین یشت بی تردید از قدیمترین یشتهایی است که در آنها ذکر از افراد سلسله<sup>۳</sup> «کوی»<sup>۴</sup> آمده است. در آن قسمت از فروردین یشت که نام معاصران زرتشت ذکر شده است، یعنی در بند ۹۹ تنها یک اسم می‌یابیم که با عنوان «کوی» یاد شده و او کوی ویشناسپ<sup>۵</sup> حامی زرتشت پیغامبر است. نام باقی کویان در بندهای ۱۳۰-۱۳۸ از همین یشت که وقف بر اسامی افراد پیش از دوره زرتشت است ملاحظه میشود. در اینکه تمام افرادی که در قسمت مذکور ذکر شده‌اند، خواه کاملاً افسانه‌یی و یا تاحدی تاریخی باشند، پیش از دوره زرتشت زندگی می‌کرده و اسامی آنان با همان ترتیب خاص زمانی که می‌بینیم ذکر شده و صحیح و قابل اعتماد میباشد، جای تردیدی نیست زیرا همین نظم و ترتیب زمانی را در سایر مأخذ قدیم می‌بینیم، اگرچه بعضی اختلافهای اساسی هم درباره احوال هریک از آنان ملاحظه می‌کنیم،

۱- Kavi لقب، یکدسته از سلاطین اوستایی است که در روایات ملی از آن سلسله

به «کیانیان» تعبیر میشود. «کوی» بمعنی «شاه» است. (مترجم).

و این خود دلیلی است بر آنکه مآخذ مذکور مستقل از یکدیگرند و تحت تأثیر هم ایجاد نشده‌اند. در همهٔ این مآخذ یعنی یشت ۱۹ (زامیاد یشت) بندهای ۲۵-۸۷، یشت ۵ بندهای ۲۰-۷۹، یشت ۹ بندهای ۳-۳۲ و یشت ۱۵ بندهای ۷-۳۷، این دسته از کویان بدورهٔ مقدم بر عهد زرتشت نسبت داده شده‌اند.

فهرست پهلوانان مقدم بر عهد زرتشت که در فروردین یشت ملاحظه می‌کنیم، و تنها فهرستی است که از اسم بیم آغاز می‌شود، بنظر من قدیمترین فهرست این اسامی است. در این فهرست سه دسته از اسامی را میتوان ملاحظه کرد: اول - پهلوانان اولین عصر از تاریخ داستانی که از بیم آغاز و به منوش چیثَر ختم میشود و نسبت همهٔ آنان غیر از آشنَر معلوم گردیده است. دوم - دسته‌ای از افراد که هر یک با لقب «کوی» ذکر شده‌اند. سوم - کیرِ ساسپ از خاندان سام، آخرور از اخلاف کوی هئوسرَوَه، هئوشینگه و فرِ داخشتی پسر خومبی که هیچیک از آنان عنوان کوی ندارند.

این چهارتن که دستهٔ سوم از افراد مذکور را تشکیل میدهند در حقیقت خارج از نظم و ترتیب زمانی و بیرون از سلسلهٔ افرادی هستند که بترتیب تعاقب و جانشینی یکی پس از دیگری ذکر شده باشند. وضعی را که هئوشینگه در فروردین یشت دارد قبلاً توضیح داده‌ام. وی یکی از پهلوانان محلی است که دیرتر از دیگران در تاریخ داستانی ایران راه جست و هنوز جای او در ترتیب زمانی فروردین یشت معلوم نشده بود، در حالی که در همهٔ فهرستهای بعدی وی جانشین بیم است که برخلاف آنچه در فروردین یشت ملاحظه می‌کنیم دیگر نخستین پادشاه ایران محسوب نمیگردد.

کیرِ ساسَنپ، یکی از پهلوانان ملی که در نظر ایرانیان قدیم بسیار محبوب بوده در همهٔ موارد دیگر اوستا که نامی از او برده‌اند (یعنی: یشت ۵ بند ۳۷ - ۳۹؛ یشت ۱۵ بند ۲۷ - ۲۹؛ یشت ۱۹ بند ۳۸ - ۴۴؛ یشت ۹ بند ۱۰-۱۱) بلافاصله بعد از «ثَرَاتِ اُن» ذکر شده است لیکن بنابر روایت دیگری که فردوسی حفظ کرده است، وی آخرین پادشاه از سلسله‌یی است که پیش از سلالهٔ کَویان (کیانیان) سلطنت می‌راندند. «آخِرُور» اگر از اخلاف کیخسرو است، با عنوان «کَوی» یاد نشده و در هیچ مورد دیگر از اوستا نامی از او نیامده است.

نام فرَداخِشتی را نه تنها در موارد دیگر از اوستای موجود نمی‌بینیم بلکه، فقط در کتاب سَوَتگَرِ نَسک از کتب مفقودهٔ اوستا نام او آمده بود. وی بعنوان یکی از هفت خدیو جاودان خَوَنیرت<sup>۱</sup> تصور شده و چنین توصیف گردیده است: «فرَداخِشت از خاندان خومبِگ<sup>۲</sup> پسر هوشنگ<sup>۳</sup> که خدیو آبهای قابل کشتی رانی است». این تعبیر اخیر موجب میشود که برای فرَداخِشت جنبهٔ اساطیری تصور کنیم<sup>۴</sup>. معلوم نیست هنگام تألیف فروردین یشت برای فرَداخِشتی چه افسانه‌یی متداول بود ولی چون در هیچیک از یشتهای دیگر نامی از او بعنوان جانشین و خلف کویان نیامده، میتوان

۱- دینکرت، کتاب ۹، فصل ۱۶، بند ۶. Xumbig - ۲

۳- این سلسله نسب از آنروی ساخته شده است که فرَداخِشتی در فروردین یشت بلافاصله بعد از هوشینگ<sup>۵</sup> ذکر شده است.

۴- مؤلف بندهشن (فصل ۲۹ بنده) در وجه تسمیهٔ خومبی<sup>۶</sup> که آنرا لقبی برای فرَداخِشتی میداند، افسانه‌یی ذکر مینماید.



تصور کرد که او هم مانند کرشاسپ و هوشنگ یکی از افراد افسانه‌ی است که در آن هنگام هنوز جای معینی در فهرست تاریخی شاهان نیافته بود و از اینجاست که نام او را در آخر فهرست مذکور یاد کرده‌اند.

دومین دسته‌ی که نام آنان در فهرست پهلوانان و بزرگان ایران در فروردین یشت آمده «کویان»<sup>۱</sup> اند. کوی در گائاه‌ها و موارد مختلف اوستای جدید همه‌جا بمعنی «امیر» و «شاه» استعمال شده، و هر تل درین باره با صحت و دقت سخن گفته‌است.<sup>۲</sup> فهرست این دسته شامل نام هشت تن است بدین شرح: کوی کوات، کوی آئی پی و هو، کوی اوسدان. کوی آرشن، کوی پیسینه، کوی بیرشن. کوی سیاورشن و کوی هئوس روه. در یشت ۱۹ (بند ۷۱-۷۷) هم اسامی کویان بهمین ترتیب آمده‌است. این هشت کوی مسلماً بنابر ترتیب زمانی مذکور افتاده‌اند.

اطلاعاتی که از یشتهای قدیم راجع باین شاهان میتوان بدست آورد بسیار ناچیز است. کویان همه مردمی شجاع، نیرومند، کارآمد، قادر و بی‌باك بوده‌اند (یشت ۱۹ بند ۷۲)، در باره «کوی کوات» کوی آئی پی و هو، کوی آرشن. کوی پیسینه و کوی بیرشن در یشت ۱۳ بند ۱۳۲ و یشت ۱۹ بند ۷۱ جز نام نیامده است.<sup>۳</sup> کوی اوسدان هم در یشت

۱- هر تل: زبان زردشت ص ۳۹ ببعد.

۲- هر تل نام «کاوه» را مشتق از اسم «کوی آئی پی و هو» میداند. کاوه اسمی

فارسی (ناو ک در پهلوی) است از آهنگری که برده‌ها گ (ضیاح) بشورید و پیش بند پوستی خود را بر نیزه‌ی بست و همین پوست پاره‌است که درفش شاهنشاهی موسوم به «درفش ناویان» از آن پدید آمد یعنی «درفش کاوه».

بقیه حاشیه در صفحه بعد

۹ بند ۷۱ ذکر شده و در دو مورد دیگر یعنی یشت ۵ بند ۴۵-۴۷ و یشت ۱۴ بند ۳۹ اسم او بصورت کوی اُوسَن<sup>۱</sup> آمده است : در یشت ۵ بند ۴۵-۴۷ الهه « آردوی - سورا - آناهیتا » استغاثه<sup>۲</sup> کوی اُوسَن را اجابت می کند تا او ببالا ترین توانایی و تسلط بر همه کشورها، آدمیان و دیوان، برسد و در یشت ۱۴ بند ۳۹ بنیروی خارق العاده<sup>۳</sup> کوی اُوسَن اشاره شده است . این هر دو مورد اخیر موزون اند و بعید نیست که تغییر صورت « اُوسَدَن » به « اُوسَن » بعلت وزن شعر باشد .

کوی سیّاوَرشَن نیز در یشت ۱۹ بند ۷۱ و بعد از آن بدون عنوان

#### از حاشیه صفحه قبل

عصیان کاوه راه سلطنت را برای فریدون ( ثَرَات اَن ) باز کرد و او برضحاك غلبه جست و خود شاه شد . این داستان بدوره دیگری از تاریخ افسانه‌یی مربوط است و بهیچ روی ارتباطی با کئی ائی پی و هو نمیتواند داشته باشد . سن در مقاله‌یی که بزبان دانمارکی نوشته‌ام اثبات کرده‌ام که داستان کاوه که نه تنها در اوستا مذکور نیست، بلکه در تمام آثار ادبیات مذهبی ایرانیان قدیم هم یادی از آن نشده ، در دوره سلطنت ساسانیان بر اثر معنی غلطی که از ترکیب « درفش کاویان » میشده ، بوجود آمده است در حالی که معنی درست آن « درفش کیان = کویان » ( رجوع شود به ترکیب کاوی چ Kāwaya ča در گاثاها ) یعنی درفش شاهی است . در روایت دیگری که آن هم بسیار جدید است، برای کاوه آهنگر پسری بنام قباد ( کوات ، در پهلوی کواذ ) ذکر شده و در این روایت سعی شده است که رابطه نسبی بین او و خسرو اول پسر کواذ ( قباد ) تعیین گردد .

کوی در یشت ۱۹ بند ۷۷ و یشت ۹ بند ۱۸ ذکر شده و در آنجا چنین آمده است که وی بخیانث کشته شد و پسرش هئوسرَوَه° انتقام او را گرفت. کوی هئوسرَوَه از میان هشت کوی دیگر بیشتر در یشتهای یاد شده است. وی در یشت ۵ (آبان یشت) بند ۴۹ و یشت ۱۵ (رام یشت) بند ۳۲، پهلوان کشورهای آریایی و متحد سازنده شاهنشاهی یاد شده است. آئورَوَسار که برای ویثو در «جنگل سپید» قربانیها داده بود، بدست هئوسرَوَه در جنگل آریائیان کشته شد (یشت ۱۵ بند ۳۱-۳۲) و این جنگل آریائیان ظاهراً نام دیگری برای «جنگل سپید» است. شاید در همین داستان باشد که در قسمت مهمی از یشت ۵ بند ۵۰ بدان اشاره شده و مذکور افتاده است که هئوسرَوَه برای «آردوی سورا آناهیتا» در کنار دریاچه چئچست (چئچست<sup>۱</sup>) قربانی داد و ازو این کامیابی را یافت که فرمانروای زبردست همه کشورهای او همه آدمیان و دیوان گردد... وی پیشرو پهلوانان در میدان تاخت طولانی میان جنگل دراز بود که نه فراثورسا (؟) طول داشت در حالی که آن ملعون با روان پلید (؟) بر پشت اسب با او خواهد جنگید (؟).

این واقعه تقریباً با همین عبارت در یشت ۱۹ بند ۷۷ تکرار شده. ازین مورد اطلاع دیگری هم برمیآید و آن اینکه کوی هئوسرَوَه بر همه دشمنان غلبه یافت و ملعون تورانی فرنگر سین و کیرسوزده را بکشت و بدین ترتیب

۱- یعنی دریاچه اُورسیه. در اینجا تمایل مؤلف یشت پنجم را بتعیین محل دریاچه در مغرب ایران احساس می کنیم. رجوع شود به Acta Orientalia ج ۴

ص ۱۰۷

۲- Frāvashā - مقیاس مساحت غیر معلومی است.



انتقام پدرش سیاورشن و غرّارِ ثَ (اغریرث) دلیر را بگرفت<sup>۱</sup>. تفصیل قتل فرنگرَسین تورانی بردست هئوسرّوَه در یشت ۱۹ بند ۳۹ داده شده است.

در یشت ۹ بند ۲۱-۲۲ و یشت ۱۷ بند ۴۱-۴۲ داستان پیروزی هئوسرّوَه انتقام گیرنده<sup>۲</sup> خون پدرش سیاورشن و اغرّارِ ثَ، از فرنگرَسین آمده است. محل واقعه در این مورد ساحل دریاچه چَچَست (چَچَست) یعنی همان محلی است که هئوسرّوَه برای آردوی سورا آناهیتا بنابر یشت ۵ بند ۵۰ قربانی های داد.

حمله<sup>۳</sup> فرنگرَسین پادشاه تورانیان بر سرزمین آریایی از موضوعاتی است که ذهن شاعران را در عهد تدوین یشتها بخود مشغول می داشته است. از جمله شواهد این مدعا یک مطلب حماسی است که در یشت ۱۹ بند ۵۵-۶۴ ذکر شده است. در این جا فرنگرَسین سه بار کوشش بیهوده کرد تا فرّ (خوَرَنَه) کیانی را که در دریای وُورُ و کَشش (خوانده شود: وُورُ و کُورُت<sup>۴</sup>) پنهان شده بود، بدست آورد. اینکه وُورُ و کَشش در اینجا بعنوان دریاچه ای واقعی استعمال شده باشد، نه اقیانوس اساطیری که در قسمتهای جدید اوستا از اندیشه های عمومی بوده است، نمیتوان حکم قاطعی کرد. ظاهراً این معنی

۱- داستانی که در اینجا مورد توجه مؤلف یشت بوده باروایات جدیدتر دیگری از کتب پهلوی و مآخذ عربی و پارسی که مبنای روایت آنها خوتای نامک است، سازگار میباشد منتهی اسم اغریرث از محلی که در صورت قدیمتر داستان (یشت ۱۳- بند ۱۳۱) دارد و در آنجا همراه اسلاف سنوش چیثر (سنوچهر) ذکر میشود، بزمان بعد یعنی بدوَره کثوی هئوسرّوَه (کی خسرو) انتقال داده

از اینکه دو خلیج و یک شعبه از دریاچه با اسامی خاص یاد شده‌اند برمی‌آید. یکی از این خلیجها بنام هئوسرَوَه ذکر شده است و این مطلب مؤید ارتباطی است بین این محل و جنگ کیه خسرو با افراسیاب تورانی. ولی در اینجا تعیین محل و ورُوش مورد توجه ما نیست.

با توجه بمقدمات مذکور معلوم میشود که از میان هشت امیر از امرای پیش از زرتشت تنها سه تن‌اند که درباره آنان اشارات کمابیش مبهمی در یشت‌های قدیم داریم و آن سه عبارتند از کوی اوسدان که پادشاهی مقتدر بوده و بر همه ممالک فرمانروایی داشته، و کوی سیئاورشن که بدست یابفرمان فرنگر سیئن تورانی کشته شد، و کوی هئوسرَوَه پسر سیئاورشن یل کشور های آریایی که شاهنشاهی ایران را متحد ساخت و با اسارت و قتل فرنگر سیئن انتقام خون پدر را بگرفت و در جنگهای دیگری بردشمنان خطرناک غلبه جست.

علاوه بر این هشت تن تنها یک تن دیگر است که اسم او در فروردین یشت و نیز در همه موارد اوستای قدیم و جدید یعنی گائاها و سایر قطعات اوستا، ذکر شده و عموماً با عنوان «کوی» همراه است و او کوی ویشتاسپ حامی زرتشت است.

معنی و مورد استعمال کلمه «کوی» را هیرتیل (همخامنشیان و کیان ص ۴۰ ببعده) با دقت تمام شرح داده است. این کلمه در گائاها برای تعیین بعضی از امرا یا رؤسای قبایل که دشمن اصول آیین زرتشتی بوده و در شمار طرفداران دیویسنا قرار داشته‌اند، استعمال گردیده است. رؤسای دینی این دسته کرپن بوده و غالباً نامشان با همین کیویان آمده است. برای آنکه یادگاری از محیط پیدایش گائاها و دعوت زرتشت در اوستا باقی مانده باشد،

در قسمتهای دیگر اوستا یعنی در اوستای جدید نام «کَویان و کَرِپَنان» بصورت متحدالشکلی برای تعیین دشمنان دین استعمال شده است، در صورتیکه هنگام تدوین آن قسمتها از اوستا کَویان و کَرِپَنان بمعنی واقعی کلمه وجود نداشته‌اند. ضمناً چنانکه دیده‌ایم ویشتاسپ، در گائاثاها تقریباً همیشه با عنوان کَوی یاد شده است.

ویشتاسپ، پدر داریوش اول، که یکسان شمردن او و ویشتاسپ حامی زرتشت، بوسیله هِرتیل از سر گرفته شده است، چند بار در کتیبه بهیستون (= بیستون) ذکر شده است ولی هیچگاه با عنوان «کَوی» همراه نیست و چنین عنوانی مطلقاً در کتیبه‌های هخامنشی دیده نمیشود و اثری از آن در هیچیک از نوشته‌های مؤلفان قدیم یونانی مشهود نیست<sup>۱</sup>. اگر قبول

۱- در چهار دانسک، نسک مفقود اوستا، کلمه کوی (کَی یا کی بایاء مجهول Kē در زبان پهلوی) نام سلسله‌یی از سلاطین ایران بوده است (و کی کوات بعنوان پدر خاندان کیانی تصور میشد، دینکرت کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۲) لیکن گاه در کتب پهلوی برای تعیین عنوان هر پادشاهی از شاهان داستانی ایران بطور اعم بکار رفته است (عنوان فصل ۱۳ بندهشن) و اینکه یکی از پادشاهان بنام اردشیر، تنها پادشاهی از سلسله هخامنشی، که بر اثر یکسان شمردن شدن با بهمن داستانی نواده کشتاسپ در روایات ملی ذکر شده و بلقب کی‌شاه دوبار در ادبیات پهلوی آمده است (بهمن یشت فصل ۱ بند ۵ و فصل ۲ بند ۱۷، رجوع شود به هرتل، کیان و هخامنشیان ص ۱۷) امیری استثنائی است وچندان قابل توجه نمیتواند بود. یکسان شمردن Oxos (= و هوک Vahuka) با و هومن که هوسینگ Hüssing و هرتل مدعی آن هستند، قابل قبول نیست زیرا اسم و هوک کلمه سرکبی است که جزء اول آن و هو vahm است و دلیلی نداریم که جزء دوم آن منه manah باشد...



داشته باشیم که آیین زرتشتی در ایران شرقی ظهور کرده؛ و این اندیشه ما کاملاً مقرون بصواب باشد<sup>۱</sup>، میتوان قبول کرد که عنوان «کوی» تنها در نواحی شرقی ایران مورد استعمال داشته و بعد از تشکیل شاهنشاهی بزرگ مادی و پارسی که باستقلال ایران شرقی خاتمه بخشیده است، از میان رفته است. در دوره زرتشت قلمرو حکومت یک «کوی» وسعت قابل ملاحظه‌ای نداشت و دلیل بزرگ برای صحت این مدعا استعمال جمعی این کلمه (= یعنی استعمال کلمه بصورت کویان، چنانکه دیده‌ایم) در گائاهاست. از این نحوه استعمال کلمه کوی میتوان نتیجه دیگری نیز گرفت و آن اینکه عنوان مذکور خیلی قدیمتر از دوره زردشت بوده و کوی ویشتاسپ جزو نخستین کسانی نبود که این عنوان بدو تعلق میگرفت. اکنون باختصار درباره آنچه گذشت میگوییم: فروردین یشت که یکی از قدیمترین قطعات اوستای جدید است، و اسامی جغرافیایی و نامهای خاصی که ذکر میکند بهیچوجه مربوط بایران غربی نیست، باید در مشرق ایران و در عصری که احتمالاً قبل از دوره ایجاد شاهنشاهی هخامنشی بوده است، وجود یافته باشد و بعد از ویشتاسپ حامی زرتشت و سایر کویانی که در صف مخالف او قرار گرفته بودند، هیچکس را با عنوان کوی یاد نکرده است. از طرفی دیگر در همین یشت بعده دیگری که پیش از عهد زرتشت بسر میبرده‌اند اشاره شده و از آن عده یک دسته هشت نفری از کویان هستند که آخرین آنها کوی هئوسروه نام دارد و او در روایات مشهور پادشاهی جنگجو و مؤسس یک شاهنشاهی متحد تلقی شده است.

این دسته از کویان دارای نام‌هایی اساطیری از قبیل بیم و منوش چیشتر و افراد دیگری از آغاز تاریخ بشری نیستند بلکه قسمتی از آن اسامی (آرشن، بیرشن، سیاورشن) مبین یک عادت ملی و عمومی است. جنگ‌های بزرگ کیخسرو هم که یشتهای قدیم حاوی اشاراتی درباره آنهاست مطلقاً جنبه غیرعادی و خارج از طبیعت و اساطیری ندارد بلکه عبارتست از جنگ‌ها و نبردهایی که باسانی میتوان آنها را تاریخی تصور کرد.

بنظر من مستبعد نیست که خاطرات مبهمی از یک گذشته پرافتخار قبایل شرقی که در عهد مقدم بر زردشت میزیسته‌اند، در ایران شرقی تا عهد تألیف یشتهای قدیم باقی مانده باشد. بنابراین بعید نیست که اشارات مکرر به کویان، خاصه کوی سیاورشن (کی سیاوش) و کوی هئوسرو (کیخسرو) که در یشتها ملاحظه میکنیم حاوی مبنای تاریخی بوده باشند. در این مورد سؤالی پیش میآید و آن اینکه آیا سلطنت کوی ویشتاسپ، بلافاصله بعد از دوره پادشاهی آخرین کوی پیش از دوره زرتشت یعنی کوی هئوسرو، بوده است، یا آنکه میان آن دو فاصله‌ی زمانی وجود داشت که مدت آن را معلوم نمیتوان کرد و درباره حوادث آن مدت هم هیچگونه اطلاعاتی خواه تاریخی و خواه افسانه‌ی در دست نیست؟ بنظر من چنین میآید که احتمالاً میان کوی هئوسرو و کوی ویشتاسپ فاصله‌ی زمانی وجود داشت زیرا استعمال کلمه کوی بصورت جمعی «کویان» در گاتاها مؤید این اندیشه است که شاهنشاهی متحده‌ی که کوی هئوسرو ایجاد کرده بود، اگر حقیقت تاریخی داشته بوده باشد، بعد از او و پیش از ویشتاسپ دچار تجزیه شده و عده زیادی از امرا که یکی از آنان کوی ویشتاسپ است، بوجود آمده بودند.

ولی بهر حال کوی و یشتاسپ آخرین «کوی» است که در یشتهای قدیم بنام یادشده‌اند و فرضیه‌ی را که مبتنی است بر یکسان شمردن خاندان کوی و یشتاسپ (که بی‌تردید عده‌ی از آنان در میان اسامی بندهای ۱۰۱-۱۰۳ از فروردین یشت مذکورند) و خاندان هخامنشی، نمیتوان با مطالعه در تنها منابع قابل استفاده<sup>۱</sup> گائاهای یشتهای قدیم تأیید و تصدیق کرد.

هرتیل برای اثبات این نظریه نقطه اتکائی در روایات دوره ساسانی یافته است و حال آنکه او خود بساختگی بودن و عدم استناد این روایات با سند متوجه بوده و از روش و علاقه وافر ایرانیان برای ایجاد ارتباط میان یک سلسله از سلاطین و خاندانهای پهلوانی قدیم بوسیله جعل نسب نامها اطلاع داشته است. نه تنها این عادت در میان ایرانیان پیش از اسلام رایج بود بلکه در دوره اسلامی هم نظایر آنرا می‌بینیم مثلاً حسین بن علی را، که یکی از قهرمانان بزرگ در نظر ایرانیان شیعی مذهب است، از طریق جعل تاریخی داماد یزدگرد شهریار آخرین پادشاه ساسانی کردند، و باز از نظایر این اعمال یکسان شمردن پادشاهان و پهلوانان داستانهای قدیم ایرانی با افراد مذکور در کتب عهد عتیق است که در کتب مورخان عربی و پارسی ملاحظه میکنیم.

### یشت ۹ (درواسپ یشت)<sup>۱</sup>

یشت نهم که به دروواسپ<sup>۲</sup> الهه مزدیسنا منحصر است، شامل ۳۳ بند است. یشت ۳۳ از روی طرح عادی که برای آخرین بند هر یشت

۱- این یشت را «گوش یشت» نیز مینامند. (مترجم).



معمول بود انشاء شده است. بندهای ۳-۳۲ حاکی از ادعیه و اذکاری است که پهلوانان قدیم در درگاه دُرّواسپا خوانده‌اند و این قسمت از یشت مذکور از اول تا باخر تقریباً شبیه است به بندهای ۲۳-۵۲ از یشت ۱۷ (اردیشت) با تغییراتی که لازمه تعویض یکی از ایزدان بایزد دیگر است. با این تفاوت که در یشت ۱۷ مانند یشت‌های ۵ و ۱۵ ادعیه و اذکار پهلوانان فقط قسمتی از یشت را تشکیل می‌دهد و هر یک از آنها شامل توصیف‌هایی از ایزد مورد ستایش و قطعاتی از مسائل اساطیری و غیره است، در صورتیکه ماده اصلی و اساسی یشت نهم (باستثنای دوبند ابتدای آن که از حیث زبان ناقص و از جهت وزن ناتمام است) همین ادعیه و اذکار پهلوانان نسبت بایزد درواسپاست. پس باید چنین پنداشت که یشت نهم در عهدی تألیف شده است که امکان تدوین یک یشت بروش قدیم وجود نداشت و به همین سبب مؤلف یشت مورد مطالعه تمام قسمت مربوط بادهیه و اذکار ایزد مورد ستایش را از جای دیگر برداشته و بر آن مقدمه کوتاهی افزوده است منتهی چون در زبان عملاً وارد بود و بسبب انشاء یشتها چنانکه برای نگارش لازم بود آشنایی داشت، توانست با حفظ صورت شعری تعویض لازم را در اسامی و همچنین اوصاف ایزد مورد ستایش انجام دهد.

موضوع قابل توجه آنست که: دُرّواسپا موضوع ستایشهای یشت نهم در هیچ موضع دیگر از اوستا جز در دوسیروزه نیامده است و آن در موردیست که نام روز ۱۴ یعنی روز گوش که خاص اوستا بمیان آید و ذکر اسم این ایزد در یشت نهم و اختصاص یکی از یشتها باو نیز نتیجه همین امر یعنی تسمیه روز چهاردهم از هر ماه بنام اوست. گویا اسم درواسپا اصلاً در کتب گمشده اوستا نیز مذکور نبود زیرا در تلخیص اوستای ساسانی که در کتاب هشتم و کتاب نهم دینکرت آمده است، مطلقاً اسمی از او در میان نیست.

مذکور نبودن ایزدی را بدین اهمیت در غیر از یشتها . با آنکه میتوانست دارای یشتی خاص باسم خود باشد، چگونه میتوان توجیه کرد؟  
 خصائل منسوب به دُرَواسپا<sup>۱</sup> را میتوان از آنچه در آغاز اولین بند از گوش یشت آمده است بخوبی دریافت. آن بند چنین است: «مامیستاییم درواسپای نیرومند، مزدا آفریده<sup>۲</sup> مقدس را، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان خرد است، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان بزرگست...»  
 متن دو قسمت از سیزدهها درباره دُرَواسپا چنین است: در سیزده<sup>۱</sup> بند ۱۴: «[روز] گئوش تَشَن<sup>۳</sup> و گئوش اُروَن<sup>۴</sup> و دُرَواسپای زورمند، مزدا آفریده<sup>۲</sup> مقدس...». سیزده<sup>۲</sup> بند ۲: «ما میستاییم روان نیکوکار گاو (گئوش اُروَن) را، ما میستاییم دُرَواسپای نیرومند، مزدا آفریده<sup>۲</sup> مقدس را.»

با توجه بمتونی که نقل کرده ایم معلوم میشود دُرَواسپا رابطه بسیار نزدیکی باروان [نخستین] گاو<sup>۵</sup> (گئوش اُروَن) و «خالق گاو» (گئوش تَشَن<sup>۳</sup>) (ایزدی که از خصائص اصلی او اطلاع درستی در دست نیست) دارد و در روایات دینی وی (یعنی دُرَواسپا) و «گئوش اُروَن» (= روان گاو) یکی دانسته شده اند. یشت نهم یعنی دُرَواسپا یشت هم

۱- دُرَواسپا مشتق است از دُرَوو + آسپا (druva + aspā) یعنی کسی که دارای

اسبان سالم است. ۲- Gəuš Tašan

۳- Gəuš Urvan

۴- سراد مؤلف «گاو اوک دات» یعنی نخستین حیوانی است که خلق شده. (مترجم).

۵- گئوش اُروَن بعنوان حاسی همه حیوانات تصور شده و درواسپا نیز نامیده میشود. وست. ستون پهلوی ج ۴، ص ۱۹۹، یادداشت شماره ۲.

به همین علت «گوش یشت» نامیده میشود. گوش (باواو مجهول) صورت تحریری از کلمه اوستایی گئوش در حالت اسمی است که باید گئوش (باواو معروف) خوانده شود. در کتاب ویکتور هانری بنام «آیین پارسی»<sup>۱</sup> درباره دُرِواسپا این توضیحات را می بینیم: [درواسپا که اسبان را نیرومند میسازد، ظاهراً همان گائوش<sup>۲</sup> (گوش) یعنی گاونر، نخستین گاونری که خلق شده است، گاوا و کدات، است و خود بدو نام که هریک مبین جزئی از آنست نامیده شده: «تن گاو» و «روان گاو» (گئوش اُورُون با گوش هُورُون<sup>۳</sup>). این تجزیه خود نشانی است از آنچه برای طبیعت این حیوان تصور شده است].

در افسانهها راجع به دُرِواسپا چیزی ذکر نشده است مگر اینکه او نگاهبان حیوانات اهلی خاصه اسبان است و اوست که اسبی بخورشید بخشیده است. مأخذ اشاره اخیری که بداستان دُرِواسپا کرده ایم، یعنی اینکه او اسبی بخورشید بخشیده است، یکی از موارد مبهم از بندهشن بزرگ است<sup>۴</sup>. اگر «دُرِواسپا» فی الواقع نام دیگری از «گئوش اُورُون» باشد، میتوان سکوت اوستارا (غیر از یشت ۹) درباره او معلول این جریان دانست که: در زمان غیر معینی «گئوش اُورُون» را بنام «دُرِواسپا» موسوم داشتند لیکن این نام محققاً جز در مدت محدودی مورد قبول نبود و چون نتوانست نام قدیم «گئوش اُورُون» را از میان ببرد، خود از میان رفت

Gâûsh - ۲

Victor Henry: Parsisme - ۱

Gôshûrûn - ۳

۴- دارمستتر ( Darmesteter ) زنداوستا، ج ۲، ص ۳۱۴؛ بندهشن چاپ انکلساریا



و اسم اصلی گئوش اُورُون ، یا «گئوش» باقی ماند ، لیکن از دوره<sup>۱</sup> تداول اسم «درواسپا» اثری که عبارت از همان یشت نهم باشد ، باقی مانده است .

در پشت نوعی از سکه‌های بسیار نایاب از عهد کانیسکا<sup>۱</sup> پادشاه قوم «کوشان»<sup>۲</sup> که ظاهراً از حدود سال ۱۲۵ تا ۱۵۲ سلطنت میکرده<sup>۳</sup> ، تمثال خدای ریش داری ملاحظه میشود که در کنار خود اسبی دونده دارد و کلمه<sup>۴</sup> «لروآسپو» (ΛροοΛσπο) بعنوان شرح همراه آنست .  
 اورل اشتاین در مقاله<sup>۵</sup> خود بنام «خدایان زرتشتی در سکه‌های هندوسکایی»<sup>۶</sup> این اسم را همان اسم فارسی لهراسپ میداند که صورت اوستایی آن ائوروت<sup>۷</sup> آسپ<sup>۸</sup> است . در تاریخ داستانی «ائوروت<sup>۹</sup> آسپ<sup>۱۰</sup>» یعنی لهراسپ پدر کوی ویشتاسپ<sup>۱۱</sup> است<sup>۱۲</sup> لیکن ائوروت آسپ<sup>۱۳</sup> یعنی «دارنده<sup>۱۴</sup> اسبان تندرو» اصلاً یکی از نعوت و اوصاف خورشید و بنحو اخص آپم نپات<sup>۱۵</sup> فرشته<sup>۱۶</sup> آب بوده است . اشتاین از کلمه<sup>۱۷</sup> «لروآسپو» همان آپم نپات ایزد اوستایی را می‌فهمد . اما اشتقاق کلمه<sup>۱۸</sup> «لروآسپو» از کلمه<sup>۱۹</sup> ائوروت آسپ<sup>۲۰</sup>

Kūṣān - ۲

Kaniska - ۱

۳- رجوع شود به مقاله استن کنو در آکتا اریانتالیا ، ج ۶ ، ص ۹۳ بعد .

Sten Konow, Acta Orientalia, VI, p. 93 sqq.

Aurel Stein, Zoroastrian Deities on Indo - Scythian Coins , - ۴

The Bab . and Or. Record, I, p. 157 sqq.

۶- یکبار در یشت ۵ بند ، ۱۰۵

Aurvataspa - ۵

Apani - napât - ۷

که صورت پهلوی آن «رُوراسپ»<sup>۱</sup> یا «لوراسپ»<sup>۲</sup> است بسیار بعید بنظر می آید.

دارمستتر اسم خدائی را که در پشت سکه<sup>۳</sup> کانیسکا ذکر شده، بنوعی دیگر خوانده است. بدین معنی که چون نخستین حرف از تصویری که اشتاین برای سکه<sup>۴</sup> مذکور تهیه کرده بود بوضوح قرائت نمیشد، دارمستتر آن اسم را «دُرُواسپو» (Δροοασπο) خوانده و معادل «دُرُواسپ»<sup>۵</sup> دانسته است و با آنکه تصویر سکه<sup>۶</sup> شماره ۷ از فهرست شماره ۲۶ مجموعه<sup>۷</sup> پرسی گاردنر<sup>۸</sup> بطور وضوح «لروآسپو» خوانده میشود، معینا این پیشنهاد دارمستتر را درست می دانم. از طرفی دیگر تغییر «د» به «ل» در لهجات مختلف ایران شرقی امری عمومی است<sup>۹</sup> و در لهجه<sup>۱۰</sup> سغدی مانوی، در افغانستان و بعضی از لهجات پامیر (منجانی<sup>۱۱</sup> و ییدقه<sup>۱۲</sup>) می یابیم. این تغییر غالباً در موردی اتفاق افتاده که «د» پیش از حرف مصوتی قرار گرفته باشد با این حال در لهجه<sup>۱۳</sup> منجانی کلمه<sup>۱۴</sup> Lrux یعنی داس از دراث<sup>۱۵</sup> اشتقاق یافته است<sup>۱۶</sup>.  
باتوجه بمقدمات فوق کلمه<sup>۱۷</sup> «اروآسپو» با احتمال قریب بیقین همان «دُرُواسپ» بصورت مذکور است که با حیوان خاص خود نشان داده شده<sup>۱۸</sup>.

Lōrāsp - ۲

Rōrāsp - ۱

Percy Gardner - ۴

Druvāspa - ۳

۵- رجوع شود به: F. C. Andreas, Zwei Soghdische Excurse, Sitz.

der Preuss. Akad. d. wiss., 1910, p. 308.

Yidghah - ۷

Minjāni - ۶

Gauthiot, BSL., t. 19, p. 138 - ۹

δrāθ - ۸

۱۰- که شاید آنرا بعنوان هدیه یی بخورشید می بخشند؟ رجوع شود به بند منقول

در صفحه قبل.

[من باب توضیح سخن مؤلف افزوده میشود که «لرو اسپو» مشتق است از کلمه «درو واسپ» که با تغییر «د» به «ل» بدان صورت درآمده و خدای ریش دار یعنی مذکری که در پشت سکه «کانیسکا» مجسم گردیده، همان درواسپا ایزد مؤنث یشتهاست که در اینجا بصورت مذکر ترسیم شده است و چون درواسپا ایزد پروراننده حیوانات اهلی خاصه اسب است، در این تصویر با حیوان حمایت شده خود تجسم یافته، و از آنجا که نگاهبان سلامت حیوانات اهلی و اسبانست، اسبی که در کنار اوست، اسب سالم دوندگی نشان داده شده است. مؤلف در ذیل همین صفحه حدس زده است درواسپا آن اسب را برای اهداء بخورشید بسا خود میبرد زیرا چنانکه میدانیم بنا بر وایات اساطیری دینی درواسپا اسبی بخورشید بخشید. مترجم.] ضمناً باید بدانیم از آنجا که الهه «درو واسپا» و گئوش اوروان را یکی دانسته اند، بنابراین نوع مذکر، نوع واقعی اوست زیرا کلمه «اوروان» مذکر است. از طرفی دیگر کلمه «گئو» که صورت اسمی آن گئوش (گئوش) است، معمولاً مؤنث است و شاید بهمین سبب موجب مؤنث شمردن ایزد درواسپا گردیده باشد زیرا تذکیر یا تأنیث ایزدان اوستایی، که عادةً صورت دستوری محض دارد، نتیجه عمل آنها یا انتساب اسمی مذکر یا مؤنث بآنهاست، و طبیعی است که در چنین حالی تغییر دادن نوع مذکر یا مؤنث آنها باسانی امکان پذیر است.

یشت نهم بصورت یادگاری از زندگی کوتاه الهه «درو واسپا» یا درواسپا باقی مانده است، و استعمال آن بصورت «لرو اسپو» در سکه «کانیسکا»، وسیله ییست برای آنکه بتوان بطور تقریب زمانی را که این اسم



متداول بوده است معلوم داریم. و از آنجا که این ایزد پیش از آنکه بین سایر اقوام شرق مورد ستایش قرار گیرد، مدتی میان ایرانیان پرستش میشده است میتوان تاریخ یشت نهم را بطور تقریب و احتمال در حدود قرن اول میلادی قرار داد، و این حدس با ملاحظاتی هم که دربارهٔ خصائص عمومی یشت مذکور کرده ایم سازگار است.

\* \* \*

یشت نهم وسکهء کانیسکا دورنمایی از تحولات جریانهای را که در آیین زرتشتی پیش از تنظیم و تألیف نهایی مجموعه کتب دینی و استقرار دین حاصل شده است، بما نشان میدهد. تحقیق در سکه های هندوسکایی که نام و تصاویر خدایان زرتشتی بر آنها نقش شده، میتواند ما را در تحصیل اطلاعات سودمندی از اندیشه ایرانیان دوره اشکانی درباره امشاسپندان و ایزدان مزدیسنا، یاوری کند، لیکن متأسفانه تصریح دقیق درباره بعضی از آنها فعلاً میسر نیست و در اینجا فقط بذکر این نکته مهم قناعت میکنم که وجود «وات» در روی سکه های هندوسکایی اهمیت موقت این ایزد را که فقط در تضاعیف کلام اوستای موجود ذکری از او شده است، معلوم میدارد. ذکر او در اوستا همچنانکه گفته ایم تصادفی و بعنوان یکی از ایزدان بی اهمیت و درجه دوم، همراه ایزدان دیگر صورت گرفته است مگر در بند ۲ از یشت چهاردهم که در آنجا *وَرِثَرِغْنَ* تحت عنوان «وات» معرفی میگردد. موضوع دیگر قابل ذکر آوردن نام الهه «نَن»<sup>۱</sup> است بر روی سکه های هندوسکایی. تداول ستایش این ایزد در دوره اشکانیان

از روی مآخذ غیر ایرانی ثابت میشود<sup>۱</sup> در صورتی که اثری از آن در اوستا مشهود نیست مگر آنکه احتمالاً اسم نَـنَـراستی<sup>۲</sup> را که در بند ۱۱۵ از یشت ۱۳ ملاحظه میشود مشتق از آن بدانیم.

### یشت ۱۵ (رام یشت)

این یشت به «وِیَو»<sup>۳</sup> تخصیص یافته و عنوان فارسی آن «رام یشت» است. بارتولومه آنرا بعنوان «تألیف سست جدید»<sup>۴</sup> وصف کرده است. با این حال ضمن مطالعه در متن آن میتوان دو طبقه تاریخی را در آن تشخیص داد. نسبت به قسمت ابتدائی یشت (بندهای ۱-۵) و قسمت اخیر آن (بندهای ۳۸-۵۸) که بنشر هستند و گاه در جای جای آنها بعضی کلمات منظوم مشاهده میکنیم، داوری بارتولومه درست بنظر میآید. لیکن قسمتی که حاوی ادعیه و اذکار پهلوانان در پیشگاه «وِیَو» است، و از بند ۶ تا بند ۳۷ را شامل میشود، از دوره‌های خیلی متأخر نیست. در این قسمت چه از حیث زبان و چه از باب قواعد دستوری، و روش انشاء و اوزان، سبک یشتهای قدیم را ملاحظه میکنیم و رام یشت مانند یشتهای قدیم حاوی روایات کهن مربوط بتاریخ داستانی ایرانست و باتفاصیلی همراهست که در موارد دیگر یافته نمیشود.

اگرچه این قسمت شامل بعضی مواردست که کم و بیش از روی بندهای ۱۷ و ۱۹ یشت پنجم تقلید شده، لیکن این موارد هم رونویسی محض از دو بند مذکور یشت پنجم نیست، درست خلاف آنچه درباره یشت نهم ملاحظه کرده‌ایم.

۱- رجوع شود به رساله اونوالا بعنوان «ملاحظات درباره آیین پارتی‌ها»، بمبئی،

۱۹۲۵، ص ۲۰

J. M. Unvala, Observations on the Religion of the Parthians, (Bombay, 1925) p. 20

Namarāsti - ۲

Das Junge Machwerk - ۴

Vayu - ۳

علاوه برین رام یشت بنظر ما بازمانده‌یی از یک یشت قدیم در ستایش «ویتو» حاصل شده است. منتهی بندهای ۶ الی ۳۷ آن تنها قسمتی از یشت قدیم است که کاملاً و بدون اختصار باقی مانده است. برای آنکه خلاء این یشت را در سایر موارد پر کنند بعدها مقدمه و مؤخره‌یی برین قسمت باقیمانده قدیم افزودند و این دو قسمت مجعول الحاقی بعلت سستی زبان کاملاً شناخته میشود منتهی لفظی و تصنع در کلمات که در برخی از موارد قسمت اصلی یشت ملاحظه میشود (بندهای ۷ و ۱۱ و ۲۱) ما را بر آن میدارد که تصور کنیم آن قسمت اصلی هم از سایر یشتهای قدیم تاحدی جدیدتر ولی با اینحال بسیار قدیمتر از یشت نهم است.

### یشت ۱۶ (دین یشت)

کوتاهی جمالات، سبک انشاء خشک و فقدان وزن درین یشت دلایل مبرهنی است براینکه یشت ۱۶ در دوره جدیدی بوجود آمده است و بهر حال نمیتواند قدیمتر از دوره اشکانیان باشد. تنها قسمتی ازین یشت که بعلت حالت شاعرانه خود تاحدی خاطره یشتهای کهن را تجدید میکند بندهای ۶ تا ۱۳ است که قسمتی از آن یعنی بندهای ۶-۷ با تغییرات مختصری در یشت ۱۴ بندهای ۲۸-۳۳ ملاحظه میشود و گویا مؤلف یشت ۱۶ این قسمت را از آنجا تقلید کرده یا برداشته است.

### وندیداد<sup>۱</sup>

وندیداد تنها کتاب اوستای موجود است که با یکی از نسکهای معین از اوستای دوره ساسانی یعنی نسک ۱۹ مرتبط است. مقایسه وندیداد

۱- وندیدات Vendidad اسم مصحف یکی از نسکهای پنجگانه اوستای موجود است

که اصل آن بایست Vi - daeva - data یعنی قانون ضد دیویسنا باشد.



موجود با فهرستی از وندیداد دوره ساسانی که در هشتمین کتاب دینکرت آمده است. نشان میدهد که دوازدهمین فرگرد از وندیداد اصلی در قرن نهم میلادی از میان رفته بود و بنابراین دوازدهمین فرگرد از اوستای موجود که با زبان سست خود بخوبی تشخیص داده میشود، قسمت مجعول بسیار جدیدی هست<sup>۱</sup>. از سبک مطبوع و دل انگیز و روح شاعرانه که مشخص بسیاری از قسمتهای یشتهای قدیم است، در نثر خشک وندیداد اثری باقی نیست و در این نسک عبارات متحد و یکسانی بارها تکرار میشود. گاهی در جای جای این کتاب قطعاتی از اشعار دینی بسیار قدیم ملاحظه می توان کرد. دوازدهمین فرگرد هیئت تفسیر و تفصیلی را از بعضی منقولات اساطیری بصورت موزون دارد که برخی از اشعار آن نگاهداری شده است. همین وضع هم در فرگرد ۲۲ مشهود است. در بین قطعات موزون بسیار قدیم، که در وندیداد قابل ملاحظه اند، میتوان این قطعات را ذکر کرد: فرگرد ۳ بندهای ۲۴-۲۹، فرگرد ۴ بند ۱ (که خود موضوع اصلی بندهای بعدی قرار میگیرد)، قسمت اخیر از فرگرد ۵ بند ۹ و وندیداد ۵ بند ۲۰ و بخش واپسین از فرگرد ۱۸ بند ۱ (= قسمت اخیر از فرگرد ۱۸ بند ۵) و فرگرد ۱۸ بند ۶-۷ و فرگرد ۲۱ بند ۵. از بعضی قطعات منظوم دیگر چنین برمی آید که جامعان و مؤلفان آنها را از سایر موارد تقلید کرده اند، مانند فرگرد ۷ بندهای ۲۶-۲۷: ۱۳ بند ۳۹: ۱۸ بند ۳۰ و ۳۲ و غیره.

وندیداد متضمن قوانین دینی زرتشتیان است: قوانین مذهبی

۱- رجوع شود به مقاله گلدنر Geldner در تاریخ فقه اللغة ایرانی (Grundr. d.) (Iran. Phil.، ج ۲، ص ۵)

دربارهٔ پاکی و ناپاکی، گناه و توبه، مطالب اصلی کتاب را تشکیل میدهند. این کتاب مجموعه و تألیفی است از قواعد و آداب دینی که در نواحی مختلف معمول بوده و بهمین سبب گاه با هم اختلاف و تناقض دارند. از زمینهٔ عمومی کتاب فرگردهای ۱ و ۲ و ۱۹ و قسمتی از فرگردهای ۲۰-۲۲ را باید خارج کرد.

اکنون باید دید این جمع آوری و تألیف در چه دوره‌ی صورت گرفته است؟ یکی از فصول این کتاب که در آن ممالکی که اهورمزدا خلق کرده و زیانهای که اهریمن بهر یک از آنها رسانیده است مورد بحث قرار میگیرد، در حکم مقدمهٔ کتاب شمرده میشود. سلسلهٔ کشورها و نظامی که در ذکر آنها رعایت گردیده است، چنانکه آندراس متذکر شده، نشان میدهد که این فرگرد در دورهٔ مهرداد (متردات) اول پادشاه اشکانی تنظیم شده است.<sup>۱</sup>

چنین تصور میشود که مجموعهٔ قوانین و قواعد دینی و نذیرداد در دورهٔ سلطنت مهرداد اول تألیف شده باشد؛ فصلی که از خلقت ممالک بحث میکند و ربطی با واضیع اصلی کتاب و نذیرداد ندارد، در مقدمهٔ این مجموعه قرار گرفته است تا مبین سرزمینها و ممالکی باشد که این قوانین و قواعد دینی، بنحوی که در دورهٔ اشکانیان تثبیت شده بود، میبایست در آنها

۱- انشاء این فرگرد در حدود سال ۱۴۷ پیش از میلاد، بعد از فتح سرزمین ساد و پیش از تصرف بابل و شوش (که در صورت ممالک مذکوره در این فرگرد ذکر نشده‌اند) انجام گرفته است.

مورد عمل قرار گیرد<sup>۱</sup>. زبان و سبک انشاء وندیداد با این فرض که همه کتاب از دوره اول عهد اشکانیست، کاملاً سازگارست.

بعضی اطلاعات مربوط بآداب دینی که میتوان از وندیداد بیرون کشید، درست بهمین زمان که فرض کرده ایم، ارتباط می یابد مثلاً در دوره هخامنشیان گذاشتن اجساد مردگان در دخمه ها فقط در میان مغان معمول بود و هرودوت باین نکته اشاره می کند (کتاب اول بند ۱۴۰)<sup>۲</sup> و حال آنکه اجساد پادشاهان هخامنشی بخاک سپرده میشد. اما بنابر احکام وندیداد (فرگرد سوم بند ۹ بعد؛ فرگرد پنجم بند ۱۰ بعد؛ فرگرد ششم بند ۴۴ بعد) قرار دادن اجساد در دخمه ها برای همه زرتشتیان اجباری بود و بنابر اشاره ژوستین<sup>۳</sup> مورخ رومی عادت پادشاهان اشکانی نیز چنین بوده است.

- ۱- در اولین فرگرد کتاب صورت کلمه مورو Mouru (خوانده شود: سورو Mōrvu)، یعنی سرغیان یا مرو، قابل توجه است. این صورت تحت تأثیر لهجات میانین ایران و مخصوصاً لهجه باخدی Bāxdi (Bactriane) که بعدها به باخل Bāxl و بلخ تغییر یافته و مربوط بایران شرقی است، بوجود آمده است.
- ۲- استرابون در این مورد تنها قول هرودوت را تکرار می کند.



فهرست تاریخی اوستا  
( یشتها و یسناها و وندیداد )

مربوط بدیش از دورهٔ هخامنشی یا اوایل آن عهد	{	یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹
مربوط بدورهٔ هخامنشیان و احتمالاً قرن چهارم ق.م.	{	یشت ۵، بعد از سال ۴۰۴ ق.م. یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یسنای ۹-۱۱ یسنای ۵۷ یشت ۱۵، بندهای ۶-۳۷
مربوط بعهد اشکانی	{	وندیداد، که در حدود سال ۱۴۷ ق.م جمع آوری شده، یشت نهم، مربوط بحدود قرن اول میلادی.
مربوط بدورهٔ اشکانی یا دورهٔ جدیدتر.	{	یشت ۱۶

## آیین زرتشتی و مذهب زُرَوانی

ایزد زُرَوان<sup>۱</sup> یعنی «زمان» در بعضی از موارد اوستای موجود که نام عده‌یی از ایزدان قابل ستایش آمده است، نقل شده، لیکن این موارد چندان روشن نیست.

چون کتب مذهبی پهلوی که مبین اصول دینی زرتشتی هستند، «زُرَوان» را بعنوان اولین خدا و پدر اورمزد و اهریمن نمی‌شناسند، بلکه تنها بعنوان یکی از ایزدان کم اهمیت تلقی مینمایند، (مگر در بعضی از موارد مینوگَ خَرَت و رساله علمای اسلام)، از نیروی تصور میشود که کیش زُرَوانی (که جز از طریق مآخذ خارجی شناخته نمیشده است) چیزی جز یک جریان زودگذر نبوده و ظاهراً چند قرنی در آیین زرتشتی نفوذ داشته و سپس از میان رفته و مزدیسناى واقعی، بنحوی که در کتب دینی ملاحظه می‌کنیم، جای آنرا گرفته است. با اینحال بعد از چند سال باز ملاحظه میشود که عقیده زُرَوانی یکی از مهمترین عوامل مؤثر در تاریخ عقاید آسیای علیاست.

یونکر<sup>۱</sup> و شیدر<sup>۲</sup> درباره منابع این مذهب بحثی مستوفی کرده‌اند. لیکن راجع بر روابط میان این مذهب و دین رسمی زرتشتی نتوانسته‌اند به نتیجه‌ی برسند.

اکنون در این بحث خود شروع بذکر مآخذ اساسی مذهب زروانی می‌کنیم:

**گاژاها:** برای آنکه از قدمت مذهب زروانی اطلاعی بدست آوریم نخست باید یکی از قطعات گاژاها متوجه شویم و آن یسنای ۳۰ بند است که درباره دو گوهر اولیه که خدیوان همزاد نامیده میشوند، و معرف خیر و شر در اندیشه و گفتار و کردارند سخن می‌گوید. یونکر (ص ۱۴۴)

۱- Junker, Über Iranische Quellen der Hellenistischen Aion-Vorstellung (Vorträge der Bibliothek Warburg, 1, 1923, p. 125 sqq.

انتقادی که شفتلویتز Scheftelowitz بر این مقاله کرده است بنظر من چندان با موفقیت همراه نیست.

۲- Reitzenstein – Schaefer, Studien zum antiken Synkretismus, aus Iran und Griechenland (Studien der Bibliothek Warburg, 1926). Urform und Fortbildungen des manichäischen Systems, von H. H. Schaefer. (Votr. d. Bibl. Warburg, IV, 1927).

چنین بنظر میرسد که عقیده مؤلف درباره تأثیر عقیده زروانی در ایران در اولین و دومین مقاله او باهم تفاوت یافته است و سن این اختلاف را بعد ازین تحت عنوان شیدر شماره ۱ و شیدر شماره ۲ که بترتیب راجع بدو مقاله مذکور اوست روشن خواهیم کرد. این موضوع را آقای وزندونک Wesendonk هم در (Urmensch und Seele) ص ۶۵، بعد، مورد بحث قرار داده است.



معتقد است که اندیشه<sup>۱</sup> مربوط به خالق اولیه یعنی زروان که پدر  
 آهورمَزدا و آنگَرَمَی نیو<sup>۲</sup> (اَکَت مَی نیو<sup>۳</sup>) بوده. در قدیمترین ازمنه عهد  
 آیین زرتشتی وجود داشته است. پس میتوان از قسمت مذکور چنین نتیجه  
 گرفت که سپنت مَی نیو که احتمالاً همان «آهورمَزدا» است و آنگَرَمَی نیو  
 هر دو از یک پشت و پسر یک پدرند. البته نمیتوان بصراحت گفت که  
 این پدر همان «زروان» بوده است ولی مسلم است که اندیشه زروانی  
 در همین قسمت مخفی است و از همین مورد از سخنان و مواعظ زرتشت  
 منبعث گردیده است.

**قرن چهارم ق. م.** اودیوس رودیوس<sup>۴</sup> شاگرد ارسطو گفته است  
 که<sup>۵</sup>: «در میان مغان و همه نژاد آریایی (= ایرانی) مفهوم بدیهی وجود  
 و حقیقت واحد را بعضی مکان و بعضی زمان (یعنی زروان) می نامند که  
 از آن دو گوهر پدید آمده اند یکی خالق خیر و دیگری خالق شر؛ و یا  
 بنابر قول بعضی از آنان پیش ازین دو گوهر نور و ظلمت پدیدار شده است.  
 این دو (یعنی این دو گوهر ثانوی) منشاء اختلاف و تناقض در عالم طبیعت  
 شده اند که در آغاز امر اختلافی بایکدیگر نداشته اند، و دو دسته موجودات  
 عالیه از آنها پدید آمده و مطیع آن دو هستند، یعنی یک دسته از آنها تحت اطاعت  
 اَرُماسدس<sup>۶</sup> و دسته دیگر تحت فرمانروایی آری مانیوس<sup>۷</sup> قرار دارند»

Aka Mainyu - ۲

Angra Mainyu - ۱

Eudemos Rhodios - ۳

۴- رجوع شود به کتاب مبادی اولیه (de primis principiis) از دمستقیوس

Damascios، چاپ روتل Ruelle، ج ۱، ص ۳۲۲.

Arimanius - ۶

Oromasdes - ۵

اندیشهٔ زروانی در آیین مهر پرستی<sup>۱</sup> : در اینجا توضیح آقای

کومون را در کتاب «رموز میترا»<sup>۲</sup> نقل می‌کنم که گفته‌است: «در رأس نظام الهی و در اساس و مبنای اشیاء در اصول آیین میترای، که خود دنبالهٔ نظریهٔ مغان زروانی مذهب است، ملاحظه می‌کنیم که زمان مطلق یا بی‌نهایت (زِروان آکرَن) قرار داشت که او را گاه کروَنوس سااکولوم<sup>۳</sup> یا کیوان (زُحل) مینامیدند، لیکن این تسمیه‌ها وضعی بود زیرا در عین حال او را وصف ناشدنی و بی‌نام هم تصور می‌کرده‌اند. معمولاً این وجود را بتقلید یکی از نمونه‌های نخستین موجودات در نزد ملل شرقی با سرشیر و جسمی که ماری دور آنرا گرفته باشد تجسم میداده‌اند و تعدد اشیایی که هنگام تجسم بر آن میافزوده‌اند خود معرف این بود که صفات و سجایای او هنوز مشخص و محدود نشده بود. مثلاً در این پیکرها مانند خدای قاهر و حاکم علی‌الاطلاقی عصای فرمانروایی در دست دارد و غالباً در هر دست او کلیدی است و این بمنزلهٔ آنست که صاحب آسمان است و درهای آسمان را او خواهد گشود. پوزهٔ نیم‌گشودهٔ او که فکین هول - انگیزش را نشان میدهد، علامت قدرت مخربهٔ زمان است که همه چیز را می‌بلعد و بدم در می‌کشد. بالهایش رمزی از تندگذری اوست. حیوان خرنده (ماری) که حلقه‌های آن ویرا در خود فشرده، اشاره‌یست بحرکت دوری خورشید بر مدار خود، و علائم منطقة البروج که بر جسم او حک شده

۱ - Mithriacisme

۲ - F. Cumont, Les mystères de Mithra, 3ème éd., p. 106 sqq.

۳ - Kronos Sacculum

۴ - Zervan Akarana

ونشانهای فصول که همسر آنهاست معرف حوادث جوی وارضی است که خود رموزی ازگذشت ابدی سالها هستند...»<sup>۱</sup>

**قرن اول قبل از میلاد :** کتیبه<sup>۲</sup> آنتیوخوس اول کوماژنی<sup>۳</sup> ۶۹-۳۴ قبل از میلاد) : در این کتیبه پادشاه سلوکی تصاویری از « زئوس اوروماسدس »<sup>۴</sup> و « آپولون میثراهلوس هرمس »<sup>۵</sup> و « آرتاگنس »<sup>۶</sup> هراکلس آرس<sup>۷</sup> نقش کرده و از میهن حاصلخیز خود « کوماژن »<sup>۸</sup> اسم برده و ضمن اظهار اطاعت ازخدایان یونانی و ایرانی خود یکی از قوانین مقدس را ذکر کرده و گفته است باید همه<sup>۹</sup> نسلهای آدمی که زمان مطلق (زمان لانهایه) یا « زروان آکران »<sup>۱۰</sup> تعاقب آنها را بنا بر تعیین و تقدیر حیات در این سرزمین مقدّر خواهد ساخت، از آن پیروی نمایند.

**قرن سوم میلادی :** در قطعات مانویان ایران غربی - سغدی ، واویغوری، زروان بعنوان نخستین خالق دانسته شده است. مذهب زروانی در میان مانویان مذکور بدون تردید از آیین اصلی مانوی گرفته شده بود<sup>۹</sup>.

۱- دیتن برگر در کتیبه های شرقی شماره ۳۸۳ (Dittenberger, Orient.) Inscript. n. 383 رجوع شود به یونکر، ص ۱۵۱، و شیدر شماره ۲ ص ۱۳۸ ببعد

۲- Antiochos de Commagène - ۳- Zeus - Oromasdes

۴- Apollon - Mithra - Hélios - Hermès

۵- آرتاگنس مسلماً صورت یونانی اسم ورثرغنه Vərəθraγna است.

۶- Artagnes - Héraclès - Arès

۷- Commagène

۸- Zrvan Akrarana رجوع شود به شیدر شماره ۲ ص ۱۴۰ پاورقی ۱

۹- شیدر شماره ۲ ص ۱۴۴



**قرن چهارم میلادی :** در کتاب مَنَقُود تئودور دو موپسوئست<sup>۱</sup> (حدود ۳۶۰-۴۱۸ میلادی) که فوتیوس<sup>۲</sup> منتخبی از آنرا نقل کرده است چنین آمده بود: «تئودور در کتاب نخستین خود مذهب شنیع ایرانیان را که زارادس<sup>۳</sup> (زردشت) آورده است شرح میدهد، یعنی آیین زوروان<sup>۴</sup> (= زروان) که زردشت او را بعنوان فرمانروای همه عالم معرفی کرده و گفته بود بعد از فدییه‌هایی که برای زادن هرمیسداس<sup>۵</sup> داد، سرانجام هرمیسداس را با شیطان (= اهریمن) یکجا بزاد...»

**قرن پنجم میلادی :** مؤلفان مسیحی ارمنی:

«اِزْنِیکُ دو کوْتب»<sup>۶</sup> در رساله<sup>۷</sup> «نقض مذاهب» چنین آورده است: مغان گویند، آنگاه که هیچ چیز وجود نداشت، نه آسمانها، نه زمین، و نه هیچیک از مخلوقات که در آسمانها و روی زمینند، تنها موجودی بنام «زِروآن»<sup>۸</sup> وجود داشت. این اسم را میتوان تقدیر یا فرّ معنی کرد. در مدت هزار سال زروآن فدییه‌ها داد تا از او پسری بوجود گراید و او را اورمِیزْت<sup>۹</sup> (اورمزد) بنامد تا او آسمانها و زمین و آنچه را که در اوست خلق کند. بعد از هزار سال نسبت بکوششهای خود بشک افتاد و اندیشه

۱- Théodore de Mopsueste ۲- یونکر ص ۱۴۶

۳- Zarades ۴- Zourouan

۵- Hormisdas ۶- Eznik de Kotb

۷- رجوع شود به: مجموعه سورخان ارسنی تألیف Langlois ج ۲، ص ۳۷۵

۸- Zérouan ۹- Ormizt

کرد که آیا پس از این همه فدیّه‌ها پسری بنام اورمزد خواهم داشت یا آنکه رنج‌هایم بی‌ثمر خواهد ماند؟ در آن حال که سرگرم این خیالات بود اورمیزت و آهرمین<sup>۱</sup> (= اهریمن) در شکم او پیدا شدند. اورمزد از باب فدیّه‌هایی که کرده بود بوجود آمد و اهرمن بسبب تردیدی که در او حاصل شده بود. چون زروان ازین حال آگاهی یافت گفت از دو پسر که در شکم منست، هر کدام زودتر خود را بمن بنمایاند پادشاه جهان خواهد بود.

چون اورمزد از اندیشه پدر آگاهی یافت برادر خود اهرمن را ازین حال باخبر ساخت و بدو گفت پدر ما زروان چنین اندیشیده است که هر یک از ما دو تن که زودتر از دیگری خود را بدو بنمایاند پادشاه خواهد بود. اهرمن چون این بشنید شکم زروان را بشکافت و برای معرفی نزد پدر رفت. زروان او را بدید لیکن ندانست که او کیست و ازو پرسید: کیستی؟ اهرمن در پاسخ گفت: من پسر توام! زروان بدو گفت: پسر من بوی دلپذیر دارد و درخشنده است لیکن تو مظلم و بدبوی! در آن حال که این دو با یکدیگر سخن می‌گفتند اورمیزت (اورمزد) که در وقت مقدر با بوی خوش و با درخندگی ~~و~~ دت یافته بود، نزد زروان رفت و همینکه زروان را چشم بر او افتاد دانست که او پسر ویست زیرا برای او فدیّه‌ها داده بود. پس دسته‌نی از چوب<sup>۲</sup> را

۱ - Ahmèn

۲ - مراد همان دسته‌نی است که برسمن barəsmān نام دارد.

که در دست داشت و در ستایشها بکار میبرد به اورمزد داد و گفت : تاکنون فدییه‌هایی در راه تو داده‌ام و ازین هنگام تو باید برای من فدییه دهی و آنگاه درحالی که دسته<sup>۱</sup> چوب را بدو میداد ویرا تقدیس کرد . دراین هنگام اهرمن نزد زروان رفت و بدو گفت مگر تو عهد نکرده بودی که هر یک از دو فرزندم که نخستین بار نزد من آید او را پادشاهی برمیگزینم؟ زروان برای آنکه از عهد خود بازنگردد به اهرمن چنین گفت : ای موجود خبیث و بدکار ! نه هزار سال پادشاهی ترا خواهد بود و بعد از آن اورمزد را بر تو فرمانروا خواهم کرد . بعد از نه هزار سال پادشاهی اورمزد را خواهد بود و هرچه اراده کند خواهد کرد . پس اورمزد و اهرمن هر یک شروع بخلق مخلوقات خود کردند . هرچه اورمزد پدید می‌آورد خوب و راست بود و هرچه اهرمن می‌آفرید شروسرکش !» .

الیزه (الیشی)<sup>۱</sup> بازمانده‌ای از یک منشور را که بنابر قول او مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم نوشته و بارمنیان خطاب کرده بود ، نقل نموده است . درین منشور بعضی از مشخصات اصلی آیین زرتشتی نشان داده شده و از آن جمله است خلاصه<sup>۲</sup> ذیل دربارهٔ مذهب زروانی : « در آن هنگام که آسمانها و زمین موجود نبود ، خدای بزرگ زروان هزار سال فدییه داد و گفت : اگر برای من پسری بنام اورمزد بزاید آسمانها و زمین را پدید خواهد آورد . سرانجام از او دو پسر آمد یکی برای خاطر فدییه‌هایی که داده بود و دیگری برای آنکه باخود اندیشیده بود که : اگر اتفاقاً قلمرو خود را بآنکه نخستین بار از من بوجود خواهد آمد



بدهم ... و آنکه ازین شک بوجود آمد، نزد زروان رفت. زروان از او پرسید کیستی؟ وی گفت من پسر تو اورمزدم. زروان پاسخ داد: پسر من درخشنده است و بوی دلپذیر دارد لیکن تو ظلمانی و بوی ناکی و آنگاه قلمرو خود را برای نه هزار سال بدو بخشید. چون پسر دیگرش بزاد او را اورمزد نامید و بدو گفت تا کنون من برای تو فدیة داده‌ام لیکن ازین پس تو باید فدیة برای من بدهی. پس اورمزد آسمان و زمین را بیافرید و اهرمن همه بدیها را پدید آورد»<sup>۱</sup>

لازار دوفارب<sup>۲</sup> (م. ۴۸۴ میلادی) نیز همین منشور را بنوعی دیگر آورده است<sup>۳</sup> و بهمین سبب در نقل او سخنی از زروان نیست و مبنای دین زرتشتی بتفصیل ذکر نشده است.

قرن پنجم میلادی یا بعد از آن که بهرحال پیش از پایان عهد ساسانی است:

مناظره «آذر هر مزد» و «آناهید» با موبدان موبد رئیس روحانیان زرتشتی چنین است<sup>۴</sup>:

آذر هر مزد بموبدان موبد گفت: کدام مذهبی که سودمند باشد

۱ - رجوع شود به مجموعه مورخان ارمنی تألیف Langlois، ج ۲، ص ۱۹۰

۲ - Lazar de pharbe

۳ - مجموعه مورخان ارمنی، ج ۲، ص ۲۸۱

۴ - Th. Nöldeke, Syrische Polemik gegen die persische Religion

Festgruss an R. V. Roth, p. 35 sqq.

داری؟ آیا باید آشو کَر، فرشو کَر، زرو کَر<sup>۱</sup> و زروان را بخدایی بپرستیم یا هر مزد را که بدعا و آرزو زاده شد: و پدر او با همه دعاها و قربانیها بآرزوی خود در داشتن آن فرزند نمی‌رسید، مگر پس از آنکه شیطان (= اهریمن) بی‌خواست او بوجود آمده بود، بی‌آنکه پدر او بداند چه کسی آن فرزند را در شکم او پدید آورده و چه کسی او را خلق کرده است؟...»

آناهید به موبدان موبد گفت: «اگر هر مزد آنها را (یعنی آتش و ستارگان را که فرزندان هر مزدند) تصور کرده و از خود، یعنی تنها از وجود خود، پدید آورده است، ازین جهت نظیر زروان پدر خود است که مانویان او را مرد مؤنث میدانند. . . . و بدین ترتیب هر مزد در معرض شروع و ختم و مرگ قرار می‌گیرد<sup>۲</sup> همچنانکه ما مخلوقات هستیم. اینست آنچه از وجود پدر او زروان و مادر او خوشیزگ<sup>۳</sup> برمی‌آید. . .»<sup>۴</sup>

۱- رجوع شود به: شیدر شماره ۲، ص ۱۴۱ بعد. معلوم نیست فرشو کَر *Frašōqar* و اشو کَر *Ašōqar* و زرو کَر *Zarōqar* چه خدایانی هستند. دو اسم نخستین فرشو کَر *Frašōkara* و ارشو کَر *aršōkara* را که با مرشو کَر *maršōkara* بعنوان نعوت و صفاتی از ورثرغنه در یشت ۱۴، بند ۲۸، ذکر شده‌اند، بیاد ما می‌آورد. لیکن بهیچروی نمیتوان اشو کَر را بتبعیت از عقیده آندره‌آس مرکب از آس *asa* دانست زیرا آس خود اصلاً اوهر *uhr* بوده و بر اثر خطای کاتبان اواخر دوره ساسانی بدین صورت درآمده است.

۲- یعنی با اصطلاح حکماء مشاء ممکن الوجود است که آغاز و انجام و فنا و نیستی دارد.

۳- *Xwašizag*

۴- اسم خوشیزگ بنحوی از میان صورتهای مختلف مذکور در آثار سریانیان

بقیه در صفحه بعد

با اینحال «کوم-ن»<sup>۱</sup> حق دارد<sup>۲</sup> قول میهرنرسی را بنحوی که «الیزه» نقل کرده و آن خود منقول از «از نیک»<sup>۳</sup> است<sup>۴</sup>، غلط تصور کند و مطلبی که بیشتر موجب تردید است آنکه مأخذ «از نیک» رساله<sup>۵</sup> «تئودور دوموپوئست»<sup>۶</sup> است که از آن تنها قسمتی بوسیله<sup>۷</sup> فوتیوس<sup>۸</sup> تلخیص گردیده و سخن تئودور و همچنین اظهارات متکلمین سریانی ثابت می‌کند که نظر فوق مربوط به زرتشتیان دوره<sup>۹</sup> ساسانی است.

در آثاریکی از نویسندگان سریانی بنام تئودور بارخونی<sup>۱۰</sup>، که احتمالاً در قرن هشتم و اوایل قرن نهم میلادی میزیسته<sup>۱۱</sup>، خبر ذیل را در باره<sup>۱۲</sup> داستان اساطیری زروان میان زرتشتیان می‌یابیم<sup>۱۳</sup>: «زرتشت در ابتدا بچهار

بقیه از صفحه قبل

انتخاب شده که مورد اعتقاد «نلدکه» است. اما بحث در اینجا است که اگر هرمزد از شکم زروان پدید آمده چگونه برای او مادری نیز میتوان فرض کرد. در یکی از قطعات مانوی که بزبان سغدی باقی مانده (مولر، نسخ خطی موجود، ج ۲، ص ۱۰۱ و ۱۰۲)... (Müller, Handschriftenreste) برای عیسی که در نزد مانویان دارای همان نقش اهرمزد میباشد پدری بنام زروان و مادری بنام رام رتوخ Rām-Ratūx (اوستا: رام راتا و هووی Rāma - Rātā - vohvi) ذکر شده است.

۱ - Cumont

۲ - Eznik

۳ - Le «corsaire littéraire», Schæder I, p. 239

۴ - Photios ۶ Théodore de Mopueste

۵ - Théodore bar Khouni

۶ - رجوع شود به «کتیبه‌های صابنی ظروف خواب» Inscriptions mandaïtes

۷ - des coupes de khouabir ص ۱۰۶، تألیف پونیون (H. Pognon)

۸ - ایضا ص ۱۶۲ ببعد.



مبداء مثل چهار آخشییج<sup>۱</sup> قائل بود و آن چهار عبارتند از «آشو کَر»<sup>۲</sup> .  
 پَرشو کَر<sup>۳</sup>، زَرُو کَر<sup>۴</sup> و زَرُوَان<sup>۵</sup> و گفت که زروان پدر اهرمَزَد است .  
 درباره تصور وجودی اورمزد و اهریمن نیز چنین گفته است که : آنگاه  
 که هیچ چیز غیر از ظلمت وجود نداشت ، زروان هزار سال تمام فدیهِ  
 داد و چون از حیث داشتن فرزند بتردید افتاد ، در همان حال که وجود  
 اورمزد را تصور میکرد وجود شیطان (= اهریمن) هم تصور گشت  
 و چون از تصور وجودی اهریمن آگاه شد گفت : هریک که زودتر نزد  
 من آید پادشاهی از آن او خواهد بود . اورمزد از اندیشه پدر آگهی یافت  
 و شیطان (= اهریمن) را از آن مطلع ساخت . اهریمن بعد از اطلاع  
 از این راز شکم مادر<sup>۶</sup> را بشکافت و بجانب زروان رفت . زروان از او  
 پرسید : تو کیستی ؟ گفت پسر توام ! زروان در پاسخ گفت : تو پسر  
 من نیستی زیرا که سیاه و زشتی . چون زروان این سخن برگفت اورمزد  
 با خوشبویی و درخشندگی بزاد . زروان گفت : اینست پسر من اورمزد !  
 و شاخه‌ی را (= بَرَسَم) که در دست می‌گرفت بدو داد و گفت تا کنون  
 من برای تو فدیهِ می‌دادم و اکنون نوبت تست که چنین کنی ! چون

۱- این تعبیر بسیار نارساست زیرا زروان یعنی « زمان » یکی از چهار آخشییج  
 نمیتواند بود .

۲- Achouqar - ۳- Parchouqar

۴- Zarouqar - ۵- Zarwan

۶- این همان مطلبی است که « انا هید » در آخرین قسمت از بیان خود که قبلاً  
 نقل کرده‌ایم ، بدان اشاره کرده بود . بدین معنی که اورمزد و اهریمن از  
 شکم پدرشان زروان پدید نیامده‌اند بلکه از شکم مادرشان که زن زروان بود .

وضع بدین صورت در آمد شیطان (= اهریمن) به زروان گفت: توجه کن! مگر تو عهد نکرده بودی که هر که نخست نزد من آید پادشاهی بدو خواهم داد؟ زروان در پاسخ او گفت: ای شیطان (= اهریمن)، برو، هزار سال پادشاهی بتو داده‌ام و اورمزد را بر تو مسلط ساخته‌ام. بعد ازین مدت اورمزد بر همه چیز سلطنت خواهد داشت و همهٔ امور را بنابر اندیشهٔ نیک خویشتن اداره خواهد کرد. شیطان (= اهریمن) برفت و هر چه خواست کرد.»

موارد مربوط به زروان در اوستای موجود بشرح ذیل است:

وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۳. در این مورد چنین آمده است: آنگاه اهورمزده گفت، ای زرتُوشتر<sup>۱</sup>، تُوَاشس<sup>۱</sup> (= فضا) که آیین خاص خود (خودات<sup>۲</sup>) دارد؛ زمان لانه‌ایه (زروَن آکرن) و ویئو دارندهٔ کردار عالی را ستایش کن...

وندیداد فرگرد، بند ۱۶. درین مورد زرتشت سه ایزد مذکور را ستایش می‌کند.

وندیداد فرگرد ۱۹، بند ۱۹. درین مورد روان آدمی که بعد از مرگ در دست دیو ویزریش<sup>۳</sup> گرفتارست، راهی را که زروان آفریده و راه نجاتست، می‌یابد.

دریسنای ۷۲، بند ۱۰ (سیروزه<sup>۱</sup> بند ۲۱ و سیروزه<sup>۲</sup> بند ۲۱) چنین آمده است: «ماروز» رامَن «دارندهٔ گله‌های خوب و «ویئو» دارندهٔ کردار

عالی را که بسبب آن بر همه آفریدگان دیگر برتری می‌یابد، ستایش می‌کنیم و همچنین روز «ثَوَاشِ خَوَدَات» و «زَرَوَانِ آکَرَن» و «زَرَوَن دَرِغَوَدَات»<sup>۱</sup> را<sup>۲</sup>.

ازین موارد نمیتوان باهمیت «زروان» در کلام مزدیسنا پی برد و ممکن است که عقیده زروانی در یکی از کتب مفقوده اوستای ساسانی و مثلاً «دامداد نسکث» مذکور بوده، زیرا این کتاب مأخذ نسخه اصلی بندهشن قرار گرفت<sup>۳</sup> و بعقیده شیدر در نخستین فصل بندهشن آثاری از اصول دینی زروانی ملاحظه می‌گردد<sup>۴</sup>. شیدر ضمن نقل همین قسمت از بندهشن (فصل ۱ بند ۲) اضافه می‌کند که هنگام تحقیق چاپ بندهشن بزرگ را در اختیار نداشته‌است. بااین حال آن قسمت باوجود ابهامی که دارد بسیار قابل توجه بنظر می‌آید زیرا اشاره صریح به «زمان لانه‌ایه» دارد. قسمت مذکور (چاپ انکلساریا، ص ۲) چنین است: «اُهرمز د بالِستیک پ هَروِسپ آگاسیه و ویهیه زمانِ آکنار گ اندر روشنیه هَخمگک (?) بوت؛ هان روشنیه گاس وگیراگک اُهرمز د است، کی آسر روشنیه گووت؛ هان هروِسپ آگاسیه و ویهیه زمانِ آکنار گک چیگون اُهرمز د

۱ - Zrvan - darəγō - xvadāta

۲ - روز ۲۱ از ماه زرتشتیان باسم «رامن» موسوم و منسوب بایزدانی است که در متن نام برده شده‌اند.

۳ - رجوع شود به: ستون پهلوی، تألیف وست، ج ۴، ص ۱۴، یادداشت شماره ۱.

۴ - شیدر، شماره ۲، ص ۱۴۲، بعهده.



و هیئهِ و دینِ زمانِ اهرمزَد بَوْتُ. « ترجمهٔ این قسمتِ پداریسی چنین است: اورمزد در روشنائی بود . . . در نهایتِ اعتلا بر اثر معرفتِ کامله و نیکیِ زمانِ بی‌نهایت؛ این نورِ مکان و محلِ استقرارِ اورمزد است و آنرا نورِ بی‌پایان می‌نامند. این معرفتِ کامله و نیکیِ زمانِ بی‌نهایت مانند نیکیِ اورمزد و دینِ زمانِ اورمزد بود.

بطور کلی اندیشه‌های آیین زروانی در ادبیات دینی پهلوی که بعد از دورهٔ ساسانی بوجود آمده، محل و موردِ معینی ندارد بجز کتابِ مینوگَگ خرد که مسلماً در اواخر عهد ساسانی تألیف شد و نسخه‌ی که از آن داریم تحریر بسیار جدیدتری از آنست، و کتابِ دیگری موسوم به «علماء اسلام» که تنها متن فارسی آن در دست است و متن پهلوی آن منقود شده. مؤلف غیر معلوم مینوگَگ خرد میگوید: «همهٔ کارهای جهان بقضا و زمان و مشیتِ عالیهِ زروان که وجودش قائم بذات و فرمانروایش طولانی است<sup>۱</sup>، باز بسته است».

در کتاب علمای اسلام هم گفته شده است که در آیین زرتشتی چنین آمده بود که همه چیز غیر از زمان مخلوق، و خالق آنها زمان است. تصور میکنم از آنچه گذشت بتوان این نتیجه را بدست آورد که آیین زروانی در تاریخِ مزدیسنا بمنزلهٔ امر گذرنده و غیر ثابتی نبود

۱- یعنی «زروان اکرن» و «زروَن درغو خُودات». غالب دانشمندان معتقدند که در این مورد و موارد دیگر بدو زروان اشاره میشود. لیکن این موضوع مورد تردید و شبهه است. رجوع شود به G. V. Selle در:

Götting. gelehrt. Anzeiger, 1927, p. 438.

بلکه یکی از مبانی اولیه آیین زرتشتی را بوجود میآورد. در نظر زرتشت منش نیک (سپنت منیتو) و منش بد (انگرمنیو) توأمان بودند و هر دو بوسیله یک خداوند که از نام او اطلاع نداریم بوجود آمدند. این خداوندی که نام او بر ما معلوم نیست همانست که زمان مطلق (بی نهایت) و مکان مطلق (بی نهایت) مظاهر آن هستند. بعدها در عصر هخامنشیان درباره حقیقت وجود این خداوند اندیشه های مختلفی بوجود آمد چنانکه بعضی او را همان مکان مطلق (ثوآش) و بعضی او را زمان مطلق (زروان یا زروان) دانستند و این اندیشه اخیرست که بعدها توسعه و تکامل یافت. چنین بنظر میرسد که اعتقاد به زروان در عهد تسلط اشکانیان تا حدی ضعیف شده یا تقریباً از میان رفته بود. بنابر عقیده آندرآس، زروان هیچگاه در کتب مانوی که به لهجه شمالی نوشته شده است بمعنی خدای قاهر و رب الارباب استعمال نشده است و این لهجه شمالی (پهلوی شمالی) هم همان زبان رسمی است که در دوره اشکانیان مورد استعمال بود.

علت اساسی آنکه زروان در ادبیات اوستایی دوره ساسانی دارای اهمیت ناچیزی است، همین اصل است زیرا تحریر اوستای ساسانی مبتنی بوده است بر تحریر اوستای دوره اشکانی. کتیبه «آنتیوخوس دوکوماژن» مسلم میدارد که آیین زروانی در اولین قرن قبل از میلاد در قسمت های از ایران رواج داشته است ولی معلوم نیست در میان علمای دینی زرتشتی که در عصر اشکانی بسر میبردند تا چه حد مورد قبول بوده است، شاید در اوستای دوره ساسانی موارد یا متون کاملی (مثلاً در دامداد نسک) وجود داشت که برای زروان همان اهمیت قدیم را که آیین زروانی

قابل بود و درین دوره از سر گرفته شده بود، اثبات می کرد.

بهر حال مذهب زروانی در آخرین ازمنه<sup>۱</sup> عهد ساسانی، و یا با احتمال  
اقرب بیقین بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی<sup>۲</sup>، عمداً و حتی بتهمت الحاد و تکفیر  
مطروود متکلمین زرتشتی قرار گرفته و عقیده<sup>۳</sup> دیگری مبنی بر اینکه اورمزد  
پیش از همه مخلوقات وجود داشته، و عبارت دیگر وجود او منوط بخود او  
بوده است<sup>۴</sup>، رسمیت یافت. بنابراین عقیده چنین تصور شد که اورمزد  
در پایان سومین هزاره<sup>۵</sup> خلقت، زروان یعنی زمان را بیافرید<sup>۶</sup>. ازین پس  
سعی شد تمام آثار عقیده<sup>۷</sup> پیشین از کتب دینی زدوده شود و شاید همین  
تغییر اساسی در نظریه<sup>۸</sup> متکلمین زرتشتی، یکی از علل آن شده باشد که  
تقریباً سه چهارم از اوستای دوره<sup>۹</sup> ساسانی از میان برود زیرا ظاهراً قسمت  
عظیمی از نسکهای اوستا که اکنون در دست نیست، بنا بر آنچه از اختصارات  
دینکرت بر میآید، بدست محرران و تنظیم دهندگان اوستای دوره<sup>۱۰</sup> ساسانی  
نوشته و یا گردآوری شده و محتوی اشاراتی درباره<sup>۱۱</sup> آیین زروانی بود.

بیان علت این تغییر و انقلاب در مبانی عقاید متکلمین چندان  
دشوار نیست. نخستین علت بزرگ آنست که اساطیر ابتدایی زروانی،  
بنحوی که مؤلفان مسیحی بدان اشاره کرده اند، طوری بود که میتوانست

۱- بنا بر عقیده میر پرستش زروان در دوره سلطنت خسرو اول (۵۳۱ - ۵۷۹)

مطروود شده است لیکن وی مأخذ این اشاره را نشان نداده است رجوع شود به:

Ursprung und Anfänge des Christentums, II, p. 84

۲- شکند گمانیک ویزار، فصل ۱، بند ۳.

۳- رجوع شود به منتخبات زاد سپرم (ویژید کیهای زات سپرم)، فصل ۱، بند ۲۲

بیعد، وست در متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۵۹، بیعد.



وسیله خوبی در دست دشمنان خطرناک‌تری گردد که با اعتقاد بآیین غالب یعنی اسلام قدم بمیدان مبارزه گذاشته بودند. دلیل بزرگ‌تر دیگر آن بود که زروان تنها بمعنی زمان مطلق نبود، بلکه مفهوم «قدر» و سرنوشت نیز داشت و نظریه فلسفی زروان موجب ظهور عقیده جبری شدیدی شده بود که برای آیین زرتشتی که در راه بقاء خود مبارزه می‌کرد، سخت خطرناک‌شمرده می‌شد. شاهد قول ما مورد ذیل از مینوگت (فصل ۲۳ بند ۴-۷) است که بشدت اثر اعتقاد بجبر در آن آشکار است: «حتی بانیر و قدرت هوش و علم هم امکان حذر از قضا و قدر نیست زیرا چون قضای خیر و شر فرا رسد، خردمند در کار خود ناتوان می‌گردد و آنکه اندیشه‌ی ناتوان داشته باشد در کار خود توانا می‌شود. قضا مرد ناتوان را توانا و توانا را ناتوان می‌کند، غافل را کوشا و کوشا را غافل می‌سازد.» و این اعتقاد شدید بجبرگاه موجب ضعف ایمان بود چنانکه از عبارت ذیل از شکند گمانیگ و یزار مستفاد می‌گردد (فصل ۶، بند ۱-۸): «یکی دیگر از گمراهیهای آنان که می‌گویند خدای نیست، و ایشانرا دهری مینامند، یعنی آن قوم که پای بند دین نیستند و تن بکارهای خیر در نمی‌دهند، و سخنان بسیار و بی‌نهایت درین باره می‌گویند، در اینست که می‌پندارند مبنای این جهان با همه تغییراتی که در آن راه می‌یابد و نظامی که در همه اجزاء آن، و مغایرتها و آمیزشهای آن اجزاء موجود است، زمان مطلق یعنی زمان لانهایه می‌باشد. و مدعیند که پاداشی برای اعمال نیک و بادافراهی برای گناهان وجود ندارد، نه بهشتی است و نه دوزخی و نه هیچ چیز دیگر که آدمی را بکردار نیک یا بدکاری سوق دهد، و نیز می‌پندارند که همه موجودات

را جنبهٔ مادی است و هیچ معنی (= مینوگت) در کار نیست.<sup>۱</sup>

مشخصات اصلی توصیفی که شهرستانی (م. ۵۴۸ هجری) دربارهٔ زروانیه آورده است. با آنچه مؤلفان ارمنی و سریانی معاصر با عهد ساسانی ذکر کرده‌اند سازگار است، مگر در یک مورد بسیار مهم که شیدر<sup>۲</sup> بدان اشاره کرده است. بدین معنی که بنابر نظر شهرستانی زروانیه عقیده داشتند که نور ابداع اشخاص کرد از نور، همه روحانی و نورانی و ربانی. لیکن شخص اعظم از میان آن اشخاص زروان است. و چنانکه ملاحظه میشود بنابر قول شهرستانی زروان اولین منشاء وجود عالم نیست. نمی‌دانم مأخذ قول شهرستانی که شیدر آنرا فاقد ارزش تاریخی میدانند، چیست؟ لیکن بعقیدهٔ من، حق داریم که آنرا نموداری از تکامل عقیدهٔ زروانی در دورهٔ بعد از ساسانی بشمار آوریم. درین دوره زروانیه دیگر نمایندهٔ آیین رسمی زرتشتی تصور نمیشدند بلکه بعنوان فرقه‌ای از فرق بشمار می‌آمدند، و شاید تحت تأثیر جریان آیین زرتشتی بعد از ساسانیان باشد که زروان در عین آنکه پدر دو توأم یعنی اورمزد و اهریمن شمرده میشد، خود در شمار یکی از مخلوقات نور در آمد. پیدایش این فکر مقدمهٔ فنای طریقهٔ زروانی بوده است.

ترجمهٔ این رساله در ۳۰ خرداد ماه سال ۱۳۲۹

(۱۹۵۰ میلادی) در فلورانس (ایتالیا) پایان یافت

ذبیح الله صفا